

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

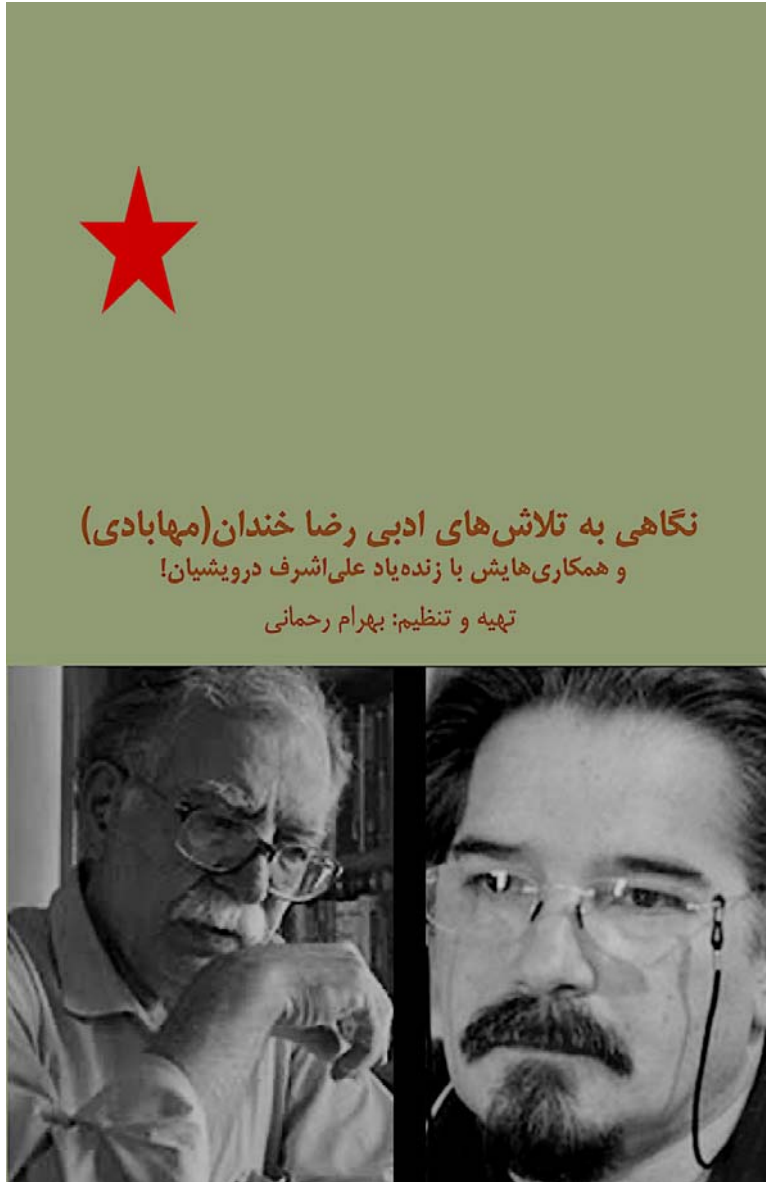
www.afgazad.com

Literary-Cultural

afgazad@gmail.com

ادبی - فرهنگی

بهرام رحمانی
۳۰ جولای ۲۰۲۲



فهرست مطالب

*مقدمه

*گفت‌وگو با علی‌اشرف درویشیان درباره فعالیت کانون نویسندگان

*رضا خندان مهابادی: مجموعه «داستان‌های محبوب من» ۹ جلدی می‌شود / درویشیان قادر به نوشتن نیست

*نگاهی به کتاب «انفرادیه‌ها» به قلم رضا خندان(مهابادی)

بهرام رحمانی

*رضا خندان مهابادی در گفت‌وگو با کردپرس

*تقدیر از علی‌اشرف درویشیان

*گفت‌وگوی رادیو فردا ۲۲ مرداد ۱۳۹۳ با رضا خندان درباره کتاب «دانه و پیمان»

*ایسنا ۲۸ مهر ۱۳۹۳، نوشت: حال این روزهای علی‌اشرف درویشیان و کتاب‌هایش

*افسانه‌های مردم ایران؛ «آلمانجیر»

*به‌مناسبت زادروز تولد علی‌اشرف درویشیان

یادداشتی از خندان مهابادی

*نقد رضا خندان بر قصه «وهم سبز»

*وزارت اطلاعات از برگزاری نشست کانون نویسندگان ایران جلوگیری کرد

*هدایت مشهورترین ممنوع جهان

رضا خندان(مهابادی)

*تداوم جهان سنت؛ فقدان انسان چالش‌گر - رضا خندان

*روزنامه بهار آذر ۱۳۹۶، هژمونی ادبیات متعهد / گفت‌وگو با رضا خندان(مهابادی)

*وزارت ارشاد، انتشار شناختنامه درویشیان را ممنوع اعلام کرد

*رضا خندان مهابادی در تاریخ ۲ شهریور ۱۳۹۷ از وضعیت چاپ کتاب‌های مشترک خود با علی‌اشرف درویشیان و هم‌چنین دیگر آثار این

نویسنده فقید

*فرهنگ عامه، راهی برای دست‌یابی به روان اجتماعی

گفتگوی اختصاصی حضور با رضا خندان(مهابادی)

*رضا در برنامه‌ای در مهر ماه ۱۳۹۸، در یک نشست فرهنگی تحت عنوان «عصر نقد داستان - تقدیمی به رضا خندان» سخنرانی کرد.

*کانون نویسندگان ایران

*اطلاعیه مطبوعاتی کانون نویسندگان ایران

*بازداشت رضا خندان عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران

*رضا خندان(مهابادی) با تودیع قرار وثیقه آزاد شد

*رضا خندان عضو هیات مدیره کانون نویسندگان: بیانیه در اعتراض به سانسور را تبلیغ علیه نظام می‌دانند

*رضا خندان مهابادی: آزادی بیان آستانه و درگاه همه آزادی‌هاست

*رضا خندان مهابادی: یک صحنه از سکانس دادگاه

*بیانیه پن جهانی در حمایت از رضا خندان(مهابادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن سه عضو کانون نویسندگان ایران

*وداع با علی اشرف درویشیان

*زندگی و مبارزه و آثار علی اشرف درویشیان

* بیوگرافی رضا خندان(مهابادی) بیوگرافی رضا خندان(مهابادی)

*علی اشرف درویشیان: «من سر سفره خون نمی‌نشینم!» بهرام رحمانی

*متن سخنرانی بهرام رحمانی در مراسم بزرگداشت علی اشرف درویشیان

***در کشوری که نویسنده و هنرمند آزاد نباشد هیچ کس آزاد نیست!**

*معرفی کتاب: «بهای آزادی»، گفت‌وگوی بهرام رحمانی با رضا خندان (مهابادی)

*موخره

مقدمه

فرهنگ و تمدن بشری و پویایی خود را مدیون و مرهون نویسندگان مردمی، مستقل، متعهد، کوشا و انسان‌دوست بوده است. این نویسندگان هرگز در برابر ظلم و ستم، سانسور و اختناق خاموش نمی‌مانند و همواره با جسارت و صداقت تمام علیه آن می‌خروشند. راه‌یابی جوامع مختلف به قله‌های پیشرفت و ترقی، اغلب با پیش‌گامی نویسندگان آن جامعه میسر شده است.

امیل زولا، رمان‌نویس فرانسوی و رهبر مکتب ناتورالیسم، می‌گوید:

«نویسندگان توانا و متعهد گذشته، به منزله شهرباران مقتدری هستند که هم‌چنان از میان مقابر خویش، بر ما سلطنت و حکمروایی دارند؛ زیرا قدرت قلم متکی بر حق و عدالت، از هر اسلحه‌ای قوی‌تر و برنده‌تر است.»

هوشمندی و حساس بودن به رویدادهای جامعه، از ویژگی‌های ممتاز یک نویسنده خلاق است. در واقع پیش زمینه ورود به عالم هنر، وجود هوش و حساسیت است.

همینگوی می‌گوید:

«اگر نویسنده‌ای در جوار جمعی دیگر از نویسندگان قرار بگیرد، مسلم است که انگیزه‌اش برای کار کردن بیش‌تر می‌شود.»

اگر صادقانه این دو نویسنده و دو یار دیرین کانون نویسندگان ایران، یعنی زنده‌یاد علی‌اشرف درویشیان و رضا خندان (مهابادی) آن ویژه‌گی‌ها و خصلت‌ها و روحیات همان نویسندگانی را دارند که در بالا بدان‌ها اشاره شد و به همین دلیل، این دو نویسنده در نزد بخش آگاه جامعه ایرانیان داخل و خارج کشور، از جایگاه و احترام خاصی برخوردارند. رضا خندان مهابادی نویسنده، منتقد و فعال اجتماعی را بیش‌تر با مجموعه «داستان‌های محبوب من» و «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» می‌شناسیم. وی متولد سال ۱۳۳۹ است و همواره در محافل ادبی از او به‌عنوان یکی از منتقدین مطرح و شناخته شده و بی‌باک و صادق نام برده می‌شود.

رضا و زنده‌یاد علی‌اشرف درویشان کارهای مشترک فرهنگی ارزنده و ماندگاری دارند. شهریور ۱۳۹۱ در مصاحبه‌ای در رابطه با همکاری با علی‌اشرف چنین می‌گوید:

همکاری من و درویشیان از سال ۱۳۵۸ در «شورای نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان» شروع شد. البته من در آن زمان نوجوان بودم با این حال دو کتاب منتشر کرده بودم. اولی «بچه‌های محل» نام داشت و دومی «از کوزه همان برون تراود که در اوست.» اولی مجموعه داستان برای نوجوانان بود و دومی نقد داستان‌های خانم قدسی قاضی‌نور. در سال ۵۸ به پیشنهاد درویشیان و همراهی ده و دوازده تن از نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان «شورای نویسندگان...» را ایجاد کردیم که تا سال ۱۳۶۰ فعال بود. در این شورا آثار منتشر شده برای کودکان و نوجوانان را بررسی و نقد می‌کردیم که حاصل آن سه مجموعه نقد بود. البته سومین شماره گرفتار بلایای سال ۶۰ شد و منتشر نشد. تا سال ۱۳۶۷

از درویشیان خبر نداشتیم. در این سال باز دیداری دست داد و ایشان پیشنهاد گردآوری فرهنگ افسانه‌ها را داد که برای من شروع مجدد کار ادبی بود. از آن سال به این کار مشغول هستیم و تا به حال نوزده جلد از «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» منتشر شده است. مجموعه دیگری که سال‌هاست مشترکا با درویشیان انجام می‌دهیم انتخاب و نقد و بررسی داستان کوتاه ایران در طی ۸۰ سال است. (۱۳۸۰ تا ۱۳۰۰) انتخاب داستان‌ها با درویشیان است و نقدها را من می‌نویسم. تا به حال شش جلد از این مجموعه ده جلدی با عنوان «داستان‌های محبوب من» منتشر شده و تا این‌جا داستان‌های منتخب دهه‌های چهل تا هفتاد خورشیدی نقد و بررسی شده‌اند. جلد هفتم آن نیز به دهه‌های آغازین داستان‌نویسی مدرن ایران اختصاص دارد. گذشته از این‌ها طی این سال‌ها گاه نقدهای مشترکی بر رمان یا داستان‌هایی نوشته‌ایم که در نشریات مختلف چاپ شده است. این نقدها را همراه با چند نقد منفرد و چاپ نشده در کتابی با نام «دانه و پیمانہ - نقد و بررسی چند رمان و مجموعه داستان» گرد آوردیم که فعلا در محاق وزارت ارشاد است.

در روز چهارشنبه ۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۴ خورشیدی، چند تن از ماموران امنیتی به منزل رضا خندان یورش برده و بعد از تفتیش منزل رضا خندان مهابادی، دست نوشته‌ها، آرشیوهای گوناگون، هارد کامپیوتر، گوشی موبایل و... او را ضبط کرده و با خود برده و این نویسنده نیز به اطلاعات احضار گردیده بود.

شعبه ۱۲ بازپرسی دادگاه رسانه و فرهنگ خندان را به «فعالیت تبلیغی علیه نظام» متهم کرده است.

رضا خندان مهابادی، نویسنده و منتقد ادبی از شهریورماه ۱۳۹۳ به‌همراه حسن اصغری، علی‌اشرف درویشیان، بکتاش آبتین و مهدی غبرایی به‌عنوان عضو هیات مدیره کانون نویسندگان برگزیده شد.

علی‌اشرف درویشیان ۴ آبان‌ماه ۱۳۹۶ در پی یک دوره بیماری طولانی مدت در سن ۷۶ سالگی درگذشت و ۸ آبان‌ماه در بهشت سکینه کرج به خاک سپرده شد.

علی‌اشرف درویشیان، داستان‌نویس و پژوهش‌گر حوزه ادبیات عامه، سوم شهریورماه ۱۳۲۰ در کرمانشاه به دنیا آمد.

مجموعه‌ای که در مقابل خود دارید هر کدام به سال‌ها و دوره‌ها و به مناسبت‌های مختلف مربوطند از این‌رو شاید پراکنده به نظر آیند. اما مطالب طوری تنظیم شده‌اند که از هدف تعیین‌شده خارج نگردد یعنی هدف یادای از علی‌اشرف درویشیان و ارج‌گذاری به تلاش‌های فرهنگی مشترک وی و رضا خندان (مهابادی) و هم‌چنین فعالیت‌های رضا در کانون نویسندگان ایران با وجود همه فشارهایی که بر وی و سایر اعضای کانون و به‌طور کلی به پیکارگران و عدالت‌جویان و آزادی‌خواهانی که در کانون نویسندگان ایران متشکل شده‌اند و تمام خطرات را آگاهانه به جان خریده‌اند تا با تمام

قدرت و توان جمعی و متشکل خود، بر علیه سانسور و اختناق و دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی همه شهروندان به‌ویژه جنبش‌های اجتماعی حق‌طلب و پیشرو تلاش و مبارزه کنند.

مطالعه این مطالب را به همه کتاب‌خوان‌های علاقه‌مند به‌ویژه برای آن‌هایی که در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بر علیه ظلم و ستم و سانسور و اختناق حاکم بر جامعه ایران مبارزه می‌کنند توصیه می‌کنم!

گفت‌وگو با علی‌اشرف درویشیان درباره فعالیت کانون نویسندگان

کیواندخت قهاری

۱۹/۰۴/۲۰۰۷

کانون نویسندگان ایران از مهم‌ترین سازمان‌های فرهنگی غیردولتی است که سال‌هاست به‌خاطر فعالیت علیه نقض حق آزادی عقیده و بیان زیر فشار است. مصاحبه دویچه‌وله در سال ۲۰۰۷ با علی‌اشرف درویشیان، نویسنده و پژوهشگر درباره کانون.



دوپچه‌وله: کانون نویسندگان ایران در حال حاضر چند عضو دارد؟

علی‌اشرف درویشیان: اعضای فعال کانون نویسندگان ایران، که جمع مشورتی آن هر ۱۵ روز یک‌بار تشکیل می‌شود، در حدود ۲۵۰ نفر هستند. تعداد اعضای کانون خیلی بیشتر از این است. عده زیادی مهاجرت کرده‌اند به خارج، عده زیادی به‌خاطر کهولت سن نمی‌توانند در جلسات به‌طور مرتب شرکت بکنند و همان ۲۵۰ نفر و در مجمع عمومی سالانه‌ی ما اغلب این‌ها نزدیک ۱۵۰ نفر شرکت می‌کنند.

در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم که جلوی برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان را گرفته‌اند. امسال وضع به چه صورت بوده است؟

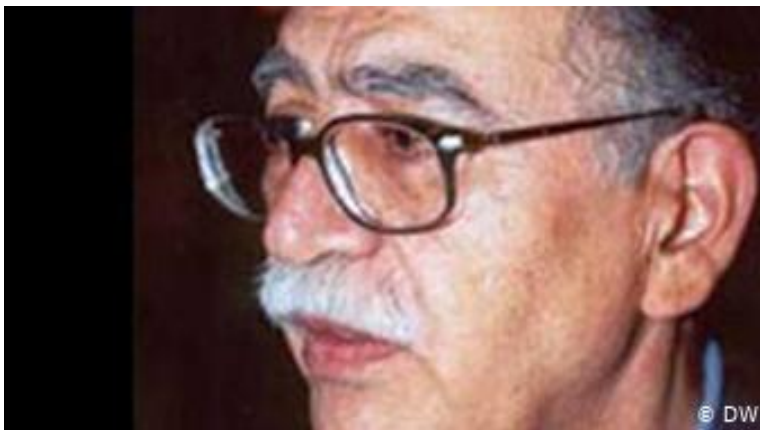
ما همیشه تلاش خودمان را برای برگزاری مجمع عمومی سالیانه کانون انجام می‌دهیم و مقدماتش را فراهم می‌کنیم. محلی را که در آنجا جمع می‌شویم، اغلب خانه دوستان ماست، چون در سالن‌های بزرگ‌تر به‌هیچ‌وجه به ما مجوز نمی‌دهند که آنجا جمع بشویم. با وجود این آذرماه امسال ۵ سال می‌شود، که مجمع تشکیل نشده است و بنابراین کانون نویسندگان هیات دبیران هم ندارد. خیلی از کارهایش هم همین‌طور معوق می‌ماند، به‌خاطر این که هیات دبیران باید کمیسیون‌های فرهنگی، روابط عمومی، پذیرش عضو و این چیزها را انجام بدهد که متأسفانه از این بابت نمی‌توانیم فعالیتی داشته باشیم.

پس فعالیت کانون الان چیست؟

در تمام مواردی که مسئله آزادی اندیشه و بیان در خطر می‌افتد یا در برابرش سد و مانعی ایجاد می‌شود ما اعتراض می‌کنیم و تمام فعالیت‌هایی که در جامعه ما فعالیت‌های اعتراضی، تحصن‌ها، اعتصاب‌ها که مربوط به آزادی اندیشه و

بیان اغلب هستند و اعمال سانسور از طرف حکومت ما در برابرش ایستاده‌ایم و مقاومت می‌کنیم، با تمام این‌که واقعا جایی برای دفتر و دستک‌مان یا مجمع عمومی برگزار کردن یا جمع‌شدن نداریم.

کانون، همان‌طور که اشاره کردید، در مواقع گوناگون و متعددی موضع‌گیری می‌کند. حتی در رابطه با زلزله بم دیدیم و در مورد اعتصاب کارگران شرکت واحد تهران. این خصوصیت کانون نویسندگان ایران از کجا می‌آید؟ این خصوصیت حاصل حدود ۴۰ سال فعالیت کانون نویسندگان ایران است که در دو رژیم اغلب معترض بوده به نابسامانی‌های جامعه ما و خب روزبه‌روز روی این مسئله تبحر بیشتری پیدا کرده و دامنه فعالیت خودش را گسترده کرده است، به‌خصوص در زمینه آزادی اندیشه و بیان و مبارزه با سانسور که دوتا از اصول مهم منشور ماست.



آقای درویشیان، تا چه حد در حال حاضر فعالیت‌های کانون نویسندگان در جامعه ایران بازتاب دارد؟ الان در حدود دو سال است که حتی روزنامه‌های اصلاح‌طلب هم از بیان و نوشتن بیانیه‌های ما خودداری می‌کنند و خیلی خیلی که همت بخرج بدهند، ممکن است یک خط بنویسند که کانون یک بیانیه منتشر کرد. خب بدتر شده. قبل از این بهتر بود، به‌خاطر این‌که اغلب نشریات حتی بخش‌هایی از بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های ما را چاپ می‌کردند. الان بطور کلی اینطور شده که سایت‌ها بسته شده‌اند. سایت کانون را بسته‌اند. ما تمام چشم امیدمان به سایت‌ها و مطبوعات خارجی به‌خصوص کانون نویسندگان ایران در تبعید است که همیشه یار و یاور ما بودند و بیانیه‌های ما را به اطلاع مردم جهان رسانده‌اند. اما الان نه. واقعا خیلی بازتابش کم است، مگر این‌که به‌صورت‌های مختلف خود بیانیه تکثیر و پخش بشود.

تاثیر فعالیت‌های شما بر جامعه تا چه حد است؟

خب بیانیه‌هایمان که به آن صورت است و الان از پخش‌شان جلوگیری می‌شود و از اطلاع رساندن به مردم. اما از طریق آثارمان همین تیراژ کتاب‌هایمان که به هر حال گرچه با سانسور مواجه است، ولی اغلب نویسندگان ایران کتاب‌هایشان با تیراژهای وسیع در بین مردم می‌رود و به این وسیله از لحاظ فرهنگی تاثیر می‌گذارد.

رضا خندان مه‌بادی: مجموعه «داستان‌های محبوب من» ۹ جلدی می‌شود /

درویشیان قادر به نوشتن نیست

خبرگزاری مهر ۵ شهریور ۱۳۸۶



رضا خندان مهابادی گفت: با وجود بیماری علی‌اشرف درویشیان انتشار مجموعه «داستان‌های محبوب من» ادامه می‌یابد. این مجموعه با انتشار نهمین مجلد تکمیل خواهد شد.

رضا خندان مهابادی - یکی از نویسندگان مجموعه «داستان‌های محبوب من»، در گفتگو با خبرنگار مهر در مورد سرنوشت انتشار مجلدات بعدی این مجموعه گفت: مجلد ششم از این مجموعه بیش از چهار ماه است که برای دریافت مجوز پیش از انتشار به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارائه شده است و ما همچنان خبری از اجازه انتشار آن نداریم. وی افزود: جلد ششم این مجموعه ۶۵۰ صفحه دارد و به نقد و بررسی داستان‌های دهه ۱۳۴۰ ایران اختصاص دارد. همچنین در تدارک انتشار جلد هفتم مجموعه حاضر که به نقد و بررسی داستان‌های دهه‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۰ ایران می‌پردازد. جلد هشتم از این مجموعه نیز قرار است ویژه بررسی داستان‌های داستان‌نویسان ایرانی خارج از کشور باشد که به زبان فارسی نوشته‌اند.

رضا خندان خاطر نشان کرد: جلد نهم از این مجموعه نیز به نقد و بررسی داستان‌های کوتاه خارجی اختصاص دارد. همچنین قصد داریم اگر مجموعه مخصوص ادبیات مهاجرت راضی‌کننده نباشد مجلد هشتم را به نقد داستان‌های کوتاه نیمه اول دهه هشتاد اختصاص دهیم.

وی درباره وضعیت علی‌اشرف درویشیان - دیگر مولف این مجموعه، گفت: درویشیان که در پی سکنه مغزی نیمه سمت چپ بدنش بی‌حرکت شده بود هم‌اکنون با پیگیری تمرینات فیزیوتراپی بهبودی نسبی یافته ولی همچنان قادر به نوشتن نیست.

به‌گزارش مهر، پنج مجلد از مجموعه آنتولوژی داستان معاصر فارسی شامل داستان و نقد با عنوان «داستان‌های محبوب من» از سوی نشر چشمه منتشر شده است.

این مجموعه به ادوار مختلف داستان‌نویسی کوتاه معاصر فارسی می‌پردازد و قرار است در یکی از مجلدات آن داستان‌نویسی معاصر فارسی خارج از ایران با عنوان ادبیات مهاجرت نیز نقد و بررسی شود. مجموعه مذکور که انتشار آن از سال ۱۳۸۰ آغاز شده با همکاری مشترک علی اشرف درویشیان و رضا خندان مهابادی تدوین می‌شود. نقطه آغاز بررسی داستان‌ها در این مجموعه سال ۱۳۰۰ شمسی است. به گفته مولفان قرار است این مجموعه با انتشار مجلد هفتم که به ادبیات مهاجرت اختصاص دارد به پایان برسد.



نگاهی به کتاب «انفرادیه‌ها» به قلم رضا خندان (مهابادی)

بهرام رحمانی

«انفرادیه‌ها» نام مجموعه داستانی است از رضا خندان (مهابادی) که پاییز سال ۱۳۹۱ توسط نشر الکترونیک روزگار در ۱۰۲ صفحه انتشار یافته است.

«انفرادیه‌ها» مجموعه چهار داستان است که به شکلی با هم پیوند دارند و داستان چهار زندانی در سلول‌های انفرادی را نقل می‌کند.

«انفرادیه‌ها» در روزگاری منتشر شده که دامنه سانسور هر روز گسترده‌تر می‌شود. اما نویسنده شهامت به خرج داده و سانسور شکنی کرده است. این رفتاریست که جامعه از وی انتظار دارد. چرا که انتشار الکترونیکی آثار در اینترنت مانند مقابله با سانسور است، رویارویی با خفقان و دفاع از آزادی اندیشه و بیان و انتشار آزادانه آن.

این اثر مجموعه‌ای از چهار داستان است که به‌شکلی باهم ربط دارند. هر چهار داستان در سلول‌هایی انفرادی می‌گذرند. هر فصل و یا هر داستان یک شخصیت بیش‌تر ندارد و هم او راوی داستان است. راویان نام ندارند. از چهار زندانی سه تن مرد و یک نفر زن است. هر سلول شماره‌ای دارد و آن‌طور که از شماره‌ها بر می‌آید، سه سلول باید در کنار هم قرار دارند. سلولی که زن در آن محبوس است، نباید فاصله‌ای زیاد با دیگر سلول‌ها داشته باشد.

این که این داستان در کدام شهر و یا حتی کشور قرار دارد، روشن نیست. اما هر کس که آشنایی به وضعیت حاکم بر جامعه ایران دارد و احتمالاً پایش هم به زندان‌های حکومت اسلامی کشیده شده باشد و یا شرح زندانیان را شنیده و یا خوانده باشد، بی‌هیچ شک و شبه‌ای محل وقوع حادثه را ایران می‌داند.

بدون این که بیان گردد شخصیت‌های داستان با هم در ارتباط بودند اما می‌توان حدس زد آن‌ها در رابطه‌ای سیاسی زندانی شده‌اند. اما دلیل دستگیری و اتهام خود را نمی‌دانند. به‌طور مداوم و سیستماتیک شکنجه می‌شوند اقرار کنند، اما چیزی ندارند که اعتراف کنند.

این زندانیان هر کدام در سلول انفرادی خود نشسته، به آن‌چه بر سرشان آمده می‌اندیشد. به‌نظر می‌رسد هر چهار نفر در رابطه‌ای مشترک بازداشت شده‌اند.

رضا در ابتدای کتاب نوشته است:

پیشکش به همه‌ی اسیران سلول‌های انفرادی؛ آن‌ها که شکستند... و آن‌ها که شکستند!

داستان با «انفرادیه اول (۲۷۶) سلول»، آغاز می‌شود و در ادامه می‌خوانیم:

«چیزی در سینه‌ام می‌کوبد، تند و سنگین و مثل طوفان شاخه خشک خوابم را می‌شکند. صدای کوپاکوپ قلبم را پیش از آن که چشم باز کنم می‌شنوم. دهانم خشک و تلخ است و پیشانی‌ام خیس. می‌نشینم و تکیه می‌دهم به دیوار سرد و دست روی سینه‌ام می‌گذارم. زیر آن، قلبم گویی چفت و بست خود را از باقی تنم کنده است و رها می‌کوبد: کوپ کوپ کوپ کوپاکوپ ... همراه صدا و داغی پوست سر و گردنم تصویر جلد قرمز دفترچه‌ای ذهنم را از منگی بیرون می‌کشد.

صدای تند تپش همراه با پرسشی به مغزم می‌کوبد: یعنی پیداش کردن؟ به در سلول نگاه می‌کنم، دریچه اش نیمه باز است. پتوی زمخت را که انگار از خاک اره ساخته شده، با پا کنار می‌زنم و سعی می‌کنم سینه‌ام را از هوا پر کنم. نفس میانه سینه سنگینی می‌کند.»

هر چهار زندانی به شکلی، در «دفترچه جلد قرمز» زندانی «انفرادیه اول» نماد پیدا می‌کنند. «انفرادیه اول» نویسنده است و نگران دفترچه جلد قرمزی است که در آن خصوصیت شخصیت‌هایی را نوشته که هر یک زندانی «انفرادیه»ها هستند. در واقع می‌توان گفت «انفرادیه اول» حقیقی‌ترین شخصیت این مجموعه داستان است.

وی در سی و پنجمین روز بازداشت، ناگهان از خواب می‌پرد، کابوس متوقف می‌شود، با قلبی که از هراس می‌تپد، دنباله کابوس را در بیداری دنبال می‌کند: «نوشته‌هایم؟ اگر پیدا کرده باشند؟ لابد پیدا کرده‌اند، نکرده‌اند! اگر به دست‌شان افتاده باشد، می‌آیند سراغم. چه بگویم؟» هم‌زمان راوی به خود امید می‌دهد: «خوب معلوم است، این یادداشت‌های یک شخصیت داستانی است، یک شخصیت داستانی که عقاید عجیب و غریبی دارد.» دختری چشم‌آبی از جمله همین شخصیت‌هاست که راوی دوستش دارد.

او ۳۳ ساله است. «دنیا را ۳۶ روز پیش» «ترک» کرده و حال فکر می‌کند، «آن دنیایی را که می‌شناسم، همان دنیای ۳۶ روز پیش است.» در حالی که در این مدت، هرگونه رابطه‌اش با دنیای خارج قطع شده است. او در این مدت، تنها با بازجوها و سایر کارکنان زندان در رابطه بوده است.

صرفاً تنهایی در سلول به خودی خود شکنجه‌ای است که به‌طور مداوم بر وی اعمال می‌شود: «زمان داخل سلول مثل قیر سیاه و چسبنده است.» آن دفترچه جلد قرمز در بیداری و کابوس ذهن او را سخت به خود مشغول کرده است: «اگر پیدا کرده باشند چه؟» او به‌خوبی می‌داند که باید برای هر نامی که در آن‌جا نوشته، پاسخ‌گو باشد و تاوان «بی‌مبالاتی و بی‌مسئولیتی» خود را بدهد.

مرد مسافر، زن معلم و دانشجوی فلسفه، سه شخصیتی هستند که ذهنش با آن‌ها درگیر است. زندانی «انفرادیه» دوم مردی ۴۶ ساله است که ششمین ماه حبس خود را در انفرادی سپری می‌کند. سرانجام پس از تحمل شکنجه‌های زیاد، تصمیم می‌گیرد به خواست بازجو گردن بگذارد و آن‌چه را که او می‌خواهد، روی کاغذ بیاورد. کاغذ و قلمی را که در اختیارش گذاشته‌اند، برمی‌دارد و می‌نویسد: می‌خواسته فیلم‌نامه‌نویس یا بازیگر سینما شود، ولی راننده یک شرکت دارویی می‌شود. پس از بیست سال کار، شرکت تعطیل می‌شود و او بیکار. اتوموبیلی دست‌وپا می‌کند تا مسافرکشی پیشه کند. روز نخست دستگیری فکر می‌کرده تا شب آزاد خواهد شد و حالا شش ماه می‌شود که هم‌چنان زندانی‌ست.

واقعه از آن‌جا آغاز می‌شود که روزی مسافری سوار اتوموبیل او می‌شود، بر سر چهارراهی از ماشین بیرون می‌پرد و فرار می‌کند. از ماشین پستی نیز دو نفر پیاده شده، او را تعقیب می‌کنند و چون به دستگیری جوان توفیق نمی‌یابند، راننده را

بازداشت می‌کنند. راننده اکنون باید چگونگی رابطه خویش را با او روشن گرداند. در شرایط سختی گرفتار آمده است؛ بازجوها حرف‌هایش را باور نمی‌کنند، پس از ماه‌ها شکنجه و آزار و حبس در سلولی کثیف، پند بازجو را می‌پذیرد، می‌نشیند تا ماجرا را برای بازجو بنویسد، ولی آن‌چه می‌نویسد، همان حرف‌هایی است که پیش‌تر گفته شده، فقط این‌بار اعتراف می‌کند که بازجو انسانی والاست و او را با لطف خویش در شرایطی قرار داده که زندگی و واقعیت را طوری دیگر ببیند. این‌که بازجو حرف‌هایش را خواهد پذیرفت یا نه، معلوم نیست، لازم هم نیست. زندان تکرار است و بازجوها شگردهای خویش دارند.

زندانی سومین «انفرادیه» جوان و دانشجوی فوق‌لیسانس فلسفه است. بیستمین هفته زندان را می‌گذراند. «هر چه قدر مکان انفرادی کوچک و تنگ است، زمان در آن بزرگ و فراخ است. تناقض این مکان و زمان است که آدم را له می‌کند.» او دوست دختری داشت که هم‌زمان با او دستگیر می‌شود. دختر در زندان می‌میرد، جنازه را به جوان نشان می‌دهند و او را علت مرگ دختر می‌دانند. از شکنجه و عذاب کلافه و خسته شده، تصمیم به خودکشی می‌گیرد، نشسته در سلول، به گذشته و رابطه‌اش با دختر می‌اندیشد. آخرین مشاجره‌اش را با او به یاد می‌آورد، چیزی که پس از آن بار سفر می‌بندد تا به آرامش دست یابد. در بازگشت پی می‌برد که دختر بازداشت شده است. خانواده‌اش هم علت را نمی‌دانند. روزی در خیابان او را هم دستگیر می‌کنند تا از طریق او دختر را به حرف بیاورند. و حال دختر مرده و یا بهتر گفته شود؛ کشته شده است.

در ادامه بازجویی شک می‌کند در این‌که دیدن جسد دختر کابوس او بوده و یا واقعیت داشته است. سرانجام در پریشانی رگ دست خویش می‌زند ولی زنده می‌ماند. در لحظات آخر با خون خویش بر دیوار سلول می‌نویسد: «شاشیدم به دنیایتان.»

زندانی «انفرادیه» چهارم زنی است که معلم است و دختری کوچک دارد. شوهرش پنج سال پیش به خارج از کشور گریخته و هنوز بازنگشته است. برادر او نیز که مدتی مفقودالامر بود، معلوم می‌شود در زندان است. شب‌هنگام به‌خانه‌اش هجوم می‌آورند و او را بازداشت می‌کنند. از او مشخصات شخصی را می‌خواهند که برای هم ایمیل فرستاده بودند.

در سلول بغلی او دختری محبوس است که آقاپسر صدایش می‌کنند. آقاپسر در واقع دختری است که شرط می‌بندد از شمال شهر تا جنوب آن را با سری گشاده و بدون روسری برود. موی سرش را از ته می‌تراشد، لباس مردانه می‌پوشد و شرط را می‌برد. از آن پس هرگاه که دلش می‌گیرد، این کار را تکرار می‌کند. در یکی از همین خیابانگردی‌ها دستگیر می‌گردد.

در داستان «انفرادیه» چهارم نشان داد هیم شود با وجود این که زندانیان در سلول‌های فردی به سر می‌برند اما از طرق مختلف آن‌ها با همدیگر همکاری و هم‌یاری می‌کنند و ارتباط برقرار می‌کنند: «... از لای میله‌های آهنی دریچه چیزی پرت می‌شود توی سلول. فوری برش می‌دارم. آفرین آقا پسر! چه قدر تر و فرزا! توی یک کیسه نایلون کوچک دوتا پد گذاشته است. پشیمانی‌ام به نگرانی تبدیل می‌شود. گوش تیز می‌کنم صدای بسته شدن در سلولش می‌آید، خیالم راحت می‌شود. ممکن بود دیده باشند آن وقت برایمان گران تمام می‌شد. البته بیش‌تر برای او. اما متوجه نشدند. می‌گویم به دیواری که سمت سلولش قرار دارد، یعنی: رسید. مرسی! لحظه‌ای بعد او به دیوار می‌کوبد، یعنی: قابلی نداره! ...»

در پاراگراف آخر داستان «انفرادیه»، آزادی‌خواهی و طبیعت‌دوستی و حیوان‌دوستی نویسنده به اوج می‌رسد: «از دستشویی برگشته‌ام. دیدن آبی خوشحالم کرده است. آن کلافگی صبح دیگر نیست. باید منتظر شویم تا شیف‌ت گلابی شروع شود، بعد از ظهر می‌آید. تا آن وقت باید صبر کنیم تا آبی بتواند برایمان تعریف کند که کجا رفته و چه خبرهایی آورده است. می‌روم سراغ تقویم. تاریخ را یک روز جلو می‌برم، نشانه را از دوشنبه برمی‌دارم و می‌گذارم روی سه‌شنبه. با تانی حرکت می‌کنم. دراز می‌کشم. صدای ریزش باران می‌آید؛ نرم. یاد بغ بغوی کبوتر می‌افتم، رفته‌اند یا هستند؟ بوی خاک باران خورده می‌آید. صدایی در گوشم می‌پیچد: «سیگار زیر نم‌باران می‌چسبد.» از پنجره باران و آسمان ابری مشبک را می‌بینم. انگار آسمان سلولم را توی یک سرند گذاشته‌اند. دلم می‌خواهد روی پشت بام باشم و باران بزند به سر و تنم و از خمودی بیرونم بیاورد. همین‌طور زل زده‌ام به تکه آسمان بارانی‌ام و بوی خاک را نفس می‌کشم. یاد دانه‌هایم می‌افتم. نرم می‌روم سوی ظرف‌شان که پارچه نمدار روی آن کشیده‌ام. آفتاب از روی‌اش برخاسته و نشسته است کنج سلول. پارچه را کنار می‌زنم. صدای گریه نوزادی را می‌شنوم. آ... آ... نوک‌هایشان بیرون زده است، دانه‌های سفید روی سرهایشان روییده. دانه، دانه، انگار زبان نوزادی از دهانش بیرون آمده باشد، جوانه زده‌اند. زیر صدای باران نشسته‌ام رو به روی دیوار. میان من و دیوار جوانه‌ها هستند. نگاه‌شان می‌کنم. گویی خودم آن‌ها را زاییده‌ام. همان جور دوست‌شان دارم. دست می‌کشم روی پستان‌هایم، سفت و کمی دردناک هستند. می‌گویم: «جوانه زدند.» سنگینی نگاهی را بر پشت سرم احساس می‌کنم. آیا کسی از دریچه مرا نگاه می‌کند؟!»

«انفرادیه»‌ها در شرایطی در اینترنت منتشر شده که بر جامعه ایران سانسور مطلق حاکم است و بسیاری از کتاب در ایران اجازه آزاد نشر ندارد و برخی نویسنده‌ها ممنوع‌القلم. حکومت اسلامی از گردش آزاد قلم وحشت دارد و به هیچ‌وجه اندیشه مخالف بر نمی‌تابد.

«انفرادیه»ها در شرایطی منتشر شده که دامنه سانسور و سرکوب و اختناق هر روز گسترده‌تر می‌شود. «انفرادیه»ها داستان اعتراض با صدای بلند است، داستان جامعه‌ای بهتر و بهتر زیستن! داستان زندگی در جامعه‌ای است که صدای مخالف را دشمن می‌پندارند، آثارش را سانسور می‌کنند، به زندان و شکنجه محکوم می‌کنند و یا در خیابان‌ها می‌ربایند و در گوشه خلوتی خفه‌اش می‌کنند. حکام جامعه ایران، می‌خواهند مردم ساکت و آرام و گوش به فرمان مقامات آن‌ها باشند.

در چنین جامعه‌ای، شهامت نویسنده در انتخاب موضوع رشک‌برانگیز ستایش‌برانگیز است. به این شهامت باید ارج نهاد و جسارت او را تحسین نمود.

شایان ذکر است که این اثر در کردستان عراق به زبان کردی ترجمه و منتشر شده است. خبرگزاری کردپرس در تاریخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۹ نوشت:

مجموعه داستان «انفرادیه‌ها» اثر رضا خندان مهابادی نویسنده و منتقد مطرح کشور با عنوان «ژووره تاکه که سیه‌کان» توسط یک مترجم سقزی «رویا حسینی» به زبان کردی ترجمه و منتشر شد

رضا خندان مهابادی در گفت‌وگو با کردپرس

۱۳/۰۶/۱۳۹۱

رضا خندان مهابادی نویسنده، منتقد و فعال اجتماعی را بیش‌تر با مجموعه «داستان‌های محبوب من» و «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» می‌شناسیم. وی متولد سال ۱۳۳۹ می‌باشد و همواره در محافل ادبی از او به‌عنوان یکی از منتقدین مطرح و شناخته شده نام برده می‌شود. در این گفت‌وگو سعی بر آن شده تا نظرات وی را در خصوص ادبیات کردستان ایران و عراق و همچنین جایگاه و آثار نویسندگان کرد، جويا شويم.

در مورد آخرین وضعیت کاری خودتان بگویید. چه کتاب‌هایی را آماده چاپ دارید؟

جلد هفتم «داستان‌های محبوب من» و جلد بیستم «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» در حال آماده شدن است. کتاب دیگری با عنوان «دانه و پیمان» را یک سال پیش ناشر برای مجوز به ارشاد فرستاده اما هم‌چنان بی‌پاسخ و بلا تکلیف مانده. این‌ها کارهای مشترک با درویشیان است. در عرصه نقد ادبی و داستان کارهای دیگری انجام داده‌ام، از جمله مجموعه داستان «انفرادیه‌ها»، که به دلیل وضعیت که ارشاد ایجاد کرده از ارسال آن‌ها برای گرفتن مجوز خودداری می‌کنم.

همکاری شما با علی اشرف درویشیان از چه زمانی شکل گرفت، در مورد کارهایی که با هم انجام داده‌اید و یا در حال انجام دارید، کمی صحبت کنید.

همکاری من و درویشیان از سال ۱۳۵۸ در «شورای نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان» شروع شد. البته من در آن زمان نوجوان بودم با این حال دو کتاب منتشر کرده بودم. اولی «بچه‌های محل» نام داشت و دومی «از کوزه همان برون تراود که در اوست». اولی مجموعه داستان برای نوجوانان بود و دومی نقد داستان‌های خانم قدسی قاضی‌نور. در سال ۵۸ به پیشنهاد درویشیان و همراهی ده - دوازده تن از نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان «شورای نویسندگان...» را ایجاد کردیم که تا سال ۱۳۶۰ فعال بود. در این شورا آثار منتشر شده برای کودکان و نوجوانان را بررسی و نقد می‌کردیم که حاصل آن سه مجموعه نقد بود. البته سومین شماره گرفتار بلایای سال ۶۰ شد و منتشر نشد. تا سال ۱۳۶۷ از درویشیان خبر نداشتیم. در این سال باز دیداری دست داد و ایشان پیشنهاد گردآوری فرهنگ افسانه‌ها را داد که برای من شروع مجدد کار ادبی بود. از آن سال به این کار مشغول هستیم و تا به حال نوزده جلد از «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» منتشر شده است. مجموعه دیگری که سال‌هاست مشترکا با درویشیان انجام می‌دهیم انتخاب و نقد و بررسی داستان کوتاه ایران در طی ۸۰ سال است (۱۳۰۰ تا ۱۳۸۰). انتخاب داستان‌ها با درویشیان است و نقدها را من می‌نویسم. تا به حال شش جلد از این مجموعه ده جلدی با عنوان «داستان‌های محبوب من» منتشر شده و تا این‌جا داستان‌های منتخب دهه‌های چهل تا هفتاد خورشیدی نقد و بررسی شده‌اند. جلد هفتم آن نیز به دهه‌های آغازین داستان‌نویسی مدرن ایران اختصاص دارد. گذشته از این‌ها طی این سال‌ها گاه نقدهای مشترکی بر رمان یا داستان‌هایی نوشته‌ایم که در نشریات مختلف چاپ شده است. این نقدها را همراه با چند نقد منفرد و چاپ نشده در کتابی با نام «دانه و پیمان-نقد و بررسی چند رمان و مجموعه داستان» گرد آورده‌ام که فعلا در محاق وزارت ارشاد است.

به‌عنوان یک منتقد با تجربه، وضعیت امروز داستان‌نویسی در کرمانشاه و کردستان را در مقایسه با گذشته چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نمی‌دانم منظورتان از «گذشته» کی و چه مقطعی است. ولی تا آن‌جا که من اطلاع دارم کرمانشاه و کردستان اکنون از نظر گرایش به داستان‌نویسی وضعیت خوبی دارد یعنی علاقمندان به این نوع کار ادبی کم نیستند. شش سال پیش همراه با علی‌اشرف درویشیان چند بار به کرمانشاه آمدم و جلسات داستان و نقد داستان برگزار کردیم. هر بار تعداد کسانی که به این جلسات می‌آمدند بیش‌تر می‌شد. و مطمئن هستم اگر ادامه پیدا می‌کرد باز هم شرکت‌کنندگان بیش‌تری می‌آمدند. متأسفانه با بیمار شدن درویشیان این جلسات نیز تعطیل شد. من فکر می‌کنم هر منطقه‌ای که در سازوکار اجتماعی فعال و به سرنوشت و نقش خویش علاقمند باشد طبعاً در عرصه ادبی نیز این ابراز وجود را از خود نشان می‌دهد. مشکل اصلاً در کمبود استعدادها و یا گرایش‌های ادبی نیست، بلکه این موانع و سانسور است که از شکوفایی استعدادها و علایق جلوگیری می‌کند. اگر می‌شد خلاقیت‌ها آزادانه به ظهور برسند آن وقت در همه جا و به ویژه در کردستان و کرمانشاه آثاری قلمی می‌شد که به نیازهای معنوی دنیا پاسخ می‌داد.

ادبیات داستانی کرمانشاه و کردستان ایران این توانایی را دارند که هم تراز با کار سایر نویسندگان بزرگ ایرانی مقایسه شوند.

البته. و دلیلش هم این است که بعضی از این «نویسندگان بزرگ ایرانی» که شما اشاره کردید از کرمانشاه یا کردستان برخاسته‌اند؛ چه در زمینه تالیف و چه در زمینه ترجمه داستان. اگر بخواهم نام بیرم لیست نسبتاً بلندی می‌شود. کما این‌که استان‌ها و مناطق دیگر هم در این مورد نقش داشته و دارند.

در مورد آثار نویسندگان کردستان عراق چه نظری دارید؟ آیا می‌توان داستان‌نویسی در کردستان عراق و ایران را یکی دانست؟

تا آن‌جا که آثار داستان‌نویسان کرد عراق ترجمه شده و من خوانده‌ام می‌توانم از شیرزاد حسن، بختیار علی، فرهاد پیربال و ... نام بیرم البته چند نام دیگر هم هست که من متأسفانه الان حضور ذهن ندارم. این‌ها به لحاظ فردی از داستان‌نویسان ایرانی چیزی کم ندارند. اما در مقایسه کلی وضع فرق می‌کند. زیرا ایران نزدیک به یک قرن از داستان‌نویسی مدرنش می‌گذرد. زبان فارسی هم که ادبیات داستانی ایران عمدتاً با آن نوشته شده مثل زبان کردی زیر فشار و در تنگنا نبوده. البته سانسور بر نویسندگان اعمال می‌شده ولی استفاده از زبان فارسی جرم نبوده. کردستان عراق استفاده بی‌مانع از زبان کردی را تازه دو دهه است که آغاز کرده. و به‌طور کلی وضعیت جامعه ایران از نظر تاریخ اجتماعی و

ادبی و فرایند انکشاف طبقاتی با جامعه کردستان عراق متفاوت است. به این معنا داستان‌نویسی در کردستان عراق و ایران یکی نیست. گر چه به دلیل برخی تشابهات گاه دغدغه‌های مشترکی در داستان‌هایشان دارند. دغدغه‌های موجود در داستان‌های شیرزاد حسن همان دغدغه‌های فرهنگی است که ما هم داریم. یا رنجی که انسان آثار بختیار علی می‌برد برای ما رنجی آشناست. یا شورش‌گری بعضی داستان‌های پیربال همین‌طور.

به نظر شما دلیل موفقیت رمان «آخرین انار دنیا» در ایران چه بوده است؟ چه ویژگی‌های داشته که در کم‌تر از ۳ سال سه بار تجدید چاپ شده است؟

من واقعا متاسف می‌شوم وقتی می‌شنوم که مثلا تیراژ مجموعا شش-هفت هزارتایی یک رمان را موفقیت به حساب می‌آوریم. این برای جامعه هفتاد و پنج میلیونی عین شکست است. آن هم جامعه‌ای که سال‌ها پیش از این، وقتی جمعیتش نصف جمعیت کنونی بود، در چاپ داستان تیراژ پنجاه هزار و صد هزارنسخه داشت. اشاره‌ام به سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ است. سال‌های بی‌سانسور، سال‌های فضیلت بودن کتاب‌خوانی، سال‌های معتبر بودن کتاب. با این حال وقتی به‌طور نسبی می‌سنجیم. بله، این که در شرایط کنونی کتابی در سه سال به چاپ سوم برسد، یک موفقیت است. پرسیده‌اید چرا؟ می‌دانیم که بختیار علی نویسنده «آخرین انار دنیا» در کردستان عراق بسیار شناخته شده و محبوب است اما در ایران چندان شناخته شده نیست. پس عامل نام نویسنده در توفیق این اثر در ایران خیلی دخیل نیست. پیرامون انتشار این کتاب نیز تبلیغات وسیعی نشد. هم‌چنین راه به فروش بخشنامه‌ای پیدا نکرد. گذشته از دغدغه‌های مشابهی که در پاسخ سؤال قبل به آن اشاره کردم فکر می‌کنم یک عامل عمومی و یک عامل خاص باعث شده که این رمان به چاپ سوم برسد. عامل عام‌تر فروش بودن آثار ترجمه شده به نسبت آثار تالیفی در ایران است. (داستان تالیفی، آن‌چه که رسماً منتشر می‌شود، به سراسیمی تاسف‌انگیزی افتاده است) و عامل خاص استفاده آرش سنجابی از زبان ساده و ماجرا محور در ترجمه این اثر است. حالا که صحبت از این رمان شد خوب است که اشاره‌ای هم به نام مریوان حلبچه‌ای کنم. چون ایشان هم «آخرین انار دنیا» را خیلی وقت پیش ترجمه کرده است. امیدوارم ترجمه ایشان هم منتشر شود.

گفت‌وگو: سید مهران موسوی احمدی



تقدیر از علی اشرف درویشیان



علی اشرف درویشیان پیش از این نیز کتاب بیست جلدی: «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» را در همکاری مشترک با رضا خندان مهابادی منتشر کرده است که جامع‌ترین و معتبرترین فرهنگ افسانه‌های فلات ایران به‌شمار می‌آید. به‌گفته علی اشرف درویشیان گردآوری و تنظیم افسانه‌های ایران بدون کمک هیچ نهاد و بنیاد دولتی به هزینه شخصی مولفان شکل گرفته است. این در حالی است که چنین کارهای سترگی در غرب به پشتیبانی مالی چندین دانشگاه و بنیاد فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود.

علی اشرف درویشیان که باوجود بیماری و کهولت به دستور پزشکان باید بیشتر از گذشته استراحت کند، می‌گوید هم‌چنان می‌نویسد اما هنوز نگارش دو رمانش تمام نشده است.

یکی از این رمان‌ها «همیشه مادر» است و رمان دیگر، «دو خرس عاشق» که چند ماهی می‌شود به نگارش آن‌ها مشغول است.

علی اشرف درویشیان از نویسندگان برجسته امروز و عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران بود. کانونی که سال‌هاست تحت فشار همه جانبه نیروهای امنیتی امکان برگزاری مجمع عمومی برای انتخاب دور تازه هیئت دبیران خود را نیافته است.

«آبشوران»، «از این ولایت»، «درشتی»، «صمد جاودانه شد»، «همراه آهنگ‌های بابام»، «فصل نان» و «سال‌های ابری» از جمله کارهای علی اشرف درویشیان است.

مراسم نهمین دوره جایزه گلشیری در سال ۸۸ نیز در منزل یکی از اعضای هیات امنای بنیاد برگزار شد. در سال‌های اخیر، علاوه بر تنگناهای معمول، افزایش سانسور و کاهش چشمگیر صدور مجوز، به رکود انتشار آثار قابل اعتنای ادبی منجر شده است. بر همین اساس بنیاد گلشیری تصمیم گرفته، برخلاف دوره‌های پیش، جایزه‌ی خود را هر دو سال یکبار اهدا کند. در این دوره هم‌چنین داوری به رمان‌های منتشر شده در سال‌های ۸۷ و ۸۸ محدود شده است. در نهمین دوره مجموعه داستان‌های سال ۸۷ داوری شده بود.

داوران دهمین دوره جایزه ادبی هوشنگ گلشیری رمان «نگران نباش» نوشته مهسا محب‌علی را به‌عنوان رمان برتر دو سال گذشته معرفی کردند. محب‌علی تندیس، لوح تقدیر و جایزه نقدی خود را از دست محمود دولت‌آبادی دریافت کرد که از میمهمان مراسم بود. در بخش رمان اول نیز «احتمالاً گم شده‌ام» اثر سارا سالار به‌عنوان برترین کتاب نخست دو سالانه ۸۸-۸۷ شناخته شده. در بیانیه داوران که توسط علی خدایی خوانده شد: «توفیق نسبی در نشان دادن فضای ذهنی و زندگی بیرونی راوی در سفر زنی سرگشته در درون خویش و در شهر تهران در محدوده یک روز» از جمله دلایل این‌گزینش عنوان شده است.

آن‌گونه که در بیانیه داوران بخش رمان آمده «خلق زبانی فشرده درخور کنش داستانی و شخصیت‌ها و راوی با استفاده‌ی بجا از اصطلاحات زبان مخفی بخشی از نسل جدید» نیز یکی از علت‌های انتخاب کتاب مهسا محب‌علی بوده است. مجموعه داستان «عاشقیت در پاورقی» از همین نویسنده در پنجمین دوره جایزه گلشیری یکی از آثار برتر سال ۱۳۸۳ شناخته شده بود.



علی اشرف درویشیان لوح تقدیر خود را از دست سیمین بهبهانی دریافت کرد

در دهمین دوره جایزه ادبی گلشیری از علی‌اشرف درویشیان نیز تقدیر شد. علی‌اشرف درویشیان لوح تقدیر خود را از دست سیمین بهبهانی، شاعر نامی معاصر، دریافت کرد. او که به‌دلیل بیماری با دشواری سخن می‌گفت، حضور در این مراسم را یکی از شادترین لحظه‌های عمر خود توصیف کرد.

در آن مراسم حسن کیانیان مدیر نشر چشمه و از دوستان و همکاران قدیمی درویشیان در ستایش از درویشیان گفت: «اجازه می‌خواهم با وجود نزدیک به سی‌وپنج سال آشنایی با علی‌اشرف درویشیان و بیست‌وپنج سال افتخار آشنایی با خود ایشان، به نوشته‌هایش نپردازم و از خود مولف بگویم که به‌نظرم شاید مهم‌تر از مقوله آثار قلمی منتشرشده باشد، چه اعتقاد دارم عصاره و هدف تمامی هنرها، از جمله داستان‌نویسی که هنر اصلی درویشیان است، انسان و انسانیت بوده و هم‌چنان هست. و الا چه سود اگر خروارها کاغذ را سیاه کنیم و در آن از تنها موجودی که جامه به تن دارد و آستینش از اشک‌تر است سخن نگوئیم!»

رضا خندان مهابادی همکار دیرینه علی‌اشرف درویشیان نیز گفت: «در مورد درویشیان می‌توان از آزاداندیشی، نقدپذیری و پختگی عاطفی او گفت. اما می‌دانم که پرداختن به این همه در این فرصت امکان‌پذیر نیست. به هر روی، می‌خواهم این را بگویم که قدرشناسی من نسبت به علی‌اشرف حد و مرزی ندارد. اما چرا باید از او تقدیر کرد؟ مگر چه گلی به سر ادبیات و جامعه زده است که در خور تقدیر باشد؟ من از معیارهایی که موجب شده است بنیاد زنده‌باد گلشیری از درویشیان تقدیر کند خبر ندارم، اما بنا به دلایلی که می‌گویم او را شایسته چنین کاری می‌دانم و این دلایل در دو کلمه خلاصه می‌شوند: انسان هنرمند.»



گفت‌وگوی رادیو فردا ۲۲ مرداد ۱۳۹۳ با رضا خندان درباره کتاب «دانه و پیمان»



از سال ۱۳۷۷ خورشیدی که رضا خندان مه‌بادی و علی اشرف درویشیان با همکاری هم کتاب فرهنگ افسانه‌های ایرانی را منتشر کردند این همکاری با نشر آثار دیگری هم‌چنان ادامه دارد. آخرین کار مشترک این دو نویسنده «دانه و پیمانانه» نام دارد که بعد از چند سال سرگردانی در مرحله دریافت مجوز نشر ارشاد بالاخره از سوی نشر چشمه در تهران منتشر شد.

در برنامه این هفته آقای خندان مه‌بادی مهمان ما است تا درباره این کتاب گفت‌وگو کنیم.

«نقد ادبی و وضعیت آن در ایران: اگر نوشتن داستان حکم عمل در عرصه ادبیات را داشته باشد نقد آن نقش نظریه را دارد. عمل و نظریه در یک ارتباط متقابل با حفظ اولویت نهایی عمل موجب رشد یکدیگر می‌شود. چنین ارتباط متقابل به هر علت از هم بگسلد و یا ارتباطی میان‌شان برقرار نشود، نتیجه‌اش افت دو جزء این رابطه یعنی نقد و داستان است. بنابراین هرچه نقد ادبی از پشتوانه نظری غنی‌تر و قوی‌تری برخوردار باشد به غنای ادبیات یاری می‌رساند. عکس قضیه نیز صادق است. شرط لازم برای خلق ادبیات پویا اعم از داستان، شعر، نقد و نظریه ادبی وجود آزادی است. آزادی بیان آن هوایی است که ادبیات برای حیات و رشد خود به دم زدن در آن نیازمند است.

بنابراین برای شناخت وضعیت ادبیات در هر جامعه‌ای ابتدا باید به سراغ بررسی شرط لازم رفت. نقد ادبی کوششی لازم و ارزشمند است. قدر و منزلت آن رابطه‌ای مستقیم با شرایط آزاد جامعه دارد. هرچه جامعه‌ای آزادتر باشد نقد در جایگاه

شایسته تر قرار می‌گیرد.»



آن‌چه که خوانده شد بخشی بود از مقدمه کتاب «دانه و پیمان» کار مشترکی که به کوشش علی‌اشرف درویشیان و رضا خندان مهابادی اخیراً منتشر شده است. آقای خندان مهابادی در این برنامه مهمان ما هستند. آقای مهابادی، ضمن خوشامد به برنامه نمای دور نمای نزدیک، ویژه مرور کتاب رادیو فردا. ابتدا برای مخاطبان این برنامه بفرمایید که کتاب «دانه و پیمان» حاوی چیست و چه موضوعاتی را در بر می‌گیرد؟

رضا خندان مهابادی: در مورد کتاب «دانه و پیمان» بایستی بگویم این مجموعه‌ای است از نقد داستان و رمان که من و درویشیان به‌طور مشترک نوشتیم. یعنی بعضی از نقدها کار مشترک ما است و بعضی از نقدها هم به‌طور مجزا و منفرد هرکدام از ما کار کردیم و نوشتیم. بیش‌تر این نقدها در دهه هفتاد شمسی در نشریات مختلف مثل آدینه، تکاپو و این‌گونه نشریات چاپ شده. اما از آن‌جا که زمینه نقد داستان علی‌العموم در جامعه ایران کم است ما فکر کردیم شاید مناسب باشد که این مجموعه را به‌صورت یک کتاب هم ارائه دهیم. البته بعضی از نقدها هم تازه است جایی چاپ نشده.

شما و آقای درویشیان برای انتخاب آثاری که درباره‌اش نوشته‌اید، چه معیارهایی را به‌طور مشخص، در نظر داشتید و خود آثار را چگونه انتخاب کردید؟

از عوامل انتخاب این آثار معمولاً یکی خود نویسنده اثر بود دوم محتوا و مضمون و کیفیت اثر بود. این دو عامل اصلی بودند در این‌که کتابی نقد شود. به‌ویژه این‌که اگر کتابی را تشخیص می‌دادیم که مضامین خوبی دارد و هنوز خوانندگان آن‌طور که باید و شاید به‌ش توجه نکردند.

بعضی از آثاری که در این کتاب - «دانه و پیمان»- مورد نقد شما و آقای درویشیان قرار گرفته‌اند، کتاب‌هایی هستند از گلشیری، غلامحسین ساعدی یا احمد محمود و دیگر کسانی در این سطح. آیا صرفاً به‌دلیل شهرت این نویسندگان به سراغ کارهایشان رفتید، یا این‌که فکر کردید این‌ها آثار مهمی هستند در ادبیات معاصر که نقدهای مناسبی هنوز درباره‌شان وجود ندارد و شما باید این جای خالی را پر کنید؟

عمده‌ترین علت برای رجوع به این جور نویسنده‌ها این بود که این نویسندگان در سبک کار خودشان سرآمد بودند و برای خواننده علاقمند به نقد و هم‌چنین برای نویسندگانی که شروع می‌کنند به کار داستان‌نویسی، می‌تواند حاوی

نکات خوبی باشد. نقد و بررسی این جور کتاب‌ها. بنابراین وقتی سراغ این جور کتاب‌ها می‌رویم با توجه به حرفه‌ای بودن نویسنده‌اش، می‌شود نکات جالب‌تر و مهم‌تری را و درس آموزتری را برای خواننده بیرون کشید. بنابراین این اصل مطلب رجوع به اسامی معروفی مثل سعدی، گلشیری یا احمد محمود بوده.

می‌دانیم که درباره آثار این نویسندگان نقدهای دیگری هم منتشر شده. حالا شما به‌عنوان نویسنده این نقدها، در خطاب به خوانندگان «دانه و پیمان» چه وجه ممیزه‌ای برای این نقدها نسبت به سایر نقد و بررسی‌های مشابه قائلید. به‌عبارتی خوانندگان نقدهای شما چه امتیازی در نقدهای شما خواهند یافت که در دیگر نقدها نخواهند دید؟ می‌دانید که نقدها معمولاً از دیدگاه‌های مختلفی نوشته می‌شود. چه به لحاظ ژانر ادبی و چه به لحاظ رویکرد فکری و اجتماعی منتقد. همه این‌ها در نوع نقدی که نوشته می‌شود موثر است. بنابراین ما هم از موضع خودمان که فکر می‌کنیم بشود یک جور «مدرنیسم اجتماعی» خطابش کرد، از این زاویه به این کتاب‌ها نگاه کرده‌ایم. ضمن این که فکر می‌کنیم هرچه قدر نقدها بیشتر باشد برای این که ادبیات بیشتر رشد کند لازم هست.

آیا با توجه به مقدمه‌ای که بر کتاب آورده‌اید، می‌توانیم نتیجه بگیریم که نقطه عزیمت و زاویه دید شما و آقای درویشیان در نقد این رمان‌های مشهور ادبیات معاصر، بیش از هر چیز توجه به حضور یا فقدان تعهد اجتماعی از سوی نویسنده یا خود آثار بوده؟

نه. کما این که مثلاً در نقد کار گلشیری در این کار شخصیت داستانی تعهد اجتماعی را زیر پا می‌گذارد و بیاییم بگوییم شخصیت خوبی است یا بد است یا فلان... از این زاویه نیست. بنابراین اتفاقاً در همین مقدمه هم توضیح دادیم که ما چرا گذاشتیم دانه و پیمان و چرا این معنا را اصولاً پیش آوردیم که ممکن است این تصور را پیش بیاورد که خب ما به‌دنبال معنا هستیم، یعنی معنا را اصل قرار می‌دهیم در کار هنری و ادبی. که نه. این جوری نیست. ما یک ارتباط متقابلی بین مضمون و شکل می‌بینیم و فکر می‌کنیم در این ارتباط متقابل هست که می‌تواند یک کاری به لحاظ ادبی خوب دربیاید. یا نه، اگر این ارتباط متقابل ایجاد نشود کار ضعیفی در می‌آید.

در حوزه ادبیات داستانی امروز ایران، تعداد زیادی از نسل جوان هم فعالیت می‌کنند. و بسیاری از آثاری که منتشر می‌شود از این دست و این نسل متاخر است. آیا آثاری از این نسل جوان‌تر هم در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته؟

اگر فرض بگیریم اگر در دهه هفتاد خانم فریبا وفی را که احتمالاً در آن دوره می‌شد ایشان را جوان قلمداد کرد... چون به‌ر حال تازه شروع کردند به کار نوشتن... منتها ما این کار را در مجموعه دیگری انجام دادیم در مجموعه داستان‌های محبوب من که نقد داستان‌های کوتاه است از دهه هفتاد خورشیدی تا برود به ۱۳۰۰.

حال این روزهای علی‌اشرف درویشیان و کتاب‌هایش

ایسنا ۲۸ مهر ۱۳۹۳،

بیش از هشت سال است که از علی‌اشرف درویشیان اثری داستانی منتشر نشده است؛ او پیش از بیماری نویسنده پرکاری بود. درویشیان می‌گوید، این روزها حالم خوب است اما آخرین آثار داستانی‌ام چندین سال است که در ارشاد مانده است.

بیش از هشت سال است که از علی‌اشرف درویشیان اثری داستانی منتشر نشده است؛ او پیش از بیماری نویسنده پرکاری بود. درویشیان می‌گوید، این روزها حالم خوب است اما آخرین آثار داستانی‌ام چندین سال است که در ارشاد مانده است.

رضا خندان مهابادی که با این نویسنده آثار مشترکی را هم منتشر کرده است، انتشار کتاب‌های او را پی‌گیری می‌کند.

مهابادی درباره کتاب‌های درویشیان به خبرنگار ایسنا گفت: قرار شده است در قالب یک مجموعه داستان، گزیده‌ای از داستان‌های علی اشرف درویشیان از سوی انتشارات نگاه منتشر شود.

او درباره آخرین آثار داستانی علی اشرف درویشیان که به چاپ رسیده است، گفت: آخرین آثار داستانی که ایشان نوشت «داستان‌های تازه داغ» بود. این داستان‌ها در قالب یک مجموعه که حدود ۱۲ داستان داشت برای دریافت مجوز نشر به وزارت ارشاد رفت اما مجوز انتشار نگرفت. چون ارشاد گفته بود باید شش داستان آن حذف شود و آقای درویشیان هم این موضوع را نپذیرفت.

خندان ادامه داد: در نهایت همان سال‌ها یک دوره از کتاب «داستان‌های تازه داغ» در آلمان منتشر شد و بعد هم بیماری اجازه نداد که او پیگیر انتشار داستان‌ها و نوشته‌های تازه‌اش شود.

او همچنین گفت: درویشیان یک رمان با نام «همیشه مادر» نوشته است که هنوز آماده نیست و احتیاج به بازخوانی دارد. برای انتشار آن باید منتظر ماند و دید او کی فرصت بازخوانی آن را دارد.



خندان از مجموعه مقالات «چون و چرا» و «جنگ برای بچه‌ها» و «یادمان صمد بهرنگی» به عنوان کتاب‌های نام برد که قرار است پس از سال‌ها دوباره تجدید چاپ شوند.

او افزود: کار انتشار مجموعه ۱۹ جلدی «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» که برخی از جلد‌های آن از سوی انتشارات کتاب فرهنگ چاپ شده است به مشکل برخورد است و انتشار آن فعلاً متوقف است. این کتاب با همکاری من و آقای درویشیان تألیف شده است. همچنین جلد هفتم مجموعه نقد «داستان‌های محبوب من» که این هم کار مشترک است به پایان رسیده است و قرار است در آینده از سوی نشر چشمه منتشر شود.

به گفته خندان حدود هشت سال است که اثر تازه‌ای از علی‌اشرف درویشیان منتشر نشده است اما در طول این مدت برخی از کتاب‌هایش تجدید چاپ شده است.

خبرنگار ایسنا جویای احوال این نویسنده پیش‌کسوت شد که در این گفت‌وگوی کوتاه به نظر می‌رسید حال او خوب است. همسر این نویسنده نیز حال درویشیان را خوب توصیف کرد.

به گزارش ایسنا، کتاب بیستون، آبسوران، فصل نان، همراه آهنگ‌های بابام، گل طلا و کلاش قرمز، ابر سیاه هزار چشم، روزنامه دیواری مدرسه ما، رنگینه، کی برمی‌گرددی داداش‌جان، آتش در کتابخانه بچه‌ها، چون و چرا، داستان‌های محبوب من، سلول ۱۸، سی و دو سال مقاومت در زندان‌های شاه، افسانه‌ها و مثل‌های کردی، سال‌های ابری، درستی، مجموعه ۲۰ جلدی فرهنگ افسانه‌های ایرانی با همکاری رضا خندان مهابادی، واژه‌نامه گویش کرمانشاهی، یادمان صمد(صمد بهرنگی) و شب آبستن عنوان‌های آثار علی‌اشرف درویشیان در زمینه داستان‌نویسی، ادبیات کودک و پژوهش‌های این نویسنده پیش‌کسوت است.



افسانه‌های مردم ایران؛ «آلمانجیر»

علی‌اشرف درویشیان و رضا خندان مهابادی در توضیح این افسانه که در کتاب «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران»، نشر ماهریس درج شده، نوشته‌اند: این قصه مشابه خط اصلی قصه «هزار و یک‌شب» است که قهرمان اصلی آن با استفاده از سحر کلام و جادوی قصه مرد را در انتظار نگه می‌دارد و سرانجام بر او پیروز می‌شود. در این قصه قهرمان علاوه بر سحر کلام از اقدامات دیگری نیز استفاده می‌کند.

آفتاب‌نیوز: مردی بود به نام آلمانجیر. او هر شب یک زن می‌گرفت و همان شب هم دماغ و گوش او را می‌برید و کناری می‌انداخت. تا آن روز چهل زن گرفته بود. روزی دختر وزیر فهمید که زن‌های آلمانجیر می‌خواهند به حمام بروند. او هم رفت به حمام و دید چهل زن بی‌گوش و دماغ آن‌جا هستند. دختر وزیر به آن‌ها گفت: «شما به آلمانجیر بگویید بیاید مرا به زنی بگیرد تا به او نشان دهم گوش بریدن یعنی چه!»

فردا شب، زن‌ها به آلمانجیر گفتند: «برو دختر وزیر را بگیر که خیلی زیبا است.» آلمانجیر به خواستگاری دختر وزیر رفت و او را عقد کرد. شب دختر را بردند به خانه آلمانجیر. موقع خواب دختر به آلمانجیر گفت: «قصه‌ای برای تو می‌گویم، اگر خوابان برد و قصه تمام نشده بود، بقیه‌اش را فردا شب می‌گویم.»

دختر چند شب قصه را کش داد. زن‌های دیگر هر روز که از خواب بیدار می‌شدند و می‌دیدند گوش و دماغ دختر بریده نشده تعجب می‌کردند.

شبی دختر وزیر شنید زن همسایه‌شان در حال زایمان است. به خانه آن‌ها رفت و گفت: «بچه که به دنیا آمد همان‌طور نشسته او را به مدت دو ساعت به من بدهید. به اندازه وزن بچه هم به شما طلا می‌دهم.» بچه که به دنیا آمد، دختر آن را گرفت و آمد به خانه. آلمانجیر خواب بود. دختر وزیر آهسته شلوار آلمانجیر را پایین کشید و بچه را گذاشت میان دوپای آلمانجیر. کمی که گذشت آلمانجیر از خواب بیدار شد و بچه را میان پاهایش دید که داشت گریه می‌کرد و دست و پا می‌زد. آلمانجیر با دست‌پاچگی دختر را بیدار کرد. دختر گفت: «بچه را به من بده تا پنهانش کنم. خودت هم صدایش را در نیار. آخر کی تا به حال دیده که مرد هم بزاید؟!» دختر وزیر بچه را برد و داد به مادرش. آلمانجیر از غصه خوابش نبرد. دختر وقت اذان صبح به او گفت: «تو بلند شو برو، تا بینم چه جوابی می‌توانم به زن‌ها بدهم. آخر نمی‌گویند مگر مرد هم می‌زاید؟!»

آلمانجیر سه ماه از این شهر به آن شهر می‌رفت و آواره بود. بعد از سه ماه به ده برگشت. نزدیکی‌های ده پیغام داد آماده باشید دارم می‌آیم. دختر وزیر بچه‌ها را که از مکتب خانه تعطیل شده بودند، جمع کرد و یک دنبک به دست آن‌ها داد و گفت: «وقتی آلمانجیر داخل خانه شد، شما دنبک زنان وارد حیاط شوید و بخوانید: آلمانجیر پسر زابیده، قدمش مبارک باشد!» آلمانجیر آمد و وقتی این شعر را شنید به دختر گفت: «یک چادر به من بده سر کنم و از راه بیابان فرار کنم. من فکر می‌کردم این حرف‌ها فراموش شده است.» آلمانجیر فرار کرد و تا سه چهار ماه آن طرف‌ها آفتابی نشد.

بعد از سه چهار ماه رفت به طرف آبادی خودشان. این بار هم دختر، بچه‌ها را جمع کرد و به آن‌ها یاد داد به آلمانجیر بگویند: «قدم پسرت مبارک! هنوز بچه‌ات بزرگ نشده؟!» آلمانجیر از همان کوچه دو پا داشت و دو پای دیگر هم قرض کرد و پا به فرار گذاشت.

علی‌اشرف درویشیان و رضا خندان مه‌آبادی در توضیح این افسانه که در کتاب «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران»، نشر ماهریس درج شده، نوشته‌اند: این قصه مشابه خط اصلی قصه «هزار و یک‌شب» است که قهرمان اصلی آن با استفاده

از سحر کلام و جادوی قصه مرد را در انتظار نگه می‌دارد و سرانجام بر او پیروز می‌شود. در این قصه قهرمان علاوه بر سحر کلام از اقدامات دیگری نیز استفاده می‌کند.



به مناسبت زادروز تولد علی اشرف درویشیان

یادداشتی از خندان مه‌آبادی

نگاهی به زندگی و آثار علی اشرف درویشیان

درویشیان، روشن فکری برخاسته از چپ

درویشیان در آثارش چهره خشن و بی‌رحم فقر را به تصویر می‌کشد و چه زیبا، چه تکان‌دهنده و چه تاثیرگذار دست به قلم می‌برد.

«یک روز معلم به بچه‌ها می‌گوید خواب‌هایشان را تعریف کنند. نیاز علی خواب جالبی تعریف می‌کند. او خواب دیده که خودش و پدرش گنجشک شده‌اند و دارند پرواز می‌کنند و مادرش گریه می‌کند و یکدفعه، مش باقر را که قبلاً برایش

کار می‌کرده به شکل اژدهایی می‌بیند و از ترسش، تند تند پسته‌ها را خندان می‌کند و از دهانش، خون می‌ریزد. پسته‌ها با هم متحد می‌شوند که نخندند تا مش باقر ناراحت بشود. مش باقر، نیاز علی را می‌بیند و می‌خواهد بگیردش، یکی از پسته‌ها شبیه بالون می‌شود و او را با خود به آسمان می‌برد. در آن‌جا می‌خواهد ستاره بچیند، ولی می‌افتد پایین و از خواب می‌پرد. چند روز بعد نیاز علی، سر کلاس حاضر نیست. بچه‌ها می‌گویند: دیروز غروب، از سرما مرد در حالیکه داشت می‌گفت، ستاره می‌خواهم، ستاره می‌خواهم، یه ستاره برا ننه‌ام.»

متن بالا بخشی بود از داستان «نیاز علی ندارد» به قلم شیوا و استوار علی‌اشرف درویشیان، مردی که از ستون ادبیات معاصر ما به شمار می‌رود و چه‌قدر غم‌انگیز است که او در آستانه ۷۴ سالگی، باید منتظر چاپ آثارش باشد که هنوز خبری از انتشار آن‌ها نیست.

آثار درویشیان در ستیز با دیکتاتوری است

درویشیان یکی از نویسندگان خوش فکر و روشنی است که همیشه با دیکتاتوری و استبداد در ستیز بود. او سال ۱۳۲۰ در خانواده‌ای کارگر در محله آبشوران شهر کرمانشاه چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۳۷ دانشسرای مقدماتی را گذراند و سپس برای معلمی به روستاهای اطراف کرمانشاه و گیلان غرب رفت. در سال ۱۳۴۵ تحصیل در رشته ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران آغاز کرد و پس از دریافت مدرک کارشناسی، تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد در رشته روان‌شناسی تربیتی ادامه داده و همزمان در دانش‌سرای عالی تهران در رشته مشاوره و راهنمای تحصیلی به تحصیل پرداخت.

او در سال ۱۳۵۲ اولین مجموعه داستان کوتاه خود را منتشر کرد. از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ برای نگارش کتاب «از این ولایت» و فعالیت‌های سیاسی، سه بار دستگیر و ممنوع‌القول شد. دستگیری اول وی در کرمانشاه ۸ ماه به طول انجامید، اما درویشیان ۲ ماه بعد در تهران دوباره دستگیر و به ۷ ماه زندان محکوم شد. وی هم‌چنین به دنبال این حکم از دانشگاه اخراج و از معلمی نیز منفصل شد. دستگیری بعدی درویشیان در ۱۳۵۳ اتفاق افتاد که منجر به صدور حکم ۱۱ سال زندان برای او شد. درویشیان از این تاریخ به زندان رفت و تا پیروزی انقلاب در زندان ماند.

درویشیان در آثارش چهره‌های خشن و بی‌رحم فقر را به تصویر می‌کشد و چه زیبا، چه تکان‌دهنده و چه تاثیرگذار دست به قلم می‌برد. او فقر را خوب می‌شناسد، سال‌هایی را در کنار کودکان روستا به سر برده بود و رنج‌های آنان دل و جان‌ش را به درد آورده بود. بسیاری از داستان‌های او شرح تصاویری است که در زندگی دیده؛ چه زندگی خودش و چه رنجی که دیگران بر اثر حکومت‌های دیکتاتوری برده‌اند را در آثار خود منعکس کرده است.

علاوه بر این، درویشیان استاد فرهنگ عامه بود و تألیفاتی در این زمینه دارد. خودش بارها اعلام کرده که علاقه‌اش به فرهنگ عامه را وامدار قصه‌گویی‌های مادر بزرگش است.

رنالیسم درویشیان، رنالیسمی عاطفی است

متن یادداشت رضا خندان مهابادی که به مناسبت تولد علی‌اشرف درویشیان نوشته شده است:

«تولد علی‌اشرف درویشیان را تبریک می‌گوییم. او از آن انسان‌هایی است که هرچه بیشتر شبیه‌شان در این دنیا باشند بهتر است. او برای هرچه زیباتر و انسانی‌تر کردن این دنیا گام برداشته است و اگر زشتی‌ها و پلشتی‌های جامعه را در آثار خود منعکس کرده، تنها قصدش پررنگ‌تر کردن زیبایی‌های دنیا بوده است.

او کسی بود که تحت تاثیر فضای ادبی و جریان روشنفکری چپ که ابزاری برای مبارزه با دیکتاتوری قلمداد می‌شد، به یکی از نویسندگانی بدل شد که با شرایط آن دوره در ستیز بود.

درویشیان در خانواده فقیر در کرمانشاه متولد و در شرایط سختی بزرگ شده است. در سن ۱۸ سالگی به معلمی در روستاها می‌پردازد و آثار غم‌انگیز فقر را مشاهده می‌کند. شاید درک و زندگی با همین‌ها بود که او را یک انسان آرمان‌گرا بار آورد. منطق طبقاتی که در آن دوره وجود داشت، حس انسان دوستانه او را برمی‌انگیخت.

وی از اواخر دهه ۴۰ کار خود را آغاز کرد و اوایل دهه ۵۰ بود که اولین مجموعه داستان کوتاه خود را به چاپ رساند. درویشیان در تالیف آثارش نوعی خودویژگی داشت. آن هم این بود که نوشته‌های او از یک فیلتر عاطفی عبور می‌کنند. آن‌چه درویشیان در دنیای اطراف خود می‌بیند، ضربدر حس و عاطفه می‌شود و توسط نوشته‌اش، انعکاس می‌یابد.

به دلیل رد شدن اثر درویشیان از همین فیلتر عاطفی، نوشته‌های او بسیار حسی است. حتی آن اثر منطقی و استدلالی باشد. وجود این فیلتر باعث شده آثار او بسیار تاثیرگذار باشد. در واقع می‌توان گفت که رنالیسم درویشیان نوعی رنالیسم عاطفی است.

کاش آن قدر زنده باشد تا به دنیایی که برای جامعه‌اش و به خصوص کودکان آرزو داشت برسد.»

آثار علی‌اشرف درویشیان

«سال‌های ابری» (۲ جلد)

«درشتی»، مجموعه ۲۰ جلدی

«فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» (با همکاری رضا خندان مهابادی)

«واژه‌نامه گویش کرمانشاهی»

«یادمان صمد» (صمد بهرنگی)

«شب آبستن»

«از این ولایت»

«قصه‌های آن سال‌ها»

«هفت مرد، هفت داستان»

«خاطرات صفر خان» (صفر قهرمانیان)

آبشوران

فصل نان

همراه آهنگ‌های بابام

گل طلا و کلاش قرمز

ابر سیاه هزار چشم

روزنامه دیواری مدرسه ما

رنگینه

کی برمی‌گردی داداش جان

آتش در کتابخانه بچه‌ها

چون و چرا

داستان‌های محبوب من (۶ جلد)

سلول ۱۸

سی و دو سال مقاومت در زندان‌های شاه

افسانه‌ها و متل‌های کردی

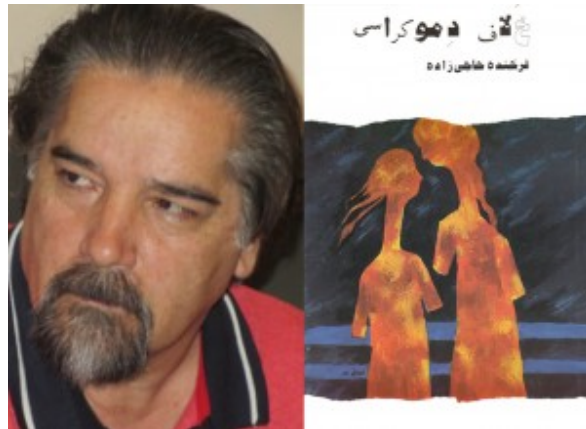
واژه‌نامه گویش کرمانشاهی.

ایلنا

سه‌شنبه ۰۳ شهریور ۱۳۹۴

نقد رضا خندان بر قصه «وهم سبز»

در ۲۹ آذر ۱۳۹۴



از مجموعه خلاف دموکراسی

جهان کودکان، تا به آن جایی که به خودشان مربوط می‌شود، جهان سادگی و سرراستی است و هنگامی که روایت جهان‌شان به خود آن‌ها سپرده می‌شود، حتی برای بیان عجیب‌ترین خیالات‌شان، از زبانی ساده استفاده می‌کنند. پیچیدگی‌ها و نامفهومی‌ها احتمالی در روایت آن‌ها نه به جهان خودشان که به جهان بزرگ‌تر و نوع رابطه‌اش با جهان کودکان مربوط می‌شود.

داستان «وهم سبز» (روایتی است از «بلوغ» یک دختر بچه؛ بلوغی جسمانی و ذهنی. این، به خودی خود، امری داستانی نیست. همه کودکان به بلوغ جسمی و ذهنی می‌رسند و مرحله کودکی را پشت سر می‌گذارند. اما شخصیت اصلی این داستان با شرایط ساخته و مخصوص جهان بزرگ‌ترها «بلوغ» دردناک، هول‌آور و خشونت‌باری دارد. همین نکته، که درون‌مایه داستان نیز هست، روایت دخترک را داستانی کرده است. صفت‌هایی چون «دردناک»، «هول‌آور»، «خشونت‌بار» که من در مورد ویژگی بلوغ دخترک داستان به کار بردم، در لایه‌ی بیرونی داستان و در نظر اول به چشم نمی‌آیند و باید نیز چنین باشد؛ چرا که راوی کودکی ۱۳-۱۲ ساله است و با ذهن و زبان ساده‌ی خود جهان خویش را روایت می‌کند. گذشته از این، کسانی که چنین شرایطی را برای او رقم زده‌اند از نزدیکان و بستگان او هستند: مادر، برادر، پدر... وجود چنین رابطه‌ای میان راوی و آن دیگران، بسیاری از برخوردها و خشونت‌ها را در ذهن او امری عادی و حتی محق جلوه‌گر می‌سازد.

نویسنده برای ساخت زبان کودکانه راوی از نثری ساده و محاوره‌ای استفاده کرده و توانسته است یک دستی آن را تا پایان حفظ کند. ساختار داستان در ترکیبی از زمان حال آن با رجوع به خاطره و هم‌چنین بازگشت به گذشته شکل گرفته و بدین طریق جهان راوی ساخته شده است. صحنه‌ها و تصاویر داستان دو دسته‌اند و هر دسته به نوعی از «بلوغ»‌های راوی مربوط می‌شوند؛ دسته‌ای به آغاز بلوغ جسمی و دسته‌ای به ادراک او. به لحاظ درونی این دو دسته ارتباطی با یکدیگر ندارند. ارتباطشان به طرح داستان مربوط می‌شود: این که در خانه به روی دخترک قفل شود، تنها بماند و سپس در حالتی خاص وهم خود را مجسم ببیند، بعد... تنها ماندن و حضور یافتن وهم تنها ارتباط میان دو گونه‌ی «بلوغ» دخترک است. و اگر چه این دو وجه ارتباطی درونی با یکدیگر ندارند، اما مشابهت‌هایی با هم دارند. پیرامون هر دو گونه‌ی «بلوغ» دخترک خشونت و مرگ قرار دارد و به همین دلیل هر دو «بلوغ» تجربه‌ای تلخ و وحشت‌انگیز را برایش رقم می‌زنند.

داستان با سخنان سر بسته دخترک از کسی یا چیزی که قرار است به خانه‌ی آن‌ها بیاید و مادر برای آمدنش سی و هشت روز است که اعمالی خاص را انجام می‌دهد، شروع شده است و قضیه از این قرار است که گویا اگر کسی نیت کند و چهل روز صبح زود جلوی خانه را آب و جارو کند، شخص مقدسی را خواهد دید و هرچه از او بخواهد، خواهد داد. آمدن او علامت‌ها و نشانه‌هایی نیز دارد:

«... مادرم به بابام گفت: «گوش کن؛ می‌شنوی؟ در داره رو پاشنه می‌گرده و صدا می‌ده.» چند روز پیش هم خودم از لای خرسمای^۱ سقف صدای چوب شنیدم. تازه در یچه‌ی دست‌راستی مون هم از آن روز تا حالا چند بار صدا داده.»

آمدن - نیامدن شخص موهوم دغدغه دخترک است. این بخش به بلوغ ذهنی او مربوط می‌شود. که با رفتن مادر برای علف چینی و تنها ماندن دخترک در خانه در پشت در بسته، اولین نشانه‌های رفتاری را در رابطه با بلوغ جسمی دخترک مشاهده می‌کنیم:

«دویدم تا سری به کوچه و خونه‌ی رنگینو بزنم. در از بیرون بسته بود» مادرم می‌گه: «دختر عورتینه خوب نیست پاش به کوچه واشه.» پشت در نشستیم و به هر که از کوچه رد می‌شد التماس کردم درو واکنه، یه نفر صدامو شنید. گفت: «خجالت بکش دختر...»

«زدان» و زندانی شدن اولین پیامد آغاز «بزرگ» شدن دخترک است. در حقیقت او بندی افکار و نگرش‌های اخلاقی بزرگ‌ترهاست که در آن «نجیب» یعنی دختر پشت درها و دیوارها. دخترک اما، از این مقولات چیزی نمی‌داند. کودک است با دنیایی پر جنبش، مرز ناشناس و رنگین:

«نجابت چیه؟ چرا زندونیم می‌کنه؟»

پس از آن، دخترک از روزنه دیوار میان خانه با مادر دوست خود صحبت می‌کند. حاصل گفت‌وگوهای آن دو و توصیفات راوی در این بخش، اطلاعاتی است در مورد دخترکی به نام «رنگینو». او و راوی دوستان صمیمی هستند، حال او مریض شده و در بستر بیماری خوابیده است. دخترک می‌رود تا برای سلامتی «رنگینو» وضو گرفته و دعا کند:

«مهره‌های پشتم تیر کشید... چند قدم مونده به جو یاد لکه بزرگ قرمز رو دامنم افتادم. که مثل عکس بابا انار دارد سرخ بود. پنج، شش ماه پیش بودو»

قطعه فوق شروع صحنه‌ای طولانی است که به شیوه بازگشت به گذشته نوشته شده است. این صحنه طولانی به بلوغ جسمی دخترک مربوط می‌شود. بازگشت به گذشته در داستان همیشه محرکی دارد. اما در این صحنه محرک ذهن معلوم نیست. چه چیز باعث شده تا راوی به یاد «لکه بزرگ قرمز» بیفتد؟ آیا آن زمان خاص، یا آن مکان به

خصوص(جوی آب) ارتباطی به «لکه‌ی قرمز بزرگ» دارد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، باید پرسید پس کجاست نشان آن؟ اگر منفی باشد، چرا باید دخترک در آن لحظه و مکان به یاد نکته‌ای بیفتد که بن‌مایه‌ی صحنه‌ای طولانی است؟ می‌ماند رابطه میان «دست‌نماز» و «لکه بزرگ قرمز» و «نجسی» و «پاکی» در فرهنگ مذهبی که با توجه به عدم اطلاع دخترک از کیفیت «لکه» از بیخ منتفی است. بنابراین، بازگشت به گذشته در این بخش بدون وجود محرک انجام پذیرفته است.

«لکه‌ی بزرگ قرمز» با تشبیهی مناسب و استعاره‌ای زیبا همراه شده است: «مثل عکس بابا انار دارد سرخ بود.» جمله‌ی ساده‌ای است. اما زیبا و پرمعناست. همین‌طور حاکی از دید نویسنده نسبت به موضوع می‌باشد. زیباست؛ زیرا که عنصر تشبیه اولاً از جهان مربوط به راوی گرفته‌شده، ثانیاً ویژگی ظاهری آن با ویژگی ظاهری «لکه» هم‌سان است. استعاره‌ی و پرمعناست برای آن که انار سمبل باروری است و لکه روی دامن راوی نیز مربوط به عادت ماهانه‌اش می‌شود و این یک به آماده‌سازی رحم جهت باروری ربط دارد.

دخترک در شروع دوران بلوغ جنسی‌اش با فضایی خشونت بار مواجه می‌شود:

«مادرم خودشو می‌زد و می‌گفت: «پدر نامرد پدرسگ، موهامو که بی‌خودی سفید نکردم. باید راست‌شو بگویی. از دیوار پریدی یا رفتی بالا درخت، کدومشه، ها؟ شایدم تو برنسار^۲ خوابیدی. حسرت مرگ صدبار نگفتم دختر زنینه اگه تو برنسار بخوابه از ما بهترن اذیتش می‌کنن... شایدم خاکی تو سرت کردی!... تو عایشه... چموشی... از قدیم راست گفتن دختر نه ساله که شد گرگ اومد بنازین تو دهنش بره. از تو رو سیاه شده می‌ترسم... می‌دم کاکات سرتو بذاره رو سینه‌ات.»

زبان مادر خشونت بار، همراه با نفرین و تهدید، و لحنش تحقیرآمیز است. در فرهنگ او، فرهنگ مردسالار، زن بودن چیز هول‌انگیزی است. دختر داشتن خفت‌بار است.

مادر پیرامون «لکه بزرگ قرمز» همه احتمالات را مطرح می‌کند: «از دیوار پریدی.» - «رفتی بالا درخت» - «تو بر نسا خوابیدی» - «خاکی تو سرت کردی.» اما عجب که در مورد دختری ۱۳-۱۲ ساله(راوی پیش‌تر به ما گفته که سال دیگر به کلاس ششم می‌رود.) امکان عادت ماهانه را طرح نمی‌سازد. او خود زن است و با چنین اموری آشناست پس می‌توان از او توقع طرح این امکان را داشت. و اگر چنین نمی‌کند باید پنداشت که شخصیت کودنی است. اما چنین نیست. این نقص را نویسنده در او به وجود آورده است. او شخصیت داستان خود را ناقص ساخته تا طرح داستان از حرکت باز نایستد. چنان‌چه، حتی به اشاره‌ای، علت لکه قرمز روشن می‌شد، آن‌گاه صحنه‌هایی چون ترسیدن دخترک از

برادر، پناه بردنش به رختخواب، ایجاد لحظات هول هنگام وارد شدن برادر به اتاق، که بخش‌های دیگری از شرایط سخت و وحشت‌زای «بلوغ جسمی» دخترک هستند، موضوعیت و امکان خود را در شکل کنونی از دست می‌داد. اما باید توجه داشت که یکی از کارهای نویسندگان داستان جلوگیری از نقصان اجزاء و عناصر داستان می‌باشد.

خودِ دخترک نیز برخوردش با «لکه قرمز» عجیب است. او بهتر از هر کسی باید بداند که این خون از کجا خارج شده است. معمولاً دختران تازه‌بالغ در چنین موقعیتی، به‌خصوص اگر به موضوع آشنا نباشند، دچار ترس می‌شوند. همین که خون از جایی از بدن خارج شود، برای یک کودک وحشت‌آور هست، حال اگر فرهنگی که زن و دختر را به جنسیت‌اش خلاصه می‌کند و همه وظیفه‌اش را پاسداری از نماد آن، آن‌گاه این وحشت دوچندان خواهد شد. در حالی که دخترک این داستان حتی نشانه‌ای از اطلاع‌داشتن نسبت به آن را نیز بروز نداده است. حتی در بار دوم عادت‌ماهان‌اش همچنان به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی این لکه قرمز خونی نیست که از او خارج شده است. این حد از بی‌اطلاعی آن هم از موردی چنین نزدیک به شخصیت داستان، ناقص ساختن شخصیت است. و دلیل آن حفظ خط طرح!

دخترک از علت تهدیدات مادر و سخنانش چیزی درک نمی‌کند. چرا که هنوز کودک است، هنوز به نقش و موقعیت جنسیت خود در جامعه آگاه نیست. هنوز مفاهیم و مقولات جنسی را متوجه نیست. اما لحن خشونت بار مادر را می‌فهمد، نفرین و مرگ را هم، خشم برادر را هم. فرهنگ مردسالار پیرامون او از وی جنسی نازل ارائه می‌کند:

«الهی هر مادری می‌خواد دختر بزایه مار سیاه بزایه. بی‌خود نبود وقتی دنیا اومدی کاکات هفت‌شبان‌روز قهر کرد.»
نویسنده دیدگاه خود را بی‌آن‌که از زبان راوی دور شود، در قالب جمله‌هایی استعاری بیان کرده است. تشبیه لکه‌ی خون به انار یک نمونه از آن‌هاست و نمونه‌ی دیگر:

«می‌شوریش! خانم قرشمال لکه خون هیچ‌وخ از رو پارچه‌ی سفید پاک نمی‌شه.»

گویی، مادر از لکه ننگ بر دامن آدمی سخن می‌گوید. و یا این بیت:

«الا لالای لالاتم اسیر دست باباتم»

برادر دخترک با «تفنگ»، با ادای جمله‌هایی امری، با زبانی خشن وارد داستان می‌شود. دخترک گرچه در زندگی‌اش واژه‌های خشن بسیار شنیده و رفتارهای خشن بسیار دیده، اما در اکنون داستان این نوع سخن‌ها و رفتارها به دوره‌ای خاص از زندگی وی مربوط می‌گردد؛ به بلوغ جنسی‌اش و به جنسیت‌اش. «جرم» او دختر بودن او است. به سخن برادر پس از دیدن بدن دخترک توجه کنیم:

«دست‌شو دراز کرد یقه‌ی گشاد بلوزمو کشید نگاش که به تُم خورد صورتشو برگردوند» «و به مادرم گفت: «مواظبش باش.»

توصیه یا دستور برادر در مورد مواظبت از دخترک نه به خاطر توجه داشتن به خود او که برای حفظ «سلامت» جنسی‌اش صادر شده است. در چنین فرهنگی دخترک باید «بار» خود را «سالم» به مقصد برساند. چنین است که درها به رویش بسته می‌شوند. سفارشات، تهدیدات، سرزنش‌ها و... هر کدام به عنوان عامل بازدارنده بیش‌تر پیرامون او را می‌گیرد. او در فضایی از شرایط خشونت بار، بلوغ جسمی خود را می‌گذراند. پی‌آمدش برای دخترک چیزی جز محدودیت بیش‌تر، جز محرومیت از امکانات جهان‌رهای کودکی نیست. و دخترک از این همه چیزی نمی‌فهمد:

«نمی‌فهمیدم مادرم چه می‌گه. ولی می‌ترسیدم. دلم برا دامن نوم... می‌سوخت.»

با این حال شدت خشونت چنان است که دخترک با همه کم‌سن و سالی‌اش آرزوی مرگ می‌کند: «کاش بمیرم، همه راحت بشن.»

بازگشت به گذشته، باترس دخترک از «برن‌سار» و عروسی از مابه‌ترونها به صحنه‌ی اکنون داستان که مربوط به وجه دیگر «بلوغ» دخترک می‌شود، پیوند خورده است. آن‌کس که قرار است بیاید:

«با خودش برکت و نعمت می‌باره، اگه بیا زندگی‌مون خوب می‌شه، خیلی خوب، تا حتی می‌تونیم به همسایه‌ها کمک کنیم.»

توهم موجود در قطعه‌ی بالا که از محیط در ذهن دخترک کاشته شده، در حالتی «ناهشیار» به سراغش می‌رود.

«پلک‌هام سنگینی کرد و افتاد روهم. بعد پریدم و آدم سبزپوشی رو دیدم...»

دخترک در حالت ناهشیاری قرار می‌گیرد و در آن شرایط است که توهم همه آدم‌های داستان را تجسم می‌بخشد. در واقع «مرد سبزپوش» حضور وهم دخترک است و نه یک واقعیت.

اگر صحنه کانونی در میان صحنه‌های مربوط به بلوغ جسمی دخترک، صحنه ورود برادر او با تفنگ به خانه است، صحنه کانونی مربوط به توهم آدم‌های داستان، هنگامی ساخته می‌شود که آشنایان از دیده‌شدن «مرد سبزپوش» مطلع شده و به خانه آن‌ها می‌آیند. ماهیت چنین صحنه‌ای ایجاب می‌کند که فضایی حسی، پرشور، ملتهب، شلوغ و اوج‌گیرنده ساخته شود، شروع صحنه خوب است اما اوج ناگرفته فرود می‌آید. مردمی منتظر، نیازمند، باورمند، رویایشان می‌رود که عملی شود، چنین ویژگی‌هایی چه‌قدر امکان اوج گرفتن به صحنه می‌دهد؟ دلیل فرود آمدن حس و حال و هوای صحنه، در یادآوری بی‌موقع دخترک از معلم و کفش و علی است. این بازگشت به گذشته مانع اوج‌گیری صحنه

که لازمه آن است، شده است. اثرات افت این صحنه به صحنه پایانی داستان نیز سرایت کرده است. اوج آن یک، فرود «وهم سبز» دخترک را در صحنه پایانی برجستگی بیش‌تری می‌بخشد.

در پایان «رنگینو» مرده است و از این جهان حتی گلیمی به اندازه قد خویش، برای پوشاندن جسدش، نصیب نبرده است. در ذهن دخترک آمدن خضر نشان پایان مصیبت‌ها و رنج‌ها بوده است سلامتِ دوست بوده است و حال دوست او مرده:

«به طرف مادرم دویدم، گوشه‌ی چادرشو کشیدم و گفتم: «مگه نگفتی اگر خضر نبی بیا...»

پاسخ او جز ضربه‌ای به سینه‌اش نیست. دخترک به دیوار برخورد می‌کند و:

«به دیوار خوردم و دوباره نگام به دور تا دور حیاط کوچک خیرالله افتاد. دیدم علی، قاسم‌خان، مادرم، خوشی، خیرالله، رنگینو و آقا همه دارن تو هوا می‌چرخن.»

دخترک، حتی ادراکش از پیرامون در پی خشونت و مرگ انجام گرفته است. «همه تو هوا می‌چرخن.» و این یعنی درک ماهیت «وهم سبز» از جانب دخترک و این یعنی «بلوغ» ذهنی او. بلوغی که او را به استفراغ می‌اندازد. اما او حتی برای این کار نیز امکانی ندارد:

«آخه با دل خالی چی‌رو می‌خواستم استفراغ کنم.»

شاید سخت‌ترین عنصر در داستان‌هایی که راوی آن‌ها کودک است، حفظ منسجم دیدگاه راوی باشد. در داستان «وهم سبز» به‌رغم زبان و لحن یک دست آن، به‌رغم تصاویری که جهان کودک را به‌خوبی نشان داده است، اما دیدگاهِ راوی نامتناسب است. راوی داستان دختری ۱۳-۱۲ ساله است، و باید هم بنابه علائم بلوغ جنسی‌ای که باید بروز کند، چنین سن و سالی داشته باشد، اما برخورد او با کنش‌ها به دخترکان ۸-۷ ساله می‌ماند، اگر او دختری در این سن و سال می‌بود (از ماجرای «لکه خون» فعلاً بگذریم) می‌توانستیم بگوییم دیدگاه، زبان و تصاویر به خوبی با هم عجین و چفت شده هستند. اما او ۱۳-۱۲ سال دارد و باز در جایی از داستان می‌خواهد با متکا خانه بسازد و بازی کند!

در این‌جا باز سئوالی را که در چند نوشته دیگر طرح کرده‌ام تکرار می‌کنم. چرا داستان ایران چنین به گذشته چسبیده است؟ آیا آن‌چه می‌خواهد تصویر کند تنها در گذشته وجود دارد؟ آیا تصور نویسنده از جهان را تنها در گذشته و با عناصر گذشته می‌توان نشان داد؟

۱- خرهما: تیرهای چوبی که از آن به جای تیرآهن استفاده می‌کنند.

۲- برنسا: جای نمور، جای نم‌دار

داستان‌های محبوب من، علی اشرف درویشیان و رضا خندان(مهآبادی)، جلد چهار، نشر چشمه، سال ۱۳۸۳

وزارت اطلاعات از برگزاری نشست کانون نویسندگان ایران جلوگیری کرد

کانون نویسندگان ایران قصد داشت غروب جمعه، ۸ اسفند ۱۳۹۳ پیرامون چالش‌های ترجمه آثار ادبی به زبان فارسی یک نشست ادبی برگزار کند. در نشست «عصر ترجمه» از بابک احمدی، ناصر زرافشان، علی عبداللهی، عباس مخبر و حسن مرتضوی دعوت شده بود که پیرامون ترجمه آثار ادبی سخنرانی کنند.



بحث و گفت‌وگوی ادبی گروهی از اعضای کانون نویسندگان پشت درهای بسته، در حیاط یک رستوران

کانون نویسندگان ایران گزارش داده است که یک ساعت پیش از برگزاری نشست «عصر ترجمه» یک نهاد اطلاعاتی مانع از برگزاری آن شد.

در گزارش کانون آمده است: «یک ساعت مانده به آغاز برنامه مامور یکی از ارگان‌های امنیتی به سالن مراجعه کرد و به مسئولان گفت جلسه کانون نباید برگزار شود.»

کمیسیون فرهنگی کانون نویسندگان ایران برای برگزاری نشست ادبی «عصر ترجمه» سالن یک رستوران را اجاره کرده بود.

به گزارش کانون نویسندگان ایران، پس از اخطار مامور امنیتی در سالن به روی سخنرانان و مدعوین نشست ادبی «عصر ترجمه» بسته شد و به این ترتیب تلاش کمیسیون فرهنگی کانون برای سازماندهی این نشست و اطلاع‌رسانی به اعضاء و دعوت از علاقمندان بی‌نتیجه ماند. با این حال علاقمندان به شرکت در این نشست ادبی مقابل درهای بسته اجتماع کردند و درحیاط رستوران با هم به بحث و گفت‌وگو پرداختند.

کانون می‌نویسد: «با این کار بار دیگر به نویسندگان مستقل کشور یادآور شدند که از ابتدایی‌ترین حق شهروندی برخوردار نیستند.»

این دومین بار است که نهادهای امنیتی مانع از برگزاری نشست «عصر ترجمه» می‌شوند. نخستین بار قرار بود نشست «عصر ترجمه» سه‌شنبه ۱۶ دی‌ماه در منزل یکی از اعضای کانون برگزار شود، اما یک روز پیش از برگزاری نشست صاحبخانه به یکی از ادارات وزارت اطلاعات احضار و به او دستور داده شد جلسه را لغو کند.

در اواخر آذرماه نیز مأموران امنیتی با احضار یکی از اعضای کانون نویسندگان از برگزاری جلسه جمع مشورتی در خانه او جلوگیری کردند.

هفتم شهریورماه سال جاری با وجود این سخت‌گیری‌ها، مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران پس از ۱۲ سال در مکانی خصوصی، در تهران برگزار شد و عده زیادی از اعضای کانون از سراسر ایران در این مجمع حضور یافتند و هیات دبیران آن را انتخاب کردند.

سپس غلامحسین محسنی اژه‌ای، سخنگوی قوه قضاییه، کانون نویسندگان ایران را به برخورد قانونی تهدید کرد. سال گذشته عباس صالحی، معاون فرهنگی وزارت ارشاد از سرگیری فعالیت کانون نویسندگان ایران را مشروط کرده بود به دگرگونی‌هایی در اساسنامه آن و جدایی کانون از پیشینه‌اش که با تاریخ مبارزات مدنی مردم ایران در آمیخته است.

رضا خندان مهابادی عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران، در گفت‌وگو با دویچه‌وله گفت: «به دلیل این که برگزاری جلسه در مکان‌های عمومی برای کانون نویسندگان ایران ممنوع است، ما ناچار به برگزاری نشست‌های خود در خانه اعضا هستیم که متأسفانه همین موضوع گاه مانع از برگزاری این جلسات می‌شود.»

وی افزود: «با وجود فشارهای بسیاری که بر کانون نویسندگان اعمال می‌شود کانون همچنان مقاومت می‌کند.» خندان همچنین اطلاع‌رسانی در این زمینه و جلب پشتیبانی افکار عمومی را، تنها راه بسته نشدن اندک فضای تنفس باقی مانده برای کانون نویسندگان ایران می‌داند.

چند روز پیش از برگزاری نشست «عصر ترجمه» کانون نویسندگان ایران، یکی از ادارات وزارت اطلاعات صاحب خانهای را که قرار بود این نشست در آن برگزار شود، احضار کرد و از وی خواست که نشست را لغو کند. به این عضو کانون هشدار داده شد که در صورت برگزاری نشست، نیروی انتظامی وارد عمل خواهد شد.

وزارت اطلاعات در توضیح این اخطار خود به احضارشونده گفته است کانون نویسندگان ایران تشکلی غیرقانونیست و برگزاری جلسات این کانون نیز کاری خلاف قانون است.

پس از تهدید وزارت اطلاعات، کمیسیون فرهنگی کانون با انتشار اطلاعیه‌ای خبر از منتفی شدن جلسه مذکور داد. در نشست ادبی «عصر ترجمه»، بنا بود بابک احمدی، احمد پوری، ناصر زرافشان، فرزانه طاهری، علی عبداللهی و حسن مرتضوی سخنرانی کنند.



هدایت مشهورترین ممنوع جهان

رضا خندان (مهابادی)

۱ اسفند ۱۳۹۳

می‌بینی که کنار پیاده رو خیابان نشسته، روی تکه‌ای مقوا، یا پارچه و یا حتی روی سنگ‌فرش لُخت، و چشم‌هایش معلوم نیست به کجا زل زده‌اند؟ سر و رویی آراسته و ظریف دارد. گاه با کلاه و گاه بی‌کلاه، با کراوات و کت و جلیقه موقر بر جای خود نشسته یا ایستاده است. اگر بخواهی‌اش و کنار پیاده رو نباشد، باید از کتاب‌فروشی‌هایی سراغ‌اش را بگیری که دست دوم، کم‌یاب و نایاب می‌خرند و می‌فروشند. توی این جور مکان‌ها حتما پیداش می‌کنی. در کتاب‌فروشی‌های رسمی و جواز دار، چه کوچک و ساده و چه بزرگ و شیک، نمی‌توانی ببینی‌اش. سال‌هاست که از گذرگاه‌های رسمی کنار گذاشته شده. او در «ایران» ساکن گوشه و کنارها، چاپخانه‌های مخفی و البته دل‌های دوستداران‌اش است.

سال‌هاست که چنین است. فکر نکنید از آن دسته نویسندگان بوده که زورکی کتابی، کتاب‌هایی، چاپ کرده‌اند و مانده روی دست خودشان و ناشرشان و ناگزیر روانه ارزان‌فروشی‌ها و حراجی‌ها شده است. خیر! ده، بلکه صد برابر آن‌چه او نوشته است دیگران درباره‌اش نقد و نظر، تحلیل و تفسیر، نوشته و چاپ کرده‌اند. تفسیرها و نقدها را در کتاب‌فروشی‌های رسمی و جوازدار هم می‌شود پیدا کرد اما آثار اصلی را نه! آن‌ها ممنوع‌اند. او ممنوع است. تقریباً از همان زمان که آغاز کرد ممنوع شد. در عهد «رضا شاه» ناچار شد بوف کور ش را در «بمبئی» به تعدادی اندک پلی‌کپی کند. تا دم و دستگاه سانسور رضاشاهی برقرار بود او هم ممنوع بود. در دوره «محمد رضا شاه» انتشار آثارش گاه آزاد بود و گاه نه. یکی‌اش آزاد بود و دیگری نه. اما صاحبان قدرت طریقی دیگر را هم مکمل محدودیت‌ها کرده بودند: دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی. چنین می‌پراکنند که «هرکسی آثارش را بخواند خودکشی می‌کند»، «آثارش نومیدکننده است»، «یاس‌آور است»، «آدم را از زندگی بیزار می‌کند» و ...!



در سی سال اخیر نیز، یک کلام، ممنوع بوده است! اما به موازات تلاش صاحبان قدرت و کارگزاران فرهنگی آن‌ها در عهد و عصرهای مختلف برای نادیده گذاشتن و ممنوع داشتن او، کوشش‌های کسانی در جریان بوده است که به او نیاز داشتند، او را می‌خواستند و عزیز می‌داشتند. به همین دلیل بوف کور ممنوع‌ترین کتاب داستانی «ایران»، معروف‌ترین و خواننده‌شده‌ترین رمان کوتاه است.

گویی او، سمج، پا سفت کرده و مانده است تا باز هم «رَجَّاله‌ها» و «نان به نرخ روزخور»ها را شرمنده کند؛ مانده است تا «این دنیای پست پر از فقر و مسکنت» را ریش‌خند کند؛ هنوز مشغول رو کردن دست ابتذال و عقب‌ماندگی و جهل و خرافه است؛ و با چه زبان تند و تیزی بر این همه می‌تازد.

کنار پیاده‌روی شهر می‌بینی که محزون نشسته است. آن که او را می‌شناسد شاید گاه به این فکر کند که چگونه این چهره محبوب و سیمای خجول، خواه در خُزن و خواه در هزل، چنین زبان بی‌پروا و تندوتیزی دارد. از دست انداختن «ادیبان ریش و پشم دار» تا طرح مسایل هستی‌شناختی به جدّ و طنز و هزل با جسارتی کم‌یاب، بیان‌گر هنرمندی بیدار و صدای جنبشی است که رهایی می‌خواهد. رهایی انسان از بند انقیاد و اسارت.

«اشخاص تازه به دورون رسیده متجدد فقط می‌تونن به‌قول خودشون توی این محیط عرض اندام بکنن، جامعه‌ای که مطابق سلیقه و حرص و شهوت خودشون دُرُس کردن و در کوچک‌ترین وظایف زندگی باید قوانین جبری و تبعیدی اونا رو مته کپسول قورت داد! این اسارتی که اسم‌شو کار گذاشتن و هر کسی حق زندگی خودشو باید از اونا گدایی بکنه! توی این محیط فقط یه دسته دزد، احمق بی‌شرم و ناخوش حق زندگی دارند و اگه کسی دزد و پست و متملق نباشه می‌گن: «قابل زندگی نیس.»» (نقل از تاریک خانه)

اگر اوضاع جهان کنونی را می‌دید چه می‌گفت؟ چه گونه آن را توصیف می‌کرد؟ آیا هنوز نماد «پیرمرد خنزر پنزری» را برای بیان پلشتی‌های آن کافی می‌دانست؟ به‌نظر می‌رسد در مقابل «خنزر پنزری» های عصر حاضر، اولی طفلی معصوم می‌نماید و بس! کما این که جهان هفتاد-هشتاد سال پیش، با همه زشتی‌هایی که داشت، در برابر جهان امروز بسیار معصوم می‌نماید. آخر کسی هم‌چو او که حتی مدافع حیوانات بود و کشتن آن‌ها را نیز تاب نمی‌آورد، مثلاً در مقابل تروریسم دولتی و غیردولتی وحشی‌ای که در جهان بیداد می‌کند و در کودکان و ایستگاه اتوبوس و تفریح‌گاه مردم عادی بمب می‌گذارد، چه واکنشی داشت و چه زبانی به کار می‌برد؟ یا در برابر جنگ‌های بی‌پایان جهان، که چون اژدهایی هزار سر، هر روز و هر دوره‌ای یک سرش بیدار می‌شود و بیداد می‌کند؟ درباره اقلیتی حاکم که برای کسب سود و حفظ حاکمیت، نه تنها انسانیت که آب و خاک و هوای دنیا را نیز آلوده‌اند چه می‌گفت؟ یا درباره گرسنگان میلیاردی؟ درباره تحمیل سکوت و خفقان به ضرب گلوله و زندان و شکنجه؟ ...! چه می‌گفت؟ چه بیان هنری‌ای به آن می‌داد؟ چه توصیفی به‌دست می‌داد اگر بود و می‌دید که «خنزر پنزری»ها و «رِجَاله»ها نه استعاره یا نماد که واقعیت مسلط زندگی شده‌اند؟ بی‌اختیاری گسترده اکثریت انسان‌ها در مقابل پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را به چه نامی صدا می‌کرد؟ نمی‌شود حدس زد. اما یک چیز مسلم است؛ این که او سکوت نمی‌کرد؛ و همه سایه‌هایش را برای مقابله فرا می‌خواند. به‌همین دلیل ممنوع‌اش کرده‌اند.

اما چرا ممنوعیتِ قلم یا فعالیتِ تئوریسینِ یک حزب سیاسی یا اندیشمندِ مخالفِ امری عجیب نیست اما ممنوع داشتنِ یک داستان‌نویس و هنرمند، آن هم برای چندین دهه، کاری غریب است و گواه مخالفتی اساسی و بنیادین. چنین موردی در جهان، اگر نایاب نباشد، کم یاب است.

طُرْفه آن که این ممنوع‌ترین داستان‌نویس ایرانی، مشهورترین داستان‌نویس ایرانی است. نه تنها در این‌جا که در جهان. آن‌ها که هشتاد سال کوشیدند جلوی او را در این‌جا بگیرند، حال باید بنشینند و ببینند چه گونه سایه‌های او در جاهای دیگر نیز حضور یافته‌اند و کسانی با گویش‌هایی متفاوت نام او را بر جلد ترجمه کتاب‌هایش می‌خوانند.

اگرچه «دنیای پُر تزویر» توانست سرانجام او را به اتاق گاز بفرستد، اما او نیز بیکار ننشسته است؛ جسم‌اش در خاکِ «پرلاشز» ماند ولی سایه‌هایش همه جا پراکنده شدند. بوف کور، سگ ولگرد، سه قطره خون، حاجی آقا، علویه خانم، توپ مرواری، زنده به گور و ... سایه‌های او هستند و مدام تکثیر می‌شوند. زیرا او کار خود را می‌کند و راه خود را می‌رود؛ به منع‌ها و مانع‌ها وقعی نمی‌گذارد؛ هنوز هم با تکثیر سایه‌هایش جماعتِ «خنزر پنزری» را هجو می‌کند و به ریشخندشان می‌گیرد.

نمی‌دانیم وقتی شیر گاز را باز گذاشت و درها و پنجره‌ها و روزنه‌ها را بست و خوابید تا دیگر بیدار نشود، به چه می‌اندیشید. آیا از این در هراس بود که دنیای «رَجّاله» پرور، او را نیز به رنگِ خود در آورد؟ آیا از خود می‌گریخت؟ یا این که او نیز نتوانست طبع سرکش و حساس خود را تاب بیاورد؟

... به احترام‌اش کلاه از سر بر می‌داریم. یادت گرامی باد «صادق هدایت»!

تداوم جهان سنت؛ فقدان انسان چالش‌گر – رضا خندان

۱۰ بهمن ۱۳۹۴

متن سخنرانی رضا خندان(مهآبادی) در نشست ادبی سایت حضور

اشاره:

روز جمعه دوم بهمن هزار و سیصد و نود و چهار، موسسه بهاران با همکاری سایت ادبی، هنری حضور اقدام به نشستی با عنوان «درباره ی ادبیات» کرد. در این جلسه ادبی که با حضور جمعی از کوشندگان ادبی و هنری از جمله «محسن حکیمی»، «منیژه گازرانی»، «حسن صانعی»، «علی جباری»، «روح‌الله مهدی پور عمرانی»، «حسین حضرتی»، «صادق عباسی» و نیز دستداران ادبیات برگزار شد، «رضا خندان(مهآبادی)» درباره ی فضای نقد ادبی و نیز آسیب شناسی و چالش‌های نقد در ایران، صحبت کرد. آن چه می خوانید متن سخنرانی ایشان است:

با سلام و تشکر

اگر بخواهیم در باره ی چالش‌هایی که نقد ادبی ما دچارش است، صحبت کنیم، شاید مجالش بیش تر بطلبد؛ شاید که نه، حتمن چنین است. در این جا و در این فرصت کوتاه، سعی می‌کنم به چند نکته اشاره کنم. نکاتی که به نظر من از اهم مسائلی است که روشن می‌کند چرا نقد ادبی ما، این چنین عقب مانده و به اصطلاح پا در هواست. اگر شروع نقد ادبی مدرن در ایران را با نقادانی‌های میرزا ملکم خان و زین‌العابدین مراغه‌ای و میرزا رضاخان کرمانی بدانیم اکنون بیش از یک قرن است که نقد ادبی مدرن در ایران آغاز شده است در ادامه نیز دیگرانی آمدند: ملک‌الشعراى بهار، فاطمه سیاح و ... همین قدمت انتظار ما را از نقد ادبی بالا می‌برد؛ صدو ده، بیست سال تاریخچه زمان کمی نیست اما در واقعیت چه داریم؟ من در این بخش وضعیت و موجودیت نقد ادبی را توصیف می‌کنم تا بعد به چرایی‌ها بپردازم. قاعدتا پس از یک قرن تجربه نقد نویسی ما باید از منابع متعدد و فراوان نقد ادبی برخوردار باشیم. نگاهی به بخش آکادمیک جامعه نشان می‌دهد که شمارنشریات نقد در این بخش حتی به اندازه تعداد انگشتان دو دست نیست و وضعیت کیفی آن هنوز به زمان «اکنون» نرسیده است. البته بخش دانشگاهی در همه جا همواره رویکرد محافظه‌کارانه‌ای داشته و دارد. روزگاری که نیما پشت تریبون قرار گرفت و خواند: آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته/ شاد و خندانید... جناب آکادمیسین رفت زیر میز و شروع کرد به خندیدن، که: آخر این هم شد شعر؟! آی آدم‌ها ... کو وزنش؟ کجاست قافیه‌اش و ... اما شعر نیمایی به جریان شعری و سپس به پدیده تبدیل شد و تازه آن وقت بود که آکادمی به سراغ شعر نو رفت، جدی‌اش گرفت و سعی کرد فرموله‌اش کند. در روزگار ما اوضاع بخش دانشگاهی بدتر هم شده. نگاهی به همان چند نشریه نقد ادبی دانشگاهی بیندازید هنوز در ایام ماضی سیر می‌کند عموم مقالاتش در کندوکاو قرون گذشته است. خیلی که بخواهد

امروزی نشان دهد می‌رود سراغ مثلا: روانکاوی داستان رستم و سهراب! به ندرت آثار امروزی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. در بخش غیر دانشگاهی جایی که جریان‌ات ادبی شکل می‌گیرند و حضور دارند نیز از نظر تعداد نشریات نقد ادبی وضع بدتر است در این‌جا شمار مجلات نقد حتی به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد.

در زمینه ترجمه نظریه‌های ادبی البته، وضع مان نسبتا بد نیست. نظریه‌های ادبی توسط برخی مترجمان چاپ شده و می‌شوند؛ چه به صورت کتاب و چه در مجلات و سایت‌ها. اما نقد عملی مان یعنی نقدی که باید به سراغ تک‌تک شعرها و داستان‌ها برود و آن‌ها را مورد بررسی قرار بدهد؛ متأسفانه وضع چندان جالبی ندارد. نقد ادبی نسبت به تولیدات ادبی مان بسیار اندک است. هیچ تعادلی میان آن‌ها نیست. میزان انتشار زیاد و نقد بسیار اندک است. به سبب وفور این میزان از تولیدات داستانی و بیش‌تر از آن شعر؛ نقد ادبی، دیگر توانایی آن را ندارد که به سراغ تک‌تک این تولیدات ادبی برود. البته قرار هم نیست برود چون اثری که نقد می‌شود باید شایستگی نقد شدن را داشته باشد. «چیزی» برای نقد شدن داشته باشد با این همه، همان مواردی هم که برای بررسی و نقد انتخاب می‌شود، به شدت اندک است. این از نظر کمی. از نظر کیفی نیز وضع بهتر از این نیست؛ یعنی ما چه از نظر میزان نشریاتی که بایستی نقد ادبی در آن چاپ شوند و نقد عملی را به اجرا بگذارند بسیار فقیر هستیم، و چه در زمینه خود «نقد»! چرا که به غیر از تک و توک نقدهایی که این‌جا و آن‌جا می‌خوانیم، بقیه چندان چنگی به دل نمی‌زند و متأسفانه کیفیت نقد به شدت پایین است. ناگفته نماند، ممکن است که نقدهای درخشانی هم پیدا شود اما آن چه این‌جا مورد نظر من است، سطح و میزانی از نقدنویسی است که عملا در این جامعه دارد کار می‌کند، موجود است و نقد ادبی ما را تحت سیطره خود دارد. من نگاه به چنین نقدی دارم. بسا که یکی دو تا منتقد هم باشند که خوب کار کرده‌اند و می‌کنند؛ اما این خیلی مورد نظر من نیست.

بحث من در باره عموم نقدها است. بسیاری از این نقدها را که می‌خوانیم، اساسش لفاظی است؛ یا شیوه‌اش انتزاع در انتزاع است. می‌دانیم که زبان نقد اساسا باید زبانی ساده، روشن و توضیح‌گر باشد. چرا؟ چون قرار است دنیایی را که به‌طور مثال در یک شعر یا یک داستان وجود دارد برای مخاطب روشن کند.

بگذارید مسئله را بیش‌تر بشکافم. ببینید؛ نقد ادبی اصولی در دو سطح حرکت می‌کند. سطح اول «شناخت» است؛ شناخت آن‌چه که در دنیای داستان و یا شعر وجود دارد. سطح دوم «کشف» است. کشف مسائلی که چه بسا از خیلی از نگاه‌ها پنهان مانده‌اند. اما آن‌چه در نقدنویسی دوره کنونی می‌بینیم؛ متأسفانه از طرفی لفاظی در بیش‌تر نقدها است و از طرفی انتزاع در انتزاع، یعنی نویسنده نقد، از یک گزاره انتزاعی در مورد یک اثر یا نویسنده شروع می‌کند و سپس، این

را به انتزاع بعدی و نیز انتزاع بعدتر می‌کشاند. در نتیجه آن چه حاصل می‌شود یک انتزاع کامل و سیر در انتزاع است. بگذارید مثالی بزنم تا قضیه روشن‌تر شود. شاید یک یا دو سال پیش بود. منتقدی کتاب شعری را نقد کرده بود و فرستاده بود برای روزنامه‌ای. این نقد چاپ شد. بعد از چند ماه، همان منتقد، همان نقد را با تغییر اسمی، برای یک کتاب دیگر استفاده کرد و به روزنامه فرستاد و چاپ هم شد! لفاظی که می‌گویم یعنی این. این که می‌گویم از انتزاع به انتزاع یعنی همین. در حالی که قرار است شما از «سطحی عینی» حرکت کنید؛ یعنی داستان یا شعری را بررسی کنید. نکاتی را در بیاورید و آن را برسانید به «سطح عام»؛ سپس همین سطح عام را به «سطح خاص» برسانید. شمای منتقد لازم است چنین روندی را طی کنید تا برای خواننده مشخص بشود که در این داستان یا شعر چه گذشته است. متأسفانه بخش عمده نقدهایی که وجود دارد - تا آن جا که من خوانده‌ام - در حد انتزاعی و لفاظی است و بر همین روال هم، سیر می‌کند.

مسئله دیگری که در توصیف وضعیت کنونی نقد ادبی‌مان بایستی به آن اشاره کرد، رابطه نقد ادبی و آثار ادبی است. معمولاً این دو نسبت به هم یک گام عقب‌ترند. یعنی یا نقد ادبی یک گام عقب‌تر است یا آثار ادبی. البته در دوره‌هایی ممکن است به موازات هم و شانه‌به‌شانه یک‌دیگر حرکت کنند. اما این حالت چندان دوام ندارد و در نهایت این‌ها به یکی از دو شکلی که گفتم منجر خواهد شد؛ یا نقد ادبی می‌آید و دنیای آثار را می‌شناسد و به نظریه‌های جدیدی می‌رسد و آن‌ها را اعلام می‌کند و بعد، داستان‌نویسی این یافته‌های نو را به خدمت خلق ادبیات جدید درمی‌آورد. به این ترتیب داستان‌نویسان و شاعران از منتقدین جلو می‌افتند و منتقدین هستند که باید برای مدتی به‌جای کشف، آن‌ها را توصیف کنند!

همان‌طور که گفتم در این رابطه خاص، گاهی منتقدان و تولیدکنندگان آثار ادبی، شانه‌به‌شانه یک‌دیگر حرکت می‌کنند. اما اتفاقی که الان در جامعه ما پیش آمده، این است که این شانه‌به‌شانه هم، بودن، این هماهنگ و هم ردیف بودن، متأسفانه دارد در سطح پایین رخ می‌دهد. یعنی چه داستان و شعر و چه نقد ادبی‌مان در حالتی از ضعف به سر می‌برند. یک عقب‌ماندگی تاریخی. هیچ‌کدام به هم‌دیگر راه ندارند. خب، وقتی این وضع پیش می‌آید مشخص است که مسائلی باعث پیدایی آن شده است. من این‌جا حالت معمولی قضیه را گفتم. این که این دو، هماهنگ و در یک سطح معینی پیش می‌روند، یا یکی جلوتر از آن یکی است. وقتی در جامعه‌ای هیچ‌کدام از این‌ها نیست و حرکت، شانه‌به‌شانه اما در سطح پایین رخ می‌دهد، پس یک سری علت‌هایی وجود دارد که بر هر دوی این‌ها موثر است و هر دوی آن‌ها را در یک سطح نازلی نگه داشته. این وضعیتی است که ما در نقد ادبی‌مان دچارش هستیم. این را صرفاً من نمی‌گویم. یک

جست‌وجو در اینترنت بکنید چند مصاحبه نویسندگان و منتقدان جدی‌تر را پیدا کنید در گفت‌وگوها و نوشته‌های نویسندگان مطرح خودمان و منتقدانی که سال‌ها کار کرده‌اند، به راحتی می‌توان این توصیف را دید و شنید و خواند.

آنچه گفتم در واقع مقدمه‌ای بود برای شروع. تا این جا آن چیزهایی را گفتم که همه شما می‌دانید و احتمالاً قبول دارید. توصیفی بود از آن چه هست. در بخش دوم صحبت‌هایم می‌خواهم به طرح این پرسش است بپردازم که به واقع چرا چنین است؟ چرا رابطه بین آثار ادبی و نقد و نیز موجودیت‌شان در سطح پایین است؟ در چرایی این مسئله - اجازه بدهید - به چند نکته اشاره کنم. نکاتی که به‌نظرم مهم‌اند. اول این که اساساً ما در جامعه‌ای که بده بستان فلسفی داشته باشد، بده بستان جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی داشته باشد زندگی نمی‌کنیم. طبیعی است در جامعه‌ای که دیالوگ بین علوم انسانی وجود ندارد، انتظار پدید آمدن نقد ادبی به معنای اخص آن، بیهوده است. باید توجه داشته باشیم که نقد ادبی هیچ‌گاه متکی به‌خود نیست. نقد ادبی از این‌هایی که گفتم وام می‌گیرد. یعنی از فلسفه، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی. نقد ادبی وام‌دار این‌هاست. شما نمی‌توانید منتقدی پیدا کنید که فلسفه نداند - البته در ایران زیاد گیر می‌آید متأسفانه - شما اگر بخواهید منتقد جدی‌ای باشید باید فلسفه زمان‌تان را بدانید. تمام کسانی که نقد ادبی کار کرده‌اند فلسفه‌ای پشت کارشان هست. نظر به فلسفه‌ای دارند. از بُعد جامعه‌شناسی، سخن می‌گویند و نظرگاهی دارند؛ و با همین نظر گاه است که به‌سراغ دنیای داستان یا شعر می‌روند و نظرشان را از چنین زاویه دیدی اعلام می‌کنند. فقط این نیست که من بدانم مثلن راوی کیست و زاویه دید چیست، یا چند نوع هست! این‌ها البته لازم است اما کافی نیست. این‌گونه نیست که در کلاس داستان‌نویسی یا نقد ادبی شرکت کنیم و ساختار داستان را یاد بگیریم و مکاتب ادبی را بشناسیم و بشویم منتقد ادبی! نه... من تا تحلیل فلسفی نداشته باشم از دنیایی که در آن زندگی می‌کنم؛ تا وقتی که شناخت جامعه‌شناسانه‌ای از اوضاع جامعه‌ام نداشته باشم، منتقد خوبی نخواهم بود! ولی متأسفانه ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که اساساً این دیالوگ‌ها موجود نیست و اتفاقاً خیلی مشتاق هستند که سر به تن علوم انسانی نباشد و این را اعلام می‌کنند. وقتی چنین است و می‌خواهند در علوم انسانی را ببندند، در واقع دارند مانع رشد انسان چالش‌گر می‌شوند؛ و مانع انسان منتقد.



زیرا که این فلسفه و جامعه‌شناسی نوین است که انسان نوین را با چالش‌گری‌اش توضیح می‌دهد. با شک‌اش، و با چون و چرا کردن‌اش!
این یک بُعد از قضیه.

از طرفی نقد ادبی ایران، هیچ ارتباطی با نقد ادبی جهان ندارد! این همه نقد ادبی در جهان نوشته می‌شود؛ روی داستان‌ها و شعرها. اما ما بی‌اطلاع از آن‌ها هستیم. شاید نظریه‌های ادبی ترجمه و دیده شود. اما این که فلان نقد روی فلان داستان نوشته شده، نه، ما از آن اطلاعی نداریم. حتی ماه‌ها و سال‌های بعد هم، از وجودشان بی‌اطلاع می‌مانیم. یک نقد ادبی «درخود»! که اساساً راه به جهان ندارد. نه ما با آن طرف کار داریم نه آن طرف با ما؛ و تاسف بر انگیزتر این که بعضی از دوستانِ نویسنده در همراهی با این غربت بدون توجه به اثرات آن مدام دم از «خودمان» می‌زنند: «رالیسم جادویی خودمان»، «فلان ادبیات را خودمان داشته‌ایم» و ... و حرف‌هایی از این دست! من نمی‌دانم این «خودمان» یعنی چه که این قدر تکرار می‌شود. ادبیات، امری است جهانی و جهان‌شمول و همه این چیزها لازم است تا با بده بستان‌هایی در کنار هم، باعث رشد آثار ادبی شود. یکی از پایه‌های رشد نقد ادبی این است که با دنیای اطراف خودش بده بستان و دیالوگ داشته باشد. همین است که می‌بینیم وقتی چشم ناظر جهانی، چشم دقیق منتقد ادبی و نقد جدی جامعه وجود ندارد، منتقد ما سهل‌گیر و آسان‌پسند می‌شود؛ در حالی که منتقد ادبی باید دانش اجتماعی‌اش و حتی دانش علوم طبیعی‌اش، زیاد باشد. ممکن است داستان‌نویس یا شاعر، با خود انگیزختگی ادبی و هنری‌اش، اثری را خلق کند. به‌طور مثال این‌طور نیست که به کسی چون «مارکز» بگوییم خب شما که صد سال تنهایی را نوشته‌اید توضیح بدهید ببینیم. ممکن است بگوید نوشته‌ام دیگر! یعنی آن قدر خودانگیزختگی ادبی و هنری‌اش پرورده شده که اثر در ناخود آگاه نوشته می‌شود و تمام! این وظیفه منتقد ادبی است که بیاید تمام فرم و نمادها و ساختارهای ادبی و حتی

اطلاعات علمی موجود در آن اثر را بشناسد و مورد کنکاش قرار دهد. برای همین منتقد ادبی باید به دانش مسلح باشد. برای منتقد سرهم کردن کلمات و به اصطلاح مجامله کافی نیست، کافی نیست که هیچ! ضعف است. باز تکرار می‌کنم که ما نقد ادبی جدی هم داریم ولی صحبتیم این است که این نقدها اصولاً در وضعیت کنونی ما اثر چندانی ندارند. آنچه در نظر دارم و آنچه الان نمود و حضور دارد، این‌هایی است که چنین مشخصاتی دارند. منتقد ادبی ما بی‌اطلاع است و مسائل را نمی‌شناسد. او باید بداند که به‌طور مثال وقتی دارد «مدار صفر درجه» نوشته «احمد محمود» را می‌خواند و به آن گوسفند می‌رسد که موازی با مادر بزرگ توصیف می‌شود، نویسنده از این کار چه قصدی دارد در واقع به کدام نماد اشاره دارد. چه‌طور نویسنده، داستان‌اش را اندک‌اندک تبدیل می‌کند به درک کلی و آن درک کلی را به یک نماد و کجا از آن نماد دارد استفاده می‌کند و اصولاً نماد چیست؟ کارکردش چیست و مسائلی از این دست! ...

خب، این چرایی‌هایی بود که به اختصار بیان کردم. اما این را هم باید در نظر داشته باشیم که خود این‌ها معلول هستند. درست است که این چرایی‌هایی که گفتم، توصیف مقدماتی را توضیح می‌دهند. اما توجه کنیم که این چرایی‌ها صرفاً گوشه‌هایی از وضعیت توصیف شده را توضیح می‌دهند. چرایی تعیین‌کننده و اساسی ما جای دیگری است. چرایی اساسی دو بُعد دارد: بُعد فرهنگی، و بُعد سیاسی. بُعد فرهنگی‌اش این است که ما از یک جامعه معینی بیرون آمده و رشد کرده‌ایم؛ به عبارتی ما در ادامه یک جامعه‌ای به این‌جا رسیده‌ایم که به‌شدت سنتی بوده است. با همه آن نقشی که انسان در جامعه سنتی دارد؛ و با همه آن ویژگی‌هایی که انسان نسبت به جامعه‌اش در دنیای سنتی دارد. خب، خیلی‌ها این‌طور توضیح می‌دهند که جامعه ما بین سنت و مدرنیته گیر کرده است؛ یا این که ما در مرحله گذار هستیم و از این حرف‌ها...! به‌نظر من این حرف‌ها کافی نیست و چیزی را توضیح نمی‌دهد. مسئله این است که ما صد سال است که نقد نوین‌مان را شروع کرده‌ایم. هنوز هم درگیر این هستیم که داریم گذر می‌کنیم از سنت و نمی‌دانم هنوز به مدرنیته نرسیدیم و غیره... اما باید بگوییم که اتفاقاً نه تنها از سنت گذر کرده‌ایم بلکه به مدرنیته هم رسیده‌ایم، منتهی شکل رسیدن‌مان به مدرنیته طور دیگری بوده است. این رسیدن همواره از «بالا» بوده است؛ برخلاف مثلاً «فرانسه»، «انگلیس» و کشورهای اروپایی که در آن‌ها، جنبش‌های اجتماعی و انقلابات بودند که تکلیف نظام گذشته‌شان را مشخص کرده است و عصاها را از زیر دست «سرمایه» کشیده و باعث شد تا روی پاهای خود بایستد؛ اما در این‌جا این اتفاق از «بالا» افتاد. در دوره‌ای از حیات جامعه اصلاحات ارضی سال‌چهل و دو می‌آید و سرمایه را روی پاهای خود

نگه می‌دارد و عصاهایش را کنار می‌گذارد و در دنیای مدرن را می‌گشاید اما انسان سنتی‌ای را که در آن جامعه وجود داشته نمی‌تواند تغییر زیادی بدهد - چون این تغییر به دنبال جنبش‌ها و انقلابات نمی‌افتد!

این، جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها هستند که در جریان و حرکت خود انسان‌ها را آموزش می‌دهند، تغییر می‌دهند! بنابراین ما یک سری عادات فرهنگی و خلق و خوی جهان سنتی را هم‌چنان از گذشته با خودمان آوردیم. جهان سنتی‌ای که «مطیع بودن» و «قانع بودن» انسان را می‌خواهد و آن را ارزش تلقی می‌کند. فرهنگ عامه ما پر است از «هراس» و «تقدس» و بی‌جون و چرایی و اولویت ایل و تبار و فرقه. ضرب‌المثل‌هایی از این دست که «پاهایت را جلوی بزرگ‌تر دراز نکن» یا «زبان را دراز نکن» یا «زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد» یا «دیوار موش دارد، موش هم گوش» و... همه برای این است که دنیایی که بر تو حاکم است تثبیت شده باقی بماند.

آیا از این دنیا، منتقد مدرن در می‌آید؟.. مسلماً خیر!

خب، این از بُعد فرهنگی!...

یک‌بار دیگر مرور می‌کنیم. چرای اصلی ما در بُعد فرهنگی - که خیلی‌ها هم به آن اشاره دارند- این است که ما آن فرهنگ دنیای مدرن را - چون به شکل خاصی، از دنیای سنت به دنیای مدرن آمدیم؛ یعنی از «بالا»- چندان نتوانستیم با خودمان همراه کنیم و آن انسان جدید و چالش‌گر را به وجود بیاوریم و هنوز کمابیش درگیر همان آدم سنتی هستیم. اما حتی خود این فرهنگ را چیز دیگری حفظ می‌کند؛ و آن، جنبه سیاسی است.

ببینید، از وقتی لب‌های «فرخی یزدی» را دوختند و در ادامه، از وقتی «محرم علی‌خان‌ها» آمدند و دم و دستگاه سانسور پدید آمد و گفت که شما حق ندارید آزاد باشید؛ دستور داد تنها آن‌چه را که می‌گویند و آن چهارچوبی را که حکومت‌ها تعیین می‌کنند باید اطاعت کنیم، اجازه نقد فرهنگ هم، از بین رفت. در واقع این چیزی بود که نمی‌گذاشت و نمی‌گذارد فرهنگ به نقد کشیده شود. می‌خواهم بگویم مشکل اصلی ما در این یک صد سال امری سیاسی است. همه این مسائلی که گفتیم به لحاظ توصیفی وجود دارد. تزهایی هم می‌شود برای علت‌یابی‌ها داد. اما علت اصلی این که ما هم‌چنان در این وضعیت قرار داریم؛ علت اصلی این که شما نمی‌توانید پنج تا نشریه مستقل پیدا کنید که مطلب‌تان را چاپ کند؛ علت اصلی این که در میان صدها داستانی که در طول سال تولید می‌شود چهار تا داستان خوب هم نمی‌توانید گیر بیاورید؛ سیاسی است. بیایید فرض کنید که ما در جامعه‌ای زندگی می‌کردیم که آزادی بیان به قدر

کفایت موجود بود؛ مسلم بدانید ماجرا طور دیگری می‌شد. دیگر می‌شد همه چیز را نقد کرد؛ می‌شد کلاس گذاشت؛ فلان و بهمان کار را انجام داد؛ در واقع می‌شد همه آن عوامل فرهنگی بازدارنده را در طول زمان پس زد و جایگزین‌های امروزی‌تری گذاشت، می‌شد از ابتدا، کودک طوری رشد کند که چالش‌گر بار بیاید، منتقد باشد. نه فقط اطاعت‌گر محض؛ به این ترتیب روان‌شناسی جامعه ما و فرهنگ آن‌طور دیگری می‌بود.

بنابراین پشت سر تمام این‌ها یک نیرو و علت سیاسی وجود دارد. سخنم را کوتاه کنم، از نظر من، وضعیت نقد ادبی ما - مثل بسیاری از مسائل دیگر - ریشه سیاسی دارد.

خب، خوشبختانه در چند سال اخیر سایت‌های اینترنتی راه افتاده‌اند و تکنولوژی ارتباطات بسیار رشد کرده و این امکان را داده است که آدم‌ها از آن چهارچوب رسمی، به مقدار قابل توجهی دور شوند و بتوانند خارج از آن سانسور شدید و خارج از آن نظارت‌های دولتی فعالیت کنند. من گاهی نگاه می‌کنم به سایت‌های ادبی، می‌بینم که در آن‌ها نقد ادبی هم هست؛ ولی کار سایت‌ها هنوز جا نیفتاده است. یعنی هنوز مراجعه‌کنندگان به این سایت‌ها چندان نیستند. شاید برای نو بودن‌اش باشد. باید منتظر بود و تلاش کرد. وجود این سایت‌ها غنیمت است. دوستانی که زحمت می‌کشند و این سایت‌ها را راه‌اندازی می‌کنند و کار می‌کنند. این‌ها خوب است و کمک مهمی هم هست تا ما بتوانیم نقد ادبی و ادبیات جدی‌تر و دلچسب‌تری داشته باشیم.



روزنامه بهار آذر ۱۳۹۶، هژمونی ادبیات متعهد

گفت‌وگو با رضا خندان (مهابادی)

درباره علی‌اشرف درویشیان



نام او با «آبشوران» گره خورده است؛ با زادگاهش؛ با معروف‌ترین کتابش. «علی‌اشرف درویشیان» زاده محله «آبشوران» کرمانشاه است. شهریور ۱۳۲۰ در خانواده‌ای کارگری به دنیا آمد؛ تنیده در زحمتی مدام. بعدها معلم کودکان «گیلان‌غرب» شد و ۱۳۴۵ برای تحصیل به «تهران» رفت. کارشناسی ادبیات فارسی و بعد کارشناسی ارشد روان‌شناسی تربیتی را طی کرد و نخستین کتابش «از این ولایت» (۱۳۵۷) با استقبال روبه‌رو شد و پس از آن، «آبشوران» او را به شهرتی ماندگار رساند. از آن پس، کتاب‌های بسیاری از او منتشر شد که همراه با شهرت، محرومیت از تدریس و تحمل رنج و حبس‌های مکرر را برایش به‌همراه داشت.

«درویشیان» برنده چند جایزه داخلی و بین‌المللی در حوزه اهل قلم بوده است که به دلیل تعهد وی به آزادی بیان و پرداختن به افشار تهیدست و آسیب‌پذیر جامعه به او اهدا شده است.

درباره آثار «علی اشرف درویشیان» با «رضا خندان(مهآبادی)» - دوست و همکار وی - که آثار مشترک فراوانی از جمله «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» را با هم منتشر کرده‌اند گفت‌وگو کرده‌ایم که با هم می‌خوانیم:

علی اشرف درویشیان نویسنده مهم و صاحب سبک به‌خصوص در سنت روستایی نویسی ایران است که همراه با محمود دولت آبادی و داستان کتاب عقیل دولت آبادی فضایی خاص در ادبیات چهار دهه پیش داستان نویسی ایران ایجاد کرد. شما نگاه تان به سبک داستان نویسی درویشیان چگونه است؟

در سطح کلی، «درویشیان» نویسنده‌ای رئالیست است؛ اما این هنوز چیزی در مورد کار او نمی‌گوید اگر از جهت‌گیری ادبی او نگوئیم. در دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی «ادبیات متعهد» جهت و گرایش ادبی مسلط، به‌ویژه در عرصه ادبیات داستانی بود. سبک‌هایی که این جهت ادبی از آن‌ها استفاده می‌کرد عمدتاً رئالیسم و ناتورالیسم بود، زیرا یکی از پایه‌های اصلی «ادبیات متعهد» در ایران، روشنگری و آگاهی بخشی به مردم و جلب نظر آن‌ها به مصائب اجتماعی بود. رئالیسم و ناتورالیسم دو سبکی بودند که این منظور را به‌خوبی برآورده می‌کردند. این که چرا «ادبیات متعهد» در ایران، به‌ویژه در آن دو دهه، مقبول افتاد دلایلی دارد که این‌جا محل بررسی آن‌ها نیست. به ویژگی سبکی درویشیان باید فیلتر حسی را نیز افزود تا کلیتی از «سبک نگارش» او داشته باشیم؛ بنابراین درویشیان نویسنده‌ای (عمدتاً) رئالیست با جهت «ادبیات متعهد» و منظری حسی-عاطفی است. به‌نظم بنای داستان نویسی درویشیان بر این سه وجه استوار است. موضوعات داستان‌های او نیز از این وجوه نشات می‌گیرد و به نیازهای همان‌ها نیز پاسخ می‌دهد. مصائب اقشار فرودست جامعه بیش‌ترین موضوع داستان‌های درویشیان را تشکیل می‌دهند که زیرساختی سیاسی و تظاهراتی عاطفی دارند؛ البته در آغاز دهه هفتاد خورشیدی در مجموعه داستانی با نام «درشتی»، درویشیان سبک ادبی مدرنیستی را نیز تجربه کرد اما جهت و منظر خود را تغییر نداد.

نویسندگان مهمی چون درویشیان می‌توانند نکات مثبت و منفی بسیاری را در آثارشان بیان کنند. شما این نکات را در سنت داستان نویسی درویشیان چگونه می‌بینید؟

این سئوالی نیست که بشود در این‌جا و این فرصت پاسخش را داد. درویشیان هزاران صفحه داستان و مطالب دیگر نوشته است؛ صدها شخصیت داستانی آفریده و موضوعات متعددی را دستمایه قرار داده است که بررسی آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد. اگر بخواهم در سطحی بسیار کلی، به ضعفی اشاره کنم؛ این، به شخص درویشیان مربوط نمی‌شود بل که ضعف نسخه ایرانی شده «ادبیات متعهد» است؛ ادبیاتی که به خود ادبیات، چندان بهایی نمی‌داد. نقطه قوت کار

درویشیان، منظر اوست. در این منظر است که او به معنای ادبی کلمه، صحنه‌های عاطفی پر قوتی آفریده است؛ البته منهای بعضی صحنه‌ها یا دیالوگ‌ها که نویسنده، عیان اختیار از کف داده و به سانتی ماتالیسم چرخیده است. «منظری» که به آن اشاره کردم برآمده از حس هنری (ادبی) درویشیان است. این جانمایه کار هر نویسنده و هنرمندی است و بسته به توان و وسعتش، اثرگذار.

درویشیان از جمله داستان نویسانی است که مورد اقبال مخاطب قرار گرفت. این نکته را چه طور ارزیابی می‌کنید؟

سلطه یک سبک یا نگرش ادبی، فقط نویسندگان یک دوره را شامل نمی‌شود بلکه خوانندگان را نیز در برمی‌گیرد. در دهه‌های چهل و پنجاه، داستان‌هایی بیش‌تر پسندیده می‌شد و خواننده پیدا می‌کرد که بر گرت «ادبیات متعهد» نوشته می‌شد؛ بنابراین زمینه اجتماعی اقبال داستان نویس بیش‌تر در اختیار این نوع ادبی بود؛ اما این همه ماجرا نیست. توانایی نویسنده نیز نقش به‌سزایی در استقبال خوانندگان از آثار او داشت. کم نبودند داستان‌نویسانی که پیرو «ادبیات متعهد» بودند اما یا مورد توجه قرار نگرفتند یا پس از چندی فراموش شدند. در مورد درویشیان، جز زمینه مساعد اجتماعی، باید انتخاب موضوع و مهم‌تر، نوع پرداخت آن را از دلایل استقبال خوانندگان دانست. او با انتشار اولین مجموعه داستانش - «از این ولایت»- در سال ۱۳۵۲ توجه بسیاری به خود جلب کرد و انتشار دومین مجموعه‌اش با نام «آبشوران» این توجه را بیش‌تر و جدی‌تر ساخت. ممنوع شدن انتشار این دو کتاب از طرف حکومت و به زندان افتادن نویسنده‌اش، شهرت درویشیان را به عنوان نویسنده‌ای مردمی و متعهد تثبیت کرد. او پس از آزادی از زندان در سال ۵۷ به نوشتن برای کودکان پرداخت و آثارش با تیراژ بسیار بالا منتشر می‌شد. آثار بعدی او نیز -داستانی و غیر داستانی- بارها تجدید چاپ شده است. فقط یکی دو کتاب غیرداستانی او در چاپ اول باقی ماند؛ بنابراین می‌توان گفت اکثر آثار او -در اندازه‌های متفاوت- با اقبال روبه‌رو بوده است. فکر می‌کنم دو مجموعه داستان اول او، هر کدام سی، پنجاه نوبت تجدید چاپ شده باشند. رمان «سال‌های ابری» هشت یا ۹ نوبت باز نشر شده است. باید ممنوعیت‌های دوره‌ای و سنگ‌انداختن در راه نشر آن‌ها را هم در نظر داشت تا بتوان شمایی از میزان توجه جامعه به کارهای درویشیان به‌دست آورد.

آیا قرار گرفتن آثار درویشیان در مقطع خاصی از تاریخ ایران با ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی آن دوران سبب محبوبیت او شده و به عبارتی دیگر، نوع خاص سوژه‌یابی در داستان‌های او بر نویسندگی‌اش برتری داشته یا مهارت در نویسندگی علت اصلی شهرت درویشیان بوده است؟

همان‌طور که در پاسخ پرسش قبل گفتم شرایط اجتماعی و این که هژمونی ادبی با چه سبک و مکتبی است نه تنها بر آفرینش آثار تاثیر می‌گذارد بل که تا حدی شهرت و محبوبیت نویسنده را نیز باعث می‌شود؛ مشروط به این که با توانمندی نویسنده (به لحاظ قلمی و به لحاظ حس هنری) همراه باشد. عالی‌ترین و ناب‌ترین رویکردهای ادبی هم (البته به فرض که بشود وجود چنین چیزی را در خلا تصور کرد) اگر زمینه اجتماعی نداشته باشند توفیق نمی‌یابند. در مورد درویشیان نه تنها زمینه اجتماعی در آن دوران وجود داشت بل که او هم داستان‌پرداز خوبی بود و هم، حس هنری اثر گذاری داشت. جامعه منتقد بی‌رحمی است. این‌طور نیست که اگر نویسنده یا هنرمندی در کارهای اولش به شهرت رسید به اعتبار آن، دائم او را روی سرش می‌گذارد و حلوا حلوایش می‌کند. خیر، در صورتی که کارهای بعدی او قابل توجه نباشد فراموشش می‌کند. در این مورد می‌شود مثال‌های فراوانی زد. پس، ماندگاری درویشیان در روند آثار او است؛ در حس هنری و قدرت داستان‌پردازی‌اش. اما در توضیح شهرت و محبوبیت او باید اثر «مقطع تاریخی» و «نوع خاص موضوع» را هم به دلایل قبلی افزود.

برخی از منتقدان معتقدند اصول حرفه‌ای و تئوریک داستان‌نویسی در آثار درویشیان چندان رعایت نشده است؛ شما چه‌طور فکر می‌کنید؟

این حکم بسیار کلی است. نمی‌توان همه آثار او را با این کلیت توضیح داد. من می‌توانم داستان‌هایی از او نمونه بیاورم که در حد عالی هستند. این «برخی»ها بروند اگر توانستند مشابهش را در داستان‌نویسی ایران پیدا کنند؛ پس حکم کلی نمی‌توان داد. بله... من هم معتقدم که در آثار اولیه درویشیان «اصول داستان‌نویسی چندان رعایت نشده است»؛ قرار هم نبوده رعایت شود. در ابتدای این گفت‌وگو اشاره کردم که جهت ادبی درویشیان، «ادبیات متعهد» بوده است؛ آن هم نسخه ایرانی شده‌اش. در این نسخه، ادبیات ابزار است؛ ابزار آگاهی‌بخشی و افشاگری سیاسی و تحلیل اجتماعی و حتی تبلیغ ایدئولوژیک. لذت ادبی فرع بود. توجه نویسنده در این نوع به معنای‌ای بود که می‌خواست با مخاطب در میان بگذارد. تکنیک و تاکتیک داستان‌نویسی تا جایی مورد توجه قرار می‌گرفت که به این هدف کمک می‌کرد و اگر نمی‌کرد به آن اعتنایی نمی‌شد و این پاشنه آشیل نسخه ایرانی «ادبیات متعهد» بود. این ضعف درویشیان نبود؛ ضعف

جهت ادبی‌ای بود که هژمونی داشت و البته هژمونی آن بی‌دلیل نبود. در بعد اجتماعی این دلایل، اختناق آریامهری بود که امکان هر نوع فعالیت سیاسی و تشکل‌های مستقل از حکومت را از مردم گرفته بود. در چنان شرایطی، داستان و شعر شده بود مفری برای ابراز وجود سیاسی. دهه چهل و پنجاه پر است از کسانی که عضو سازمان و احزاب مخفی هستند و شعر و داستان هم می‌نویسند و نیز کسانی که ادبیات را محل «فعالیت» سیاسی خود قرار داده‌اند. ایراد من به سیاسی بودن شاعر و نویسنده نیست، می‌خواهم شرایط اجتماعی هژمونی نسخه ایرانی ادبیات متعهد را توضیح دهم. بسیاری از این نویسندگان فراموش شدند. از میان آن همه داستان‌نویس، چند نفر برآمدند و ادامه یافتند، درویشیان از این دسته بود. او به رغم قلم زدن بر آن گرت، ماند و محبوب‌تر هم شد؛ زیرا حس هنری صادقانه و ذهن داستان‌گویی داشت و این، ضعف‌های برآمده از جهت ادبی‌اش در دهه پنجاه را جبران می‌کرد.

درویشیان، هم در حوزه داستان‌نویسی بزرگ‌سال حضوری تاثیرگذار دارد و هم در حوزه ادبیات کودک و نوجوان؛ او را در کدام یک از این‌ها موفق‌تر دیدید؟ ایشان در صدر همه فعالیت‌هایش داستان‌نویس است؛ به‌ویژه از نوع کوتاه نویسی‌اش. در عرصه‌های دیگر هم موفق بوده اما در نوشتن داستان کوتاه موفق‌تر بوده است. این را به اعتبار چاپ‌های متعدد کتاب‌هایش می‌گویم. آثاری که برای کودکان نوشته بیش‌تر در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ منتشر شده‌اند و در آن دوره از کتاب‌های پرتیراژ محسوب می‌شدند. اگر بگویم بعضی از آن‌ها در تیراژ صد هزار نسخه منتشر می‌شد، شاید بعضی‌ها گمان برند که دارم برایشان افسانه تعریف می‌کنم. به این بعضی‌ها می‌گویم باور کنید در سی و چند سال پیش، در دوره‌ای که جمعیت از نصف جمعیت کنونی هم، کم‌تر بود حتی تیراژ صد هزار غیرعادی نبود.

به اعتقاد شما آیا هنوز هم نوشته‌ها و داستان‌های علی‌اشرف درویشیان در میان نسل امروز ادبیات ایران کارکرد دارد یا این که به دوره گذار از داستان‌نویسانی چون علی‌اشرف درویشیان نزدیک می‌شویم؟

این مورد را باید با دلایل عینی توضیح داد. تا آن‌جا که به درویشیان مربوط می‌شود هنوز کتاب‌هایش، حتی آن‌ها که در سال‌های دور نوشته شده‌اند و مجوز چاپ گرفته‌اند، باز نشر می‌شوند. ناشرانی هستند که مشتاق چاپ کتاب‌هایش هستند؛ حتی یک مجموعه داستان را که در ایران به آن مجوز چاپ داده نشد ناشرانی در خارج از کشور منتشر کردند و نیز یک رمان کوتاه او را. این‌ها به ما می‌گویند که درویشیان هم‌چنان خواننده می‌شود؛ اما این که نسل جدید سبک کار او را ادامه می‌دهد یا نه، در بخش «ادبیات متعهد» نه، چیزی دیده نمی‌شود؛ گر چه در سال‌های اخیر در هم‌دستی و هم‌گامی سانسور و بعضی ناشران، بسیاری از داستان‌ها -چه از نظر فرم و چه محتوا- از نسخه ایرانی «ادبیات متعهد»

نیز عقب‌تر و سست‌تر هستند. با این همه، موضوعاتی که درویشیان به سراغ‌شان می‌رفت هم‌چنان مورد توجه به‌ویژه سینماگران و مستندسازان است. علاقه جوانان به تهیه شناخت نامه و ساختن مستند از زندگی درویشیان، گواه دیگری بر توجه آن‌ها به درویشیان و امثال اوست.

و اما درباره بخش دیگر پرسش‌تان که «آیا این دوران به پایان خود نزدیک می‌شود؟» به‌نظرم وسوسه پایان‌ناپذیری و جاودانگی در عین شیرینی بسیار متوهمانه است و بهتر که با دغدغه اثرگذاری در زمان خود، جایگزین شود. اگر ده یا بیست سال دیگر یا حتی همین امروز اعلام شود راه و روش درویشیان به پایان رسیده است، جای هیچ غبطه نیست؛ زیرا درویشیان در زمان خود موثر بوده است. نزدیک به نیم قرن، میلیون‌ها نفر آثار او را خوانده‌اند؛ هزاران نفر با خواندن آن‌ها متوجه محیط اجتماعی خود شده‌اند و صدها نفر قلم به‌دست گرفته‌اند؛ چرا که با خواندن آثار درویشیان دیده‌اند که داستان‌نویسی، امری فاخر و پیچیده برای ساختن متن‌های مالیخولیایی نیست، بل که می‌شود زندگی روزمره را نیز به داستان بدل کرد. این‌ها را به گواه بسیاری نشانه‌ها از جمله نامه‌هایی که دیگران برای علی‌اشرف نوشته‌اند و من خوانده‌ام می‌گویم. گذشته از این‌ها، درویشیان جدای از داستان‌نویسی انسانی مسئول نسبت به اجتماعش، خاصه نسبت به اقشار تهیدست و زحمت‌کش، بوده است. او برای آن که تغییری مثبت در اوضاع به وجود آورد، تلاش کرده و رنج برده است. سال‌ها با سانسور مبارزه کرده و به‌همین دلیل به عضویت کانون نویسندگان ایران درآمده و از اعضای بسیار موثر و محبوب آن بوده است. بله، چنین آدمی همین امروز هم اگر «پایان» اش اعلام شود، افسوس نخواهد داشت؛ چرا که او کار خود را به عنوان نویسنده و انسان، چنان که باید و شاید کرده است.



وزارت ارشاد، انتشار شناختنامه درویشیان را ممنوع اعلام کرد

۱۱ آبان ۱۳۹۶



نویسنده کتاب «شناختنامه علی اشرف درویشیان»: وزارت ارشاد به طور رسمی به ناشر کتاب اعلام کرده که چاپ آن ممنوع است.

نویسنده کتاب «شناختنامه علی اشرف درویشیان» روز پنجشنبه ۱۱ آبان، گفت که وزارت ارشاد به طور رسمی به ناشر این کتاب اعلام کرده که چاپ آن «ممنوع» است.

آرش سنجابی، مستندساز، نویسنده و مترجم، با اعلام این موضوع در گفت‌وگو با خبرگزاری ایلنا افزود: این کتاب، از سال ۸۶ از سوی نشر مروارید، برای دریافت مجوز چاپ، «چندین و چند مرتبه به وزارت ارشاد رفته ولی در تمام این سال‌ها پشت سد سانسور مانده و خاک می‌خورد.»

این نویسنده اضافه کرد که کتاب «شناخت‌نامه علی‌اشرف درویشیان» از سوی اداره کتاب وزارت ارشاد، «ابتدا با جمله اثر در حال بررسی است و بدون گفتن پاسخ نه، برای ۸-۹ سال بلاتکلیف مانده بود و حتی اصلاحیه‌ای که برای تغییرات به نشر مروارید اعلام شده بود پس گرفته شد تا با بررسی‌های دقیق‌تر اصلاحیه‌ها را مجدد عنوان کنند.»

سنجابی گفت که «طبق گفته نشر مروارید، این اثر در سال ۹۲ و اواخر دولت دوم آقای احمدی‌نژاد غیرقابل چاپ اعلام شد، اما این موضوع در دولت آقای روحانی به صورت رسمی به ناشر اطلاع داده شد.»

وی با بیان این‌که به درخواست شهناز دارابی‌ان، همسر علی‌اشرف درویشیان، کتاب از نشر مروارید تحویل گرفته شده و تا عید از سوی ناشر دیگری به ارشاد فرستاده می‌شود، ابراز امیدواری کرد که پس از درگذشت این نویسنده، مقام‌های ارشاد، «با نگاه بهتری به قضیه نگاه» کنند.

آرش سنجابی با انتقاد از وزارت ارشاد برای توضیح ندادن درباره دلایل غیرقابل چاپ اعلام شدن این اثر، افزود «حجم این اثر چیزی نزدیک به هزار صفحه است و مطمئناً اگر موارد حذفی کم بود، قطعاً به ما اعلام می‌کردند که با اصلاح کار را چاپ کنیم.»

چاپ این کتاب در حالی از سوی وزارت ارشاد دولت حسن روحانی ممنوع شده است که بر اساس این گزارش، پس از درگذشت علی‌اشرف درویشیان، عباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، در صفحه شخصی خود در توییتر، بدون نام بردن از این نویسنده، نوشت: «آبشوران و از این ولایت را در ۱۲-۱۳ سالگی خواندم، تلخی فقر را به کام چشاندم. داستان - خاطره‌هایی که تکرار می‌شوند.»

سانسور و ممنوع شدن انتشار کتاب‌ها در دوران ریاست حسن روحانی در حالی ادامه دارد که بر اساس گزارش «انسداد نویسنده، داستان سانسور در ایران»، «ریشه‌های سانسور در ایران بسیار عمیق است. با این‌که رییس‌جمهوران مختلف به شیوه‌های گوناگون این سیستم را اداره کرده‌اند اما همه‌شان سیستم را فعال نگاه داشته‌اند و نتوانسته‌اند اصلاحی ضد سانسور را آغاز کنند.»

جیمز مرچنت، مدیر بخش پژوهش شرکت «رسانه خُرد» که مجری این پژوهش بوده، در گفت‌وگو با رادیو فردا گفته بود «سیستم امروز در اصل همان سانسوری است که در سال‌های اول انقلاب اعمال می‌شده است. حالا شاید گاهی با ممیزان نرم‌تر.»

رضا خندان مهابادی در تاریخ ۲ شهریور ۱۳۹۷ از وضعیت چاپ کتاب‌های مشترک خود با علی اشرف درویشیان و هم‌چنین دیگر آثار این نویسنده فقید چنین گفته است:

من و درویشیان دو سری کار مشترک داشتیم: «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» که در ۱۹ جلد منتشر شد. اما دو سالی است با مشکل ناشر و گران شدن کاغذ مواجه هستیم. با توجه به این که کتاب قطوری است، ناشری جرات نمی‌کند برای تجدیدچاپ آن اقدام کند. در واقع با گران شدن کاغذ، این کتاب هم‌چنان مانده است.»

رضا سپس گفت: «پروژه دوم ما «داستان‌های محبوب من» است که در هفت جلد منتشر شده است. جلد هفتم آن دو ماه پیش در نشر چشمه منتشر شده است و جلد‌های دیگرش تجدید چاپ شده‌اند؛ مثلاً چاپ سوم جلد ۴ و ۵ یک ماه پیش منتشر شده است. این مجموعه شامل نقد و بررسی داستان‌های کوتاه ایران است.»

رضا خندان مهابادی، هم‌چنین درباره دیگر کتاب‌های علی‌اشرف درویشیان گفت: «ناشر اکثر کارهای درویشیان چشمه است و کارهایش چاپ می‌شود. اخیراً هم انتشارات نگاه کتاب «سلول ۱۸» و «قصه‌های بند» را چاپ کرده است. کار مشترک چاپ‌نشده نداریم اما می‌دانم رمان «همیشه مادر» درویشیان چاپ نشده است. البته چاپ نشدن این کتاب به‌خاطر این است که با بیماری او هم‌زمان شد و نتوانست کار بازنویسی‌اش را انجام بدهد. یک مجموعه داستان هم داشت با عنوان «داستان‌های تازه داغ» شامل ۱۶ داستان کوتاه که در ایران مجوز چاپ نگرفت و گفتند هشت داستانش باید حذف شود که درویشیان قبول نکرد. این مجموعه داستان در خارج از ایران، یک بار در آلمان و یک بار هم در سوئد چاپ شده است.»



فرهنگ عامه، راهی برای دست‌یابی به روان اجتماعی

گفتگوی اختصاصی حضور با رضا خندان (مهابادی)

کیوان بازن

اشاره:

«فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» مجموعه‌ی بی‌است نوزده جلدی و در خور توجه، از آن جهت که در چنین شرایطی این کار، یعنی مدت‌ها، بی‌خوابی و خستگی و دوندگی. این مجموعه به پایمردی «علی‌اشرف درویشیان» و «رضا

خندان» (مهآبادی) گردآوری و تدوین شده است. به این بهانه گفت‌وگویی با «رضا خندان» انجام داده‌ام که ضمن مشکلات کار به مسائل کلی‌تری نیز اشاره دارد.

«خندان» وقتی درباره مشکلات تدوین مجموعه می‌گوید می‌توانی تمام بی‌خوابی‌ها و خستگی‌ها را تجسم ببخشی و وقتی درباره «فرهنگ عامه» و «فولکلور» می‌گوید با تمام وجودت حس می‌کنی که در برخورد با افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه، به‌عنوان یکی از راه‌های بیانی مردم در گذشته، با چه دریای عظیمی روبه‌رو هستی. البته خندان می‌گوید: «بیان، به‌معنای گسترده آن» و می‌گوید: «شناخت فرهنگ عامه، به‌نوعی دست‌یابی به روان اجتماعی است که می‌تواند کانال خوبی جهت ارتباط ادبیات با مردم باشد.»

با هم، پای صحبت‌های «رضا خندان» می‌نشینیم:

درباره تعریف «فرهنگ عامه» بگویید. از منظر شما این واژه چه مفهومی دارد؟

«فرهنگ عامه» همه آن راه و رسم‌ها، شیوه‌ها، تبیین‌ها و نگرش‌هایی است که عامه مردم زندگی و روابط میان خود را بر اساس و در میان آن تنظیم می‌کنند. نکته قابل توجه در این میان این است که تا حرف از فرهنگ عامه و فولکلور می‌شود، بسیاری ذهن‌شان معطوف به گذشته می‌شود. حال آن که این دو مقوله فقط به گذشته مربوط نیستند بلکه امروز نیز حضور دارند.

این را هم بگوییم که فرهنگ عامه امروز با فرهنگ عامه مثلن صد سال پیش متفاوت است؛ چرا که آدم‌ها و شیوه‌های زندگی متفاوت شده‌اند.

در این میان، افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه در کجا قرار می‌گیرند؟

افسانه‌ها، جزئی از فرهنگ عامه بوده‌اند...! من در پاسخ به سؤال اول اشاره کردم که فرهنگ عامه امروز با فرهنگ عامه صد سال پیش متفاوت است. حالا دیگر از ساختن یا خلق افسانه‌های عامیانه خبری نیست. حتی استفاده از آن‌ها نیز بسیار محدود شده است. برخلاف گذشته که افسانه‌گویی یکی از مهم‌ترین کارها بوده و گاه - در بعضی جاها- آداب و ترتیبات مفصل و خاصی داشته است. امروزه، ضرورتی برای آن افسانه‌ها وجود ندارد. چرا که شیوه زندگی، نگاه به جهان، حتی زیبایی‌شناسی مردم با آن دوران بسیار متفاوت است. در جهان امروز رادیو، تلویزیون، سینما، کتاب، روزنامه و... نقش افسانه‌ها را در زندگی مردم کم‌رنگ کرده‌اند.

با این حال امروزه نیز شاهد گردآوری و چاپ افسانه‌های عامیانه هستیم. حتی یکی از جدی‌ترین کارها را در این زمینه، شما و «علی اشرف درویشیان» انجام داده‌اید. ضرورت چنین کار گسترده‌ای را دیده بودید که اقدام به چاپ افسانه‌ها در این حجم کرده‌اید یا...؟

این‌ها مربوط به تحقیق فولکلور می‌شود، به شناخت افسانه‌ها که یکی از راه‌های بیانی مردم در گذشته بوده است. البته «بیان» به معنای گسترده آن. در ضمن قبول دارم که بعضی‌ها هنوز می‌پندارند که می‌شود این افسانه‌ها را رایج کرد و یا دوست دارند که چنین کنند. این را به چیزی جز رمانتیسیم نمی‌توان تعبیر کرد و رمانتیسیم یکی از دلایل رجوع به افسانه‌ها است. شاید پاسخی که این افسانه‌ها به حس نوستالژیک انسان درگیر امروزی می‌دهند، دلیل دیگری برای آن باشد. بعضی‌ها دلایل قوم‌گرایانه و بعضی نیز دلایل ناسیونالیستی، برای گردآوری و رجوع‌شان به افسانه‌ها ارائه کرده‌اند. اما نه «درویشیان» و نه من، هیچ یک از این منظرها را قبول نداریم. کار ما، یعنی «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» مقدمه‌ای است بر یک کار تحقیقی در زمینه شناخت فرهنگ عامه گذشتگان از پنجره افسانه‌ها. شناخت رویاها، آرزوها، ارزش‌ها، ویژگی‌های بیان و...! این‌ها مورد نظر ما است. نه می‌خواهیم مانند ناسیونالیست‌ها بگوییم هنر نزد ایرانیان است و بس و نه می‌خواهیم دردهای انسان امروز را با «مسکن» افسانه‌های دیروز، ساکت کنیم. سعی می‌کنیم واقع‌بینانه با آن برخورد کنیم. نه نکات منفی را بیوشانیم و نه ارزش بیش از حدی برای جنبه‌های مثبت آن قایل شویم و نه یک‌سره، آن‌ها را منفی بنامیم. هر چیز به جای خود.

قبل از این که بحث را ادامه دهیم، به تاریخچه گردآوری افسانه‌ها در ایران اشاره کنید.

در مورد گردآوری افسانه‌های عامیانه تا آن‌جا که مربوط به محققین ایرانی می‌شود، از «صادق هدایت» و سپس «کوهی کرمانی» باید به‌عنوان آغاز کنندگان نام برد. «علی اکبر دهخدا» نیز به جنبه‌های دیگر فرهنگ عامه پرداخته است و از این نظر او نیز جزو پیشگامان این عرصه است. البته این کارها، ابتدا به ساکن صورت نگرفت. پیشینه رجوع به فرهنگ مردم، به انقلاب مشروطه بازمی‌گردد. پیش از «انقلاب مشروطه»، مردم، «رعایا» بودند. در انقلاب مشروطه اما، مردم می‌شوند «ملت» رعایا هیچ کجا، نه در ادبیات و هنر و نه در سیاست به حساب نمی‌آمدند. «انقلاب مشروطه» با هدف ملت، کشورسازی، قانون، رشد و ترقی و ... به جریان افتاد. در این دوره است که مردم به حساب آورده می‌شوند. زبان ادبیات و سیاست به آن‌ها نزدیک می‌شود و از زبان مردم بهره می‌گیرد. زبان فاخر درباری، به کناری گذاشته شده و زبان روزمره مردم به متن ادبیات و سیاست راه می‌یابد. این امر، با هدف انقلاب مشروطه هم‌خوانی دارد. بدون مردم که نمی‌شود «ملت» ساخت. ناسیونالیسم، ایده تئولوژی انقلاب مشروطه بود. رجوع به فرهنگ عامه، به دنبال این شرایط

انجام گرفت. اگر مقدمه «صادق هدایت» بر کتاب «نیرنگستان» را بخوانید، به خوبی ناسیونالیسم را در آن مشاهده می‌کنید. در دهه سی در زمینه گردآوری به اسامی شخصیت‌هایی چون «صبحی» و «علی نقی وزیری» برمی‌خوریم. در دهه چهل، تعداد بیش‌تری به این عرصه می‌پیوندند. «صمد بهرنگی» و «بهروز دهقانی» و «انجوی شیرازی» و ... به هر حال از این پس، تعداد نسبتن زیادی در گردآوری افسانه‌ها کوشیده‌اند. البته باز تاکید می‌کنم منظرها متفاوت است و یکی از دلایل اصلی شیوه‌های متفاوت آن‌ها همین «منظر و منظور» است.

این که بعضی گردآورندگان، در افسانه‌ها دست برده‌اند و آن را تغییر داده‌اند یا زبانی غیر از زبان اصلی راویان، به کار برده‌اند، جزو همان شیوه‌های متفاوت است که شما اشاره کرده‌اید؟ به‌طور مثال، از میان شاخص‌ها، «صمد بهرنگی» حتی بعضی از افسانه‌ها را مطابق تفکرات خود و یا جهت به روز کردن مفاهیم افسانه‌ها، آن‌ها را تغییرات گاه فاحشی می‌داد. آیا شما موافق این کارها هستید؟ با توجه به این که بعضی از تغییرات، حتی به لحاظ زبانی نیز انجام می‌شود. نظر شما چیست؟

بله. یکی از آثار منظر و منظور متفاوت، همین مواردی است که شما اشاره کردید. کسانی که می‌گویند هیچ تغییری در افسانه‌ها نباید داد و هم‌چنین می‌گویند که باید افسانه‌ها را به‌شکل کاملاً دست نخورده نقل کرد، دو گروه هستند. گروه اول کسانی هستند که به افسانه‌ها به‌عنوان مواد تحقیقی برای مردم‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و... می‌نگرند. این گروه در نظرشان محقق هستند. چرا که هر چه مواد تحقیقی، سره‌تر و ناب‌تر باشند اطلاعات درست‌تری به محقق و پژوهش‌گر می‌دهند. گروه دوم کسانی هستند که اصالت برای‌شان هدف است و عتیقه‌جات را دوست دارند! به‌نظر من، هر کس این حق را دارد از منظری که دوست دارد به افسانه‌ها بپردازد.

آیا این کار، صحت و درستی افسانه‌ها را برای تحقیق، مخدوش نمی‌کند؟

این در صورتی است که گردآورنده، اطلاعات غلط بدهد. مثلاً اگر افسانه‌ها را بازنویسی کرده یا در آن‌ها دست برده، آن را اعلام نکند یا اگر کارش اقتباسی باشد یا خودش راوی است، به آن اشاره نکند. این‌ها ممکن است موجب سردرگمی شوند. گرچه تشخیص این موارد کار خیلی مشکلی نیست. در غیر این‌صورت، یعنی اگر گردآورنده، شیوه کار خود را اعلام کند، نمی‌توان محدودیتی برای کار در این عرصه قایل شد و مثلاً دیگران را از بازنویسی، اقتباس، تغییر زبان و ... باز داشت. «فولکلور» یکی از اهداف (گرچه مهم) این عرصه است. ولی همه آن نیست. مثلن «صادق هدایت» قصه‌ای دارد به‌نام «آب زندگی» که اقتباس و تلفیق چند افسانه است. اما او از این کار استفاده کرده تا نکات اجتماعی و سیاسی مورد نظر خود را با قصه‌اش بیان کند و اتفاقاً قصه قشنگی هم هست.

شما در «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» آیا در افسانه‌ها دست برده‌اید؟

کار ما در این مجموعه، مجموع کردن منابع پراکنده چاپ شده و چاپ نشده به روش الفبایی است. ضمن این که سعی کرده‌ایم در مورد هر افسانه، طی یادداشتی نکات خاص آن را متذکر شویم. این یادداشت‌ها که در ابتدای هر قصه نوشته شده گاه چند جمله و گاه چند صفحه می‌شود. ما در افسانه‌های این مجموعه دست نبرده‌ایم، بیش‌تر نقل‌کننده هستیم. البته بعضی از افسانه‌ها را خلاصه کرده‌ایم و این موارد را مشخص ساخته‌ایم. این شیوه بیش‌تر به خاطر آن است که ما این مجموعه را مقدمه‌ای برای دست یافتن به فرهنگی کامل از افسانه‌های مردم ایران می‌دانیم، بدون آن که در آن تکرار یا نقصانی وجود داشته باشد. برای همین، حتی‌المقدور سعی کرده‌ایم از قضاوت یا انتخاب دوری کنیم. شیوه‌ای که شما در تدوین «فرهنگ افسانه‌های...» به کار برده‌اید (شیوه الفبایی) در کل، جواب‌گوی اهداف شما، در انتهای کار، بوده است؟

این شیوه مثل هر شیوه دیگر از محسنات و عیوبی برخوردار است. شما با دانستن اسم یک افسانه یا حتی با دانستن اسم تقریبی افسانه به راحتی می‌توانید آن را در این مجموعه پیدا کنید. ولی به لحاظ موضوعی یعنی اگر موضوع افسانه را بدانید و نه نام آن را، کار کمی سخت می‌شود. این حسن و عیب را شیوه‌های دیگر هم، البته به صورت دیگر، دارند. مثلا اگر مجموعه به روش موضوعی تنظیم شود، دسترسی به افسانه یا افسانه‌های مورد نظر برای کسی آسان است که موضوع افسانه را بداند. همین‌طور است تنظیم بر اساس شخصیت‌های نقش آفرین افسانه‌ها یا تفکیک محلی آن‌ها. بنابراین ما تنظیم مجموعه را براساس شکل معمول فرهنگ‌نویسی یعنی الفبا قرار دادیم. البته اگر فرهنگ‌نمایی تنظیم شود، این مشکلات پیش نمی‌آید. چرا که مطمئنا در آن مثل این مجموعه، دو هزار روایت نخواهیم داشت. شاید - کاملاً مطمئن نیستیم - در حدود دویست افسانه را شامل شود و این تعداد با هر تنظیمی که انجام بگیرد مشکلی نخواهد داشت.

اما گویا بعضی‌ها عقیده دارند که شیوه الفبایی روش علمی‌ای نیست.

واژه «علمی» در این‌جا، بدل به سنگری شده است برای دفاع از بی‌عملی. البته این حرف به معنای نفی علم و علم‌گرایی نیست. مطمئن هر چه راه تحقیق با دانش روشن‌تر شود بهتر است. اما این نباید بدل به مانع شود. آن‌چه هست؛ ما این کار را با طرح آقای «درویشیان» شروع کردیم و در عمل نیز، بسیار چیزها فرا گرفتیم. اگر می‌خواستیم ابتدا «عالم» شویم و در ذهن خود مشغول طراحی‌های «علمی» برای یافتن ناب‌ترین شیوه شویم و بعد حرکت کنیم، تا حالا نیز هیچ کاری انجام نشده بود. اما این کار تقریباً رو به پایان است و دیگران می‌توانند حاصل آن را مشاهده

کنند. حداقل این است که در کارهای دیگر از اشتباهات احتمالی ما پرهیز کنند! «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» هیچ کاری که نکرده باشد، حداقل این است که عرصه گردآوری و تحقیق افسانه‌ها را، گامی به جلو راند و آن را از حالت پراکندگی و منطقه‌گرایی بیرون کشید.

با توجه به همه این مسائل، خودتان از نتیجه کار چه قدر راضی هستید؟

تا جایی که به امکانات و تلاش دونفره باز می‌گردد بله. اما این را نیز می‌دانیم؛ در صورتی که امکانات و نفقات بیش‌تری در انجام آن وجود می‌داشت، نتیجه بهتری حاصل می‌شد. تا جایی که به این قسمت باز می‌گردد نه، راضی نیستیم. حالا به این بی‌امکانی و محدودیت نیرو، مشکلات، دیگر مثل سانسور و صدور محوز چاپ را نیز اضافه کنید. این نوع کارها را در کشورهای دیگر، گروه‌های چندین نفره، با امکانات زیاد انجام می‌دهند. اما در کشور ما ذوق و اراده فردی، تنها پشتوانه انجام آن است. دولت‌ها هم اگر بخواهند دخالتی بکنند، همراه با اعمال نظر و سمت و سو دهی است که در این صورت باید عطایشان را به لقایشان بخشید!

از آن‌جا که بحث «فرهنگ مردم» در دهه‌های اخیر بسیار رواج پیدا کرده است، چه «فرهنگ مردم» به‌طور اعم و چه «قصه‌های عامیانه» به‌طور اخص و البته نقش این قصه‌ها در ادبیات داستانی و با توجه به این که شما سال‌ها است در این زمینه فعالیت دارید می‌خواهم بپرسم چه عواملی این فرهنگ را در جامعه‌ی ما مشخص می‌کنند؟

اگر درست متوجه شده باشم منظورتان این است که فرهنگ عامه را چه عواملی تعیین می‌کند؟ فرهنگ عامه را در وسیع‌ترین سطح نحوه زندگی مردم تعیین می‌کند. شیوه تولیدی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی و جغرافیایی هر یک به نوبه خود در شکل‌گیری فرهنگ عامه نقش دارند. موجود اجتماعی چون انسان که بر خلاف موجودات دیگر دارای شعور هم هست برای سامان دادن به زندگی و تنظیم روابط در اجتماع به فرهنگ نیاز دارد. اصولاً قبل از این که به این نیاز در ذهنش برسد در زندگی عملی‌اش به آن رسیده است. بنابراین برای درک فرهنگ مردم هر دوره یا اجتماعی باید به شیوه زندگی (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی) و تاریخ و تجارب آن رجوع کرد.

پس در واقع شما «فرهنگ مردم» را با دسته‌بندی نظام تولیدی مشخص می‌کنید. یعنی می‌شود گفت که نظام تولیدی هر کشوری می‌تواند باورها و «فرهنگ مردم» هر کشور را شکل بدهد؟

لازم است از ساده کردن مسئله پرهیز کنیم. نظام تولیدی و فرهنگ رابطه مستقیم و یک به یکی با هم ندارند. کما این که در فرماسیون‌های اقتصادی و اجتماعی نوتر، هم‌چنان عوامل فرهنگ گذشته حضور دارند؛ این‌طور نیست که با تغییر اولی، دومی هم بلافاصله تغییر کند. خود این نشان می‌دهد که در شکل‌گیری و تداوم فرهنگ، عوامل دیگری نیز موثر

است. اما در نهایت و در پایه‌ای‌ترین سطح و به لحاظ نظری با حذف میانجی‌های بسیار، این شیوه تولیدی است که فرهنگ اجتماع و مردم را تعیین می‌کند. چنین رابطه‌ای در فرماسیون‌های اولیه وضوح بیش‌تری دارد؛ اما در روند تکامل اجتماعی با بیش‌تر شدن و انباشته شدن میانجی‌ها این وضوح کم‌تر شده.

دانستن این فرهنگ و باورها اما، چه‌قدر می‌تواند اهمیت بنیادی داشته باشد و اساساً ضرورت چنین بحثی چیست؟ تا آن‌جا که به فرهنگ گذشته باز می‌گردد اهمیت مطالعه آن مانند اهمیت باستان‌شناسی است برای مطالعه تمدن. گروه‌های مختلف به دلایل گوناگون به تحقیق و شناخت فرهنگ مردمان گذشته رو می‌آورند. مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، زبان‌شناسان، پژوهش‌گران فولکلور و محققان ادبی و ... درک گذشته به فهم جایگاه کنونی انسان کمک می‌کند و این به نوبه خود می‌تواند پاسخ‌گوی پاره‌ای مسائل باشد. به‌طور خلاصه ضرورت چنین کارهایی از نحوه زندگی و برای نحوه زندگی ناشی می‌شود.

البته ما در این‌جا به‌طور خاص می‌خواهیم به قصه‌ها بپردازیم. از این رو پرسش من این است که این فرهنگ چه تفاوتی با «ادبیات مردم» دارد؟ در واقع می‌خواهم بگویم «قصه‌های عامیانه» چه رابطه‌ای با «فرهنگ مردم» در کلیت خود دارند؟

قصه‌های عامیانه بخشی از فرهنگ عامه است و رابطه آن‌ها رابطه جزء و کل است. بنابراین قصه‌های عامیانه متأثر از فرهنگ عامه و نیز موثر بر آن است. «ادبیات مردم» هم بخشی از فرهنگ مردم است این بخش بیان‌گر چگونگی استفاده از زبان و تخیل و خلق آثار شعر و نثر توسط عامه مردم است.

اجازه بدهید قضیه را کمی بازتر کنیم. اول می‌خواستم بپرسم که در برخورد با این قصه‌ها اساساً نقش یک داستان‌نویس به‌عنوان روشنفکر چیست؟

نویسنده روشنفکر پشت این قصه‌ها مردمی را می‌بیند که روزگار و زندگی خود را در تخیل‌شان تنیده و آن را بازسازی هنری کرده‌اند. در این قصه‌ها هم زیبایی‌شناسی هست هم تخیل و هم باورها و هم امید و آرزو و هم کاربست‌های زبان. بنابراین نویسنده روشنفکر مورد نظر شما بسته به این که دنبال چه چیز هست می‌تواند از این قصه‌ها بهره ببرد. شاید مهم‌ترین وجه قصه‌ها این است که روان اجتماعی مردم دوران خود را با خود دارد و هر هنرمندی چه نویسنده باشد و چه هنرمند عرصه دیگر، به شناخت این روان اجتماعی نیاز دارد.

آیا ضرورت نگرستن به «فرهنگ مردم» در شرایط کنونی، خود را به‌صورت جمع‌آوری قصه‌ها نشان می‌دهد یا استفاده ادبیات داستانی از این قصه‌ها؟

«جمع‌آوری» و «استفاده ادبیات داستانی» فقط دو مورد از کارهایی است که انجام شده است همان‌طور که پیش‌تر گفتم رجوع به افسانه‌ها دلایل و ضرورت‌های بیشتری دارد؛ اما به این دلیل که در ایران زمینه تحقیق و پژوهش در عرصه‌های گوناگون علوم انسانی و فرهنگی اندک است افسانه‌ها و کلن فولکلور در محدوده دو موردی که شما گفتید باقی مانده است. حتی شک دارم که داستان‌نویسان نیز رجوع جدی و گسترده‌ای به منبع افسانه‌ها داشته باشند. به نظر شما این قصه‌ها چه قدر می‌تواند در آثار نویسندگان، شاعران و به‌طور کلی تولیدکنندگان آثار هنری تاثیر بگذارند و آیا این تاثیر مستقیم است یا غیر مستقیم؟

این نوع تاثیرات معمولن غیر مستقیم است. افسانه‌ها یکی از منابع زیباشناسی و تخیل هستند؛ تخیل جمعی. بسیاری از نویسندگان موفق چه در ایران و چه در کشورهای دیگر به تاثیر قصه‌های عامیانه در خودانگیزگی ادبی و خلاقیت هنری‌شان اذعان کرده‌اند. فراموش نکنیم که تا چندی پیش و برای زمانی دراز این قصه‌ها منبع ارضای نیاز معنوی و تخته پرش تخیل کودکان بودند. هم از این روی که رابطه نزدیکی میان کودکان و بزرگسالان خانواده ایجاد می‌کرد و هم ویژگی‌هایش به‌عنوان قصه. جالب است که جهان تخیلی قصه‌ها با جهان تخیل کودکان مشابه است. البته در دوران کنونی کودکان از کتاب و امکانات دیگر استفاده می‌کنند. برگردم به سؤال شما. تاثیر قصه‌ها بر کار داستان‌نویسی بهره‌مندی از یک منبع پربار تخیل و روان جمعی است.

با همه این‌ها شما چه‌قدر پروسه این بهره‌برداری از فرهنگ مردم میهن‌مان را به‌طور اعم و قصه‌های عامیانه را به‌طور اخص در داستان‌نویسی‌مان به‌ویژه در سه دهه اخیر می‌بینید؟

برای پیش‌گیری از اشتباه بهتر است این دو را تفکیک کنیم. «فرهنگ مردم» به زمان حال هم مربوط است اما قصه‌های عامیانه امری است که در گذشته انجام گرفته و اکنون آن گذشته وجود ندارد. در حقیقت میراث گذشتگان است. «فرهنگ مردم» هم اکنون نیز جاری و ساری است و همراه با زندگی پیش می‌رود در حالی که دوران آفریدن «قصه عامیانه» دیگر گذشته است. قصه عامیانه بخشی از فرهنگ عامه پیشینیان است. پس این دو را نمی‌توان دنبال یا در کنار هم قرار داد. داستان‌نویسی در سه دهه اخیر اگر از بعضی نقطه اوج‌ها بگذریم در مجموع افت کرده است. (می‌دانم که این گفت‌وگو در باره داستان‌نویسی و موقعیت آن نیست پس سریع رد می‌شوم). در این افت گذشته از تاثیر بسیار مخرب سانسور و سیاست‌های فرهنگی، بی‌ربطی دنیای داستانی با نیازهای معنوی مردم نیز عامل مهمی است. مردم - مردم کتاب‌خوان - با بخش اعظم فراورده‌های داستانی احساس نزدیکی نمی‌کنند پس، از آن دور می‌شوند.

نیازهای معنوی مردم را بدون شناخت جامعه و فرهنگ مردم نمی‌توان شناخت. داستان‌نویسی اخیر در کلیت اش نشان داده است که اصولاً مردم، و فرهنگ و نیازهای معنوی آن‌ها را نمی‌شناسد.

از آن‌جا که در زمینه فرهنگ مردم فعالیت‌های مستمر داشته‌اید، از عوامل و شرایطی که باعث شد به این مقوله روی بیاورید بگویید.

اولین عامل پیشنهاد درویشیان بود! آن زمان من هنوز خیلی جوان بودم، فولکلور دغدغه ذهنی‌ام نبود و تجربه‌ای در این زمینه نداشتم اما وقتی شروع کردم به مطالعه در مورد افسانه‌ها پی بردم که چه عرصه وسیع و جالبی است؛ دنیایی از زیبایی‌شناسی، تخیل و روان‌شناسی اجتماعی. در ایران کارهای پژوهشی و تحقیقی معمولاً جوان‌مرگ می‌شود؛ با نیمه‌نصفه‌ماندن یا با از پا در آمدن محقق یا با کپی‌کاری و تکرار. ما سعی کردیم گام تازه‌ای در عرصه افسانه‌ها برداریم و سال‌ها تلاش کردیم تا تقریباً به سرانجام رسید اما پوست‌مان کنده شد!

از آن‌جا که سرزمین ما در زمینه فرهنگ مردم از بسیار سرزمین‌های دیگر غنی‌تر است و با توجه به کوشش نویسنده‌هایی مانند «هدایت»، «انجوی شیرازی»، «صمد بهرنگی»، «دهخدا»، «علی‌اشرف درویشیان» و... اما به نظر می‌رسد هنوز هم فرهنگ مردم دست نخورده باقی مانده است و آن‌طور که باید کار نشده است و انگار تناقض‌هایی وجود دارد. نظر شما در این رابطه چیست؟

فقط عرصه فرهنگ عامه نیست که «دست نخورده باقی مانده است» در این سرزمین بسیار کارهای لازم و فراوان مورد هست که «دست نخورده» باقی مانده. تازه فرهنگ عامه وضعیت نسبت به موارد دیگر بهتر است حداقل در زمینه گردآوری گام‌های خوبی برداشته شده است. نمی‌دانم منظورتان از «تناقض‌هایی وجود دارد» چیست؟ اگر نظرهای متضاد و راه‌های رفته متفاوت در عرصه افسانه‌ها را می‌گویید که خوب وجود این چیزها عادی است. آن چه شاید غیرعادی باشد وجود شرایطی است که کار تحقیق و پژوهش را سخت و گاه غیر ممکن می‌کند.

چه کسانی را می‌توانید نام ببرید که در زمینه ادبیات عامه کارهای برجسته‌ای انجام داده‌اند و شما کارهای‌شان را می‌پسندید؟ به‌طور کلی چه مشخصاتی آثار آنان را متشخص کرده است؟

دقت، وسعت، بدعت، صحت، سماجت و ... ویژگی‌هایی است که کار محققانی چون دهخدا، انجوی شیرازی، شاملو و ... از آن‌ها برخوردار است.

ممنون از شما.



رضا در برنامه‌ای در مهر ماه ۱۳۹۸، در یک نشست فرهنگی تحت عنوان «عصر نقد داستان - تقدیمی به رضا خندان» سخنرانی کرد.

«کمیسیون انتشارات کانون نویسندگان ایران» نوشت: این برنامه که سه ساعت به طول انجامید؛ در واقع نخستین برنامه کمیسیون فرهنگی کانون نویسندگان ایران بود که در اعتراض به حکم زندان سه نویسنده برگزار شد. برنامه با خوشامدگویی یوسف انصاری (مجری برنامه) و با نقل گفتاری از هوشنگ گلشیری آغاز شد و سپس از اکبر معصوم بیگی عضو قدیمی و فعال کانون برای سخنرانی دعوت شد. «اهمیت خندان بودن» تیترا سخنران ایشان بود و ابتدا توضیح داد که چرا چنین عنوانی برای سخنانش انتخاب کرده است. سپس در توضیح شناخت خود از رضا خندان نسبت به زندگی شخصی او اظهار بی‌اطلاعی کرد و به جنبه‌ی اجتماعی او پرداخت؛ از فعالیت ادبی خندان و همکاری تنگاتنگ او و علی‌اشرف درویشیان سخن گفت و از ویژگی‌های فردی او و از نقش پُررنگ‌اش در کانون نویسندگان ایران در مواجهه با وقایع و پیشامدهایی که برای کانون نویسندگان ایران در بیست سال اخیر رخ داده است. در ادامه از وقت شناسی و حضور مستمر و موثر خندان در فعالیت‌های جمعی و مراسم‌های مختلف کانون سخن گفت و در این رابطه به نقش فعال و تعیین‌کننده‌ی او در تدوین کتاب چهار جلدی «پنجاه سال کانون نویسندگان ایران» پرداخت و نیز به سانسورستیزی و تلاش مجدانه‌ی خندان برای آزادی بیان اشاره کرد.

در ادامه بخش نخست جلسه، مجری برنامه بخشی از کتاب «دانه و پیمان» (کاری مشترک از خندان و درویشیان) را که در ارتباط با نقد ادبی و آزادی بیان بود؛ خواند و سپس سال‌شمار کوتاهی از زندگی و آثار ادبی خندان و نیز بازداشت‌ها و بازجویی‌های پی در پی او در طول این سالیان ارائه داد.

دعوت از رضا خندان بخش دیگری از این برنامه بود. او در آغاز از هیأت دبیران، کمپین «اعتراض به حکم زندان سه نویسنده»، کمیسیون فرهنگی کانون، اکبر معصوم بیگی و حاضران تشکر کرد و سپس به پرسش‌های مجری برنامه و نیز حضار پاسخ داد.



خندان در پاسخ به پرسش‌ها از تأثیرات مخرب تهدید و سانسور بر خلاقیت و نوشتن و به‌ویژه بر نقد ادبی گفت؛ از شرایط بسیار بد نقد ادبی گفت و عمده‌ترین دلیل آن را سیاست‌های فرهنگی دانست؛ از ضرورت وجود آزادی بیان برای رشد ادبیات و هنر و اعتلای فرهنگی جامعه و از ضرورت گرد آمدن نویسندگان در کانون برای مقابله با سانسور و دفاع از آزادی بیان گفت و گرد آمدن در کانون را نه نوعی پیروی صرف از آرمان‌گرایی و عملی کردن رویاها، که دفاع از شرایط نوشتن و نویسندگی دانست. او در بخشی از پاسخ‌هایش تأکید کرد: «رشد خلاقیت منوط به وجود آزادی بیان است.»

...

مجری در معرفی رضا گفت: رضا خندان مهابادی متولد ۱۳۴۰ در مهاباد اردستان، دو سه ساله بود که خانواده‌اش به جنوب تهران (شهر ری) نقل مکان کردند زیرا پدرش بنا بود و کار در تهران. دیپلم متوسطه را که گرفت؛ دانشگاه‌های ایران برای انقلاب فرهنگی تعطیل شد. اما خندان سال‌ها بعد به دانشگاه رفت و روان‌شناسی خواند. کار ادبی را خیلی زود وقتی هنوز محصل دبیرستان بود؛ آغاز کرد. «بچه‌های محل» اولین مجموعه داستان‌اش در تابستان ۱۳۵۷ هنگامی

که ۱۷ سال داشت منتشر شد. استقبال از این کتاب بسیار خوب بود طوری که در دو سال و نیم نزدیک به ۱۰۰ هزار نسخه از آن منتشر شد. در پاییز همان سال، کتاب دوم او با عنوان «از کوزه همان برون تراود که در اوست...» نقد و بررسی داستان‌های قدسی قاضی نور چاپ شد. در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ دو، سه شماره جُنگ ادبی ویژه کودکان با نام «جُنگ رازی» منتشر کرد. تا این‌جا آثار او در حوزه‌ی ادبیات کودک است. رضا خندان در سال ۱۳۶۰ مدتی بازداشت شد و به ناچار از فعالیت ادبی کناره گرفت اما در یکی دو سال پایانی آن دهه همراه با علی اشرف درویشیان تدوین مجموعه‌ی عظیم «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» را آغاز کرد. این مجموعه پس از سال‌ها کار در ۱۹ جلد منتشر شد. خندان از اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ در نشریات مستقل و معتبر، مقالات خود را که بیش‌تر نقد داستان بودند؛ منتشر کرده است. داستان‌های محبوب من مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه منتخب و نقد و بررسی آن‌هاست که از سال ۱۳۸۰ تاکنون ۷ جلد از آن‌ها منتشر شده است؛ این کتاب کار مشترک دیگری است میان زنده‌یاد علی اشرف درویشیان و خندان. در این مجموعه، داستان‌ها انتخابِ درویشیان است و نقد و بررسی از خندان. «انفرادیه‌ها» نام مجموعه داستانی است که خندان در سال ۱۳۹۱ بر اساس تجربه‌اش از سلول انفرادی نوشته اما هنوز به‌صورت رسمی منتشر نشده است. «دانه و پیمان» بخشی از نقدهای منتشر شده از خندان و درویشیان است که طی سالیان در نشریات گوناگون منتشر شده است. این کتاب در تابستان ۱۳۹۳ منتشر شد. خندان در سال ۱۳۷۷ به عضویت کانون نویسندگان ایران در آمد که نهادی ضد سانسور و مدافع آزادی بیان و حقوق نویسندگان است. او بارها به عضویت هیات دبیران کانون انتخاب شد و اکنون نیز عضو هیات دبیران است. در سال ۱۳۸۸ به سبب فعالیت در حوزه حقوق کودکان، بازداشت شد و در دوران بازجویی، عضویت در هیات دبیران کانون نیز به اتهام هایش افزوده شد. سرانجام پس از ۳ ماه و نیم بازداشت، محاکمه و به جریمه‌ی نقدی (بدل از حبس) محکوم شد و پس از آن نیز به دلیل فعالیت در کانون نویسندگان ایران بارها احضار و بازجویی شده است. خندان در حوزه نقد داستان، مقالات متعددی دارد. کتاب‌های دیگری هم آقای خندان چاپ کرده...



رضا خندان مهابادی: اگر اجازه بدهید قبل از این که سؤال کنید؛ من یک نکته را خدمت دوستان عرض کنم. تشکر می‌کنم از هیات دبیران و کمپین دفاع از سه نویسنده و هم‌چنین از کمیسیون فرهنگی و دوست بسیار عزیزم، رفیق این سال‌ها آقای معصوم بیگی. خیلی بر من منت گذاشته‌اید. از حضور شما نیز متشکرم که دعوت ما را پذیرفتید تا سخنران جلسه باشید و امیدواریم که روزی روزگاری بتوانیم جلساتمان را در سطح شهر با مخاطب عام برگزار کنیم. اگر سال-هاست که داریم در کانون فعالیت می‌کنیم برای روزی است که بتوانیم شهر را از آن خودمان بکنیم. از آن ادبیات آزاد و پیشرو ... باز هم مجدداً از همه تون تشکر می‌کنم.

مجری: سؤال اولی که از حضورتون داشتیم این هست که با توجه به این که بخش عمده فعالیت ادبی شما در حوزه نقد ادبی بوده است. در یکی از مقاله‌هایتان به نقش سانسور در نقد ادبی اشاره کرده‌اید؛ عموماً گمان می‌کنند سانسور در مورد آثار ادبی خلاقه مثل رمان، داستان کوتاه، شعر اتفاق می‌افتد و خیلی از مردم نقد ادبی را جزء آثار خلاقه تصور نمی‌کنند. رابطه سانسور، داستان و نقد ادبی را چه‌طور می‌بینید؟

ر. خ: این که نقد ادبی جزء آثار خلاقه محسوب می‌شود یا نه، بحث مفصلی‌ست اما در ارتباط با سانسور و نقش سانسور در نقد ادبی به نظرم همه آن آثاری که سانسور روی کارهای خلاقه ای مثل شعر، داستان، عکس، سینما و باقی هنرها می‌گذارد؛ روی نقد ادبی هم می‌گذارد اما ویژگی نقد ادبی این است که از امکاناتی که مثلاً شعر، نقاشی یا داستان‌نویسی دارد؛ محروم است. داستان نویس یا شاعر می‌تواند از ترفندهایی مانند استعاره، سمبل یا نماد استفاده کند و آن‌چه را که می‌خواهد، انتقال بدهد و حتی جنبه زیبایی‌شناسی به این آثار بدهد. اما نقد ادبی کارش وضوح است. کارش نشان دادن آن چیزهایی‌ست که پس و پشت شعر و داستان پنهان مانده اند. بنابراین به‌طور عمده عرصه نقد ادبی، عرصه ذهن و شعور است و زبان‌اش باید یک زبان واضح و روشن و استدلالی و خردگرایانه باشد در حالی که

داستان و شعر در عرصه عاطفی آدم‌ها، نقش بازی می‌کنند و روی آن جنبه از ذهن انسان اثر می‌گذارند. بر خلاف نقد ادبی که باید با استدلال و خرد روی شعور مخاطب تاثیر بگذارد. در نتیجه کار نقد ادبی در جهانی که با سانسور اداره می‌شود و در مواجهه با دولتی که ایدئولوژیک است و با فرهنگ مسئله دارد؛ بسیار سخت‌تر خواهد بود؛ چون باید حرف‌اش را واضح بزند و از استعاره و نماد و... نیز نمی‌تواند استفاده کند. به عنوان نمونه در جلد هفتم «داستان‌های محبوب من» یک داستان از ابراهیم گلستان هست با نام «آذر ماه آخر پاییز» که مربوط می‌شود به کودتای بیست و هشت مرداد و شکست جنبش‌های آن دوره. من در نقد خودم با بررسی ساختار اثر، رابطه‌ای را که بین مراسم سینه‌زنی و عزاداری و اتفاق‌های داستان وجود دارد و منظور نویسنده از برقراری این رابطه را بیرون کشیده‌ام و نشان داده‌ام که چرا نویسنده از صدای دسته‌های عزاداری در داستان استفاده کرده است. سانسورچی دست گذاشته بود روی همین بخش از نقد من و گفته بود که باید حذف شود؛ همان بخش‌هایی که نشان داده‌ام این‌ها نوحه شکست هستند و نشان‌بیزاری راوی از این صداها. در حالی که همین جمله‌ها در خود داستان دچار سانسور نشد. در نهایت مجبور شدم خواننده را حواله بدهم به متن اصلی. نوشتم اگر می‌خواهید بدانید این استدلال از کجا آمده است؛ رجوع کنید به صفحه فلان در داستان. نقد ادبی در مواجهه با سانسور به نظر من کارش بسیار مشکل‌تر است به خصوص در رابطه با داستان. به خاطر همان زبان واضح، محدودیت‌اش بیشتر است. در این شرایط منتقد گاهی برای این که بتواند حرف‌اش را بزند سراغ زبانی گنگ و نامفهوم و مجهول می‌رود و این ماجرا می‌تواند چنان افراطی شود که مخاطب نفهمد منتقد چه گفته است! این یکی از اثراتی است که سانسور بر نقد ادبی می‌گذارد البته این بحث خیلی طولانی است و چیزی نیست که در یک جلسه بتوانیم آن را جمع کنیم. به هر حال اگر بخواهم به‌طور کلی اشاره کنم؛ پس راندن زبان استدلالی، روشن، واضح و خردگرایانه و جا دادن به زبان مریخی، کاری است که سانسور در مورد نقد ادبی انجام می‌دهد. به نظر من به همین دلیل است که شاید صدها داستان‌نویس داشته باشیم ولی تعداد منتقدان جدی ما از تعداد انگشتان دو دست فراتر نمی‌رود.

مجری: در یکی از سخنرانی‌هایتان از وضعیت نقد ادبی در ایران انتقاد می‌کنید و می‌گویید نقد ادبی در خود مانده است و اساساً راهی به جهان ندارد. من داشتم فکر می‌کردم اگر این‌جا به جای عبارت «نقد ادبی» کلمه «انسان ایرانی» را جایگزین کنیم؛ می‌بینیم که مردم هم در مورد خودشان چنین فکری می‌کنند چون رابطه ما با خارج از مرزهای ایران، رابطه سالمی نیست و حکومت، عامل آن است که این در مورد نقد ادبی هم صادق است. مثلاً ما نمی‌توانیم نویسندگان خارجی مثل امبرتو اکو و منتقدان برجسته خارجی را به ایران دعوت کنیم. ممانعت می‌شود. نقد ادبی در یک جامعه

بسته چه‌طور می‌تواند با یک جامعه بازتر وارد دیالوگ بشود؟ و نقد ادبی چه‌طور می‌تواند از این در خود ماندگی بیرون بیاید؟

ر. خ: ببینید نقد ادبی به هر حال در یک شرایطی شکل می‌گیرد. مسئله «شرایط» بسیار در به وجود آمدن شکل‌های مختلف نقد ادبی موثر است. اگر چشم ما را به روی دنیا می‌بندند؛ اگر ما اکران سینمای خارجی نداریم؛ اگر ترجمه مجله‌های تخصصی در این زمینه نداریم؛ اگر بی‌ارتباطی با منتقد جهانی به‌خاطر این است که یک نیروی سیاسی فکر می‌کند از ناحیه فرهنگ مورد حمله است. نمونه‌اش این‌که تمام اصطلاحاتی که در این زمینه به کار می‌برد اصطلاحات جنگی است: نفوذ فرهنگی، هجوم فرهنگی و... بنابراین آن‌چه می‌تواند برای بیرون آمدن نقد از در خودماندگی گره‌گشا باشد و با جهان تبادل فکری داشته باشد این است که کل جامعه از تبادل فکری و فرهنگی برخوردار باشد. البته ما یک مقدار شانس آورده‌ایم زیرا پیشرفت وسایل ارتباط جمعی و پیدا شدن فضای مجازی، امکاناتی ایجاد کرده است برای برقراری ارتباط، و گرنه اوضاع بسیار بدتر از این‌ها می‌بود. برای این‌که بتوانیم از این وضعیت نجات پیدا کنیم؛ باید همان هدفی را پیش بگیریم که کانون نویسندگان پیش گرفته است: باید سانسور را در تمام عرصه‌ها عقب بنشانیم؛ باید آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا را قانون جامعه کنیم. و گرنه این‌که در خود داستان فلان کار را بکنیم یا در نقد ادبی بهمان کار را بکنیم برای منظور شما که می‌گویید چه‌طور می‌شود نقد ادبی را از این وضع بیرون آورد؛ چه‌طور می‌شود بشاش‌اش کرد؛ چه‌طور می‌شود موثرش کرد راه‌گشا نیست. داریم می‌بینیم که نقد ادبی را از تاثیرگذاری انداخته‌اند. نقد ادبی اصلاً تاثیرگذاری ای ندارد. به همین دلیل است که نویسنده وقتی می‌خواهد بنویسد به این فکر نمی‌کند که آخ! من این را بنویسم منتقدها یقه ام را می‌گیرند... به جای آن، از سانسور می‌ترسد. نویسنده‌ها بیش از این‌که به این فکر کنند که برخورد جامعه و منتقدین با آثارشان چه خواهد بود؛ به این فکر می‌کنند که چه‌طور بنویسند که مجوز بگیرند؛ چه‌طور بنویسند که به سراغ‌شان نیایند و نگیرند و نبرند. این است که من فکر می‌کنم آن‌چه شما به آن اشاره کردید؛ عرصه‌ای است فراتر از نقد ادبی. عرصه‌ای است به اندازه‌ی کل جامعه که باید حقوق پایه‌ای خودش را و حق آزاد بودن‌اش را به دست بیاورد تا بتواند مرهمی بگذارد بر این جور زخم‌ها.

مجری: ترجمه‌های زیادی در حوزه تئوریک و نظریه ادبی در ایران منتشر شده است، نظر شما در مورد این‌که خواندن کتاب‌های تئوری یا نظری همین ترجمه‌ها بتوانند به شکل دیگری امکان گفت‌وگو با منتقدین خارجی را برقرار کنند؛ چیست؟ وقتی ما در متن‌ها و آثارمان به منتقدان خارجی اشاره می‌کنیم؛ به‌نوعی با آن‌ها وارد گفت‌وگو می‌شویم. شما در آثارتان گفته‌اید که نقد یا تئوری ای که این‌جا نوشته می‌شود از چارچوب این‌جا بیرون نمی‌رود. یک بخش دیگر هم

این است که شاید اصلاً این کتاب‌های تئوریک در ایران مخاطب ندارند و مخاطبان‌شان خود کسانی هستند که دارند از این‌ها استفاده می‌کنند...

رخ: خب این کتاب‌ها هیچ‌وقت مخاطب عمومی نداشته‌اند. باید متشکر بود از مترجمان این کتاب‌ها اما نقد ادبی در یک شرایطی اتفاق می‌افتد و مسئله سر همین «شرایط» است. مسئله این است که من هر چیزی را نمی‌توانم بگویم! یعنی می‌تواند شرایطی وجود داشته باشد که در آن امکان گفتن خیلی چیزها وجود نداشته باشد. ما درگیر همین شرایط هستیم. در کار نقدنویسی با صدها مورد روبه‌رو شده‌ام. به‌عنوان نمونه خانم روانی پور داستانی دارد که در کتاب «داستان‌های محبوب من» آورده ایم. قصه ی کودک هفت ساله‌ای است که به «همسری» مردی سالمند در می‌آوردنش. نویسنده مصایب این دخترک را در شب اول ازدواج وصف کرده است و جابه‌جا می‌گوید «فریاد زن»، «جیغ زن»، یا زن فلان کرد... من در مقدم به این موضوع انتقاد کرده‌ام که چرا نویسنده دائم در داستان با اسم «زن»، به شخصیت اصلی اشاره می‌کند در حالی که ما با یک دخترچه هفت هشت ساله روبه‌رو هستیم و اتفاقی که دارد می‌افتد؛ تجاوز به کودک است. کتاب که برای مجوز فرستاده شد؛ سانسورچی گفته بود کلمه «تجاوز» را باید بردارید... خب بعد از برو و بیا ناچار به جایش «تعدی» می‌گذارم؛ مثلاً دست تعدی دراز کرد! که به‌نظر من مفهومی ست که اصلاً مناسب نیست و آن اتفاق را منتقل نمی‌کند و آن وضوح مورد نظر منتقد را از بین می‌برد.

در چنین شرایطی نظریه‌های ادبی نزد بسیاری از منتقدان بدل به آن تخت افسانه‌ای می‌شود که طرف آدم‌ها را روی تخت دراز می‌کرد اگر پاهایشان از تخت بیرون می‌زد؛ اره می‌کرد! و اگر کوتاه‌تر از تخت بود؛ می‌گفت آن قدر او را بکشید تا اندازه تخت شود! استفاده‌ای که در ایران - در بسیاری موارد- از فرمول‌ها و نظریه‌های ادبی می‌کنند؛ محدود شده به آوردن نقل قول از این و آن و ریختن داستان یا شعر در قالب این نقل قول‌ها، بعد از آن هم، منتقد زور می‌زند تا آن‌ها را یک طوری با هم جفت و جور بکند. نقد ادبی یعنی منتقد آزاد باشد که هر چه دل‌اش می‌خواهد بگوید ولی وقتی این‌طور نیست؛ محدودیت زیاد است و منتقد آزاد نیست که هر چه می‌خواهد بگوید... گذشته از این ما غیر از سانسور دولتی با جامعه‌ای طرف هستیم که منتقد پرور و منتقد پذیر نیست. اگر بخواهیم دنبال این داستان را بگیریم خیلی مفصله. یعنی شما از عرصه‌ی سانسور دولتی که پا را آن‌ورتر می‌داری فرهنگی را می‌بینی که سال‌های سال توسط حاکمان این مملکت تولید و به جامعه تزریق شده است. چه استقبالی از نقد ادبی می‌شود در این‌جا؟! چه نیازی به نقد ادبی پیدا می‌کند؟! ما اگر می‌خواهیم با جهان گفت‌وگو داشته باشیم؛ باید آزادی این گفت‌وگو را داشته باشیم. باید به قول شما بتوانیم کسانی را دعوت کنیم بیایند و رفت و آمد برقرار بشود. بتوانیم نشریه‌های مشترک داشته باشیم و...

اما ما با حکومتی طرف ایم که اساسا می‌خواهد دنیا را به روی ما ببندد؛ با بهانه این که این فرهنگ ما نیست؛ فرهنگ ما چنان است و این جور و آن طور است! اگر مقاومت‌ها نبود؛ اوضاع خیلی خراب‌تر از این‌ها بود.

مجری: دیشب داشتم جست‌وجو می‌کردم که بعضی از گفت‌وگوهای آقای خندان را بخوانم... چیزی که پیدا کردم انبوهی از خبر زندان و بازداشت و دادگاه و اعتراض به حکم دادگاه بود. این سئوالی که می‌خواهم بپرسم؛ سئوال دوستان هم هست و سئوال مشترک است. این وضعیتی که برای نویسنده‌ای مثل رضا خندان به‌وجود می‌آید؛ چه قدر روی کار خلاقه خودش تاثیر می‌گذارد؟ یکی از دوستان گفته که آیا شده که گاه از مبارزه با سانسور خسته شوید؟

ر. خ: خدا اون روز رو نیاره! (می‌خندد) این جواب سئوال دوم بود.

اما در مورد سئوال اول باید بگویم قطعا تاثیر می‌گذارد. شما نویسنده‌ای را تصور کنید که صبح از خواب بیدار می‌شود و می‌خواهد بنشیند پشت میز و شعر بسراید؛ داستان یا نقد ادبی بنویسد یا پژوهشی را پیش ببرد؛ این نویسنده فرضی ما اگر اولین سئوال‌هایی که بعد از دست به قلم شدن به ذهن‌اش می‌رسد این‌ها باشد: آیا این چیزی که می‌نویسم مجوز می‌گیرد؟! آیا اثری که می‌خواهم تولید کنم کار من را به زندان نمی‌کشد؟! حالا این که کتاب‌اش سانسور بشود یا نشود و کارش رد بشود یا نشود را بگذاریم کنار... یعنی شما با نویسنده‌ای روبه‌رو هستی که مدام تحت فشار است و مدام سایه سنگینی روی سرش وجود دارد که می‌گوید این کار را بکن و آن کار را نکن. حتی ممکن است بعضی از این سئوال‌ها و تصورات توهم باشند اما به هر حال یک ما به ازای حقیقی دارند یعنی حقیقتی است که طی سال‌ها این را وارد ذهن نویسنده جهان موسوم به سوم کرده و طبیعی‌ست که این‌ها روی نیروی خلاقه‌ی نویسنده تاثیر می‌گذارند. البته آدم‌های خلاق هم هستند و کارهای خلاقانه هم خلق می‌شوند اما با تحمل فشارهای بسیار زیاد، با پرداختن بهای بسیار زیاد از زندگی و آرامش و آسایش‌شان. اگر دنیای ما دنیای آزادی باشد؛ حتی یک آزادی نسبی مثل شرایط اروپا و آمریکا وجود داشته باشد؛ طبعاً نویسنده این‌جا با آرامش خیال بیشتر می‌نویسد. طبعاً خلاقیت بیشتری به کار می‌برد. خلاقیت در شرایط آزاد است که می‌تواند رشد کند. شرایط دیکتاتوری و استبداد برای خلاقیت مثل سم هستند؛ سم هستند برای هنر و ادبیات؛ مگر این که آدم بخواهد به شرایط تن بدهد که البته هستند بسیاری که تن داده‌اند و دارند کارشان را می‌کنند.

مجری: شما سال‌هاست عضو کانون نویسندگان ایران و عضو هیئت دبیران‌اش هستید. یک سئوال می‌کنم که در واقع دو تا سئوال است. خود عضویت در کانون نویسندگان ایران در کجای ادبیات می‌گنجد؟ دیگر این که بسیاری از اعضای کانون مثل محمد مختاری از تفکر کانونی به عنوان یک تمایز حرف زده‌اند؛ تمایزی که ما را جدا می‌کند با کسانی که

تفکر کانونی ندارند. ما فکر می‌کنیم یک تفکر کانونی وجود دارد که باعث می‌شود که ما دور هم جمع شویم و پشت سر هم بایستیم به خاطر این که ما پایبند آن تفکر کانونی هستیم. این تفکر کانونی از نظر رضا خندان مهابادی چیست؟

ر.خ: اگر ما در یک دنیای حقیقی زندگی می‌کردیم و اگر این دنیا کج و معوج و وارونه نبود آن موقع سؤال درست این بود که از نویسندگانی که عضو کانون نیست؛ بپرسیم: تو چرا عضو کانون نیستی؟! اما حالا که دنیای کج و معوجی برای ما فراهم آورده‌اند؛ سؤال این است و ناچاریم از نویسنده بپرسیم تو چرا عضو کانون هستی؟! آن نویسندگانی که در جواب پرسش قبلی توصیف‌اش کردم؛ اگر نخواهد بر علیه این شرایط حرکتی بکند پس می‌خواهد چه کار کند؟! نویسندگانی اروپایی و آمریکایی که آزادی‌های نسبتاً زیادی دارند و البته این را به مدد مبارزه‌ها و مقاومت‌هایی که دیگرانی در طول تاریخ انجام داده‌اند؛ به دست آورده‌اند، اگر عضو تشکیلاتی نشوند شاید عجیب نباشد - که البته عموماً عضو هستند مثل انجمن جهانی قلم - شاید زیاد مسئله‌ای نباشد. ولی اگر نویسنده جهان موسوم به جهان سوم با این همه ستم‌ها و محدودیت‌هایی که بر او اعمال می‌شود؛ با این همه تهدیدها، فشارها، زندان‌ها، مرگ‌ها و قتل‌ها... بخواهد بگوید: «کار خلاقه فردی با کار جمعی نمی‌سازد»، «کار جمعی، من را از خلاقیت فردی دور می‌کند»، با زدن این حرف‌های نامربوط دارد فرار می‌کند. انگار به او گفته‌ایم بیا رمان دسته‌جمعی بنویسیم! انگار گفته‌ایم بیا هفت هشت نفری بنشینیم و شعر بسراییم! انگار گفته‌ایم بیا بنشینیم همه با هم نقد ادبی بنویسیم! این هیچ ربطی به کار خلاقه فردی ندارد. می‌گوییم صدایت را بیار کنار صدای ما علیه فشار، علیه سانسور... فقط هم سانسور نیست؛ سیاست‌های فرهنگی اعمال شده اصولاً نابود کرده همه چیز را... ما به آن نویسنده می‌گوییم تو بیا صدای اعتراضات به سانسور را کنار صدای ما بگذار؛ بگذار صدای بلندتری داشته باشیم. تو بیا قدمت را کنار قدم‌های ما بگذار تا استوارتر باشیم. اما صدتا فرمول می‌سازند که نیایند و نباشند. بعضی هم به آن باور دارند به خاطر این که از جای دیگری هم این اندیشه‌ها پشتیبانی می‌شود چرا که می‌خواهند آدم‌ها را منفرد کنند و فردی بزنند! هر چه قدر فردی‌تر، زدن تان آسان‌تر! این که ما در کانون جمع شده‌ایم؛ جمع شدن یک عده آدم‌هایی نیست که صرفاً ایده‌آل‌های بزرگ و آرزوهای بزرگ دارند! این طور نیست! اتفاقاً ما به عنوان نویسنده داریم از شرایطمان دفاع می‌کنیم به عنوان نویسنده از شرایط نوشتنمان دفاع می‌کنیم. هر کاری شرایط خودش را دارد. وقتی می‌گوییم در کانون یا هر تشکیلات مشابه دیگری جمع بشویم می‌خواهیم از شرایط کارمان دفاع کنیم. دیگر چیزی هم برای دفاع نمانده است باید یک چیزهایی را بگیریم و بسازیم و حفظ‌اش بکنیم. این جاست! پاسخ این که جایگاه کار کانون کجاست؟ این است که جایگاه‌اش دفاع از شرایط مناسب و انسانی نوشتن است. کانون تجمع گروهی نویسنده صرفاً خوش‌فکر و خوش‌قلب و آرمان‌گرا نیست که می‌خواهند

آرزوهای سیاسی‌شان را عملی کنند. نه! می‌گوییم برای قلمی که به دست گرفته‌ایم؛ نیاز به آزادی داریم. می‌گوییم ادبیات نمی‌تواند در یک شرایط استبدادی، شکل درستی بگیرد؛ ادبیات به آزادی بیان نیاز دارد و حکومت‌ها این آزادی را نمی‌آورند به تو تقدیم کنند؛ تو باید حق پایه‌ای خودت را فریاد بزنی؛ جایگاه کانون این جاست.

مجری: آینده نقد ادبی را چگونه می‌بینید و چه سرانجامی را برای آن متصورید؟

ر.خ: خیلی نمی‌شود پیش‌گویی کرد. به هر حال همه مشغول فعالیت هستیم؛ تعدادی از منتقدان ادبی این‌جا حضور دارند و شماری هم بیرون. همه در بخش‌های مختلف و با تفکرهای مختلف تلاش می‌کنیم و لازم است آن شرایطی را که از آن صحبت کردم؛ ایجاد کنیم. اگر سرمان را پایین بیندازیم؛ شرایط بسیار بدتر از این خواهد شد. شرایط بدتر و اوضاع سخت‌تر، تغییر مثبت را به تعویق می‌اندازد ولی نهایتاً مانع پیدایی آن نخواهد بود. باید وضعیت را تغییر بدهیم و برای ادبیات، مفری برای تنفس ایجاد کنیم. این بستگی به تلاش افراد دارد. من همه دوستان را دعوت می‌کنم که بیایند و همراه کانون بشوند یا حتی اگر اعتقادی به همراهی با کانون ندارند خودشان فعالیت‌های جمعی ضد سانسور و در دفاع از آزادی بیان راه بیاندازند. این‌ها به شدت نیاز ادبیات و هنر در ایران است.

مجری: اگر خودتان صحبت دیگری دارید در خدمت‌تان باشیم...

ر.خ: خیلی ممنون و متشکر. حوصله کردید و صحبت‌ها را گوش کردید. امیدوارم فرصتی پیش بیاید که بتوانیم بیشتر با هم صحبت کنیم. از همه ی شما مجدداً متشکرم که تشریف آوردید در این جلسه و افتخار دادید. ممنونم. (تشویق حضار)

مجری: همین که بخشی از درون نویسنده حذف شود؛ مسئله از سانسور بیان فراتر می‌رود. نقطه‌چین شدن اندیشه‌ها و ذهن‌های ما را چه کسی باید مطرح یا چاره کند؟! هنگامی که پیشاپیش بخشی از نظر و عقیده‌مان را سانسور می‌کنیم؛ به معنی این است که بخشی از بیان خود را سانسور کرده‌ایم. هنگامی که کسی از داشتن عقیده یا اندیشه‌ای دچار بیم و اضطراب شود؛ قطعاً شکل اثر خود را مخدوش می‌کند. خلاقیت و نوشتن، ارائه شکل‌های تفکر است. پس اگر درون سانسور شود؛ شکل‌ها آسیب می‌بینند. وقتی درون تکه‌تکه شده باشد؛ دیگر خودمان نیستیم. وقتی نویسنده نوعی از اندیشه را مجاز نیابد؛ طبعاً در داستان اش از ابراز آن، باز می‌ماند.

پس آزادی اندیشه برای چاره خودسانسوری است. برای این است که نویسنده همان‌طور که می‌تواند بیندیشد؛ بیندیشد. خطری که در تفکیک اندیشه از بیان نهفته است؛ این است که عملاً سانسور را به «بیان» تقلیل می‌دهد. هم‌چنان که

سانسور بیان را نیز از خودسانسوری جدا می‌کند و دومی را نادیده می‌گیرد. حال آن‌که این دو، اجرای یک مکانیسم‌اند و به یک گونه هم باید با آن‌ها مبارزه کرد.

خودسانسوری نتیجه حصر اندیشه است و این امری شخصی و مربوط به خود و یا خصلت نویسنده نیست. خودسانسوری محدود شدن نویسنده است. حصر آزادی است. بیماری فرهنگ و خلاف تفکر کانونی است.



کانون نویسندگان ایران

کانون نویسندگان ایران یکی از خوش‌نام‌ترین و پیگیرترین تشکل‌های علنی در ایران است که از اردیبهشت سال ۱۳۴۷، به‌عنوان اولین تشکل صنفی و دموکراتیک اهل قلم، آغاز به کار کرد. اعضای کانون از دهه شصت تا کنون با اعدام، ربودن به قصد قتل، کشته‌شدن، زندان و شکنجه، تبعید، حمله به مراسم‌ها، سانسور گسترده و حذف فرهنگی نیز روبه‌رو بوده‌اند، ولی هیچ‌گاه از مبارزه علنی و رو در روی دشمن دست نکشیدند. آن‌ها برای آزادی اندیشه و بیان و قلم، بدون هیچ حصر و استثناء فعالیت می‌کنند.

رضا خندان مهابادی و کیوان باژن از اعضای هیات دبیران کانون نویسندگان ایران و بکتاش آبتین بازرگ کانون نویسندگان ایران و دیگر اعضای کانون کیوان باژن، مدتی است که به‌شدت تحت فشار و اتهام‌های مختلف نهادهای

اطلاعاتی و امنیتی هستند و این سه عضو کانون به اتهام‌های سنگین متهم شده‌اند. آن‌ها در پرونده اول به «تبلیغ علیه نظام» و در پرونده دوم به «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی» و «تشویق زنان کشور به فساد و فحشا» متهم شده‌اند و هر یک با وثیقه صد میلیون تومانی آزاد شده بودند. در دوم بهمن دادگاه آن‌ها در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب با ریاست محمد مقیسه تشکیل شد و دادگاه از حضور وکلای آن‌ها ناصر زرافشان و راضیه زیدی جلوگیری کرد و چون این افراد حاضر به دفاع از پرونده خود بدون حضور وکلای خود نبودند، مقیسه، وثیقه صد میلیون تومانی آن‌ها را از یک صد میلیون تومان به یک میلیارد تومان برای هر کدام تبدیل و آن‌ها را راهی زندان کرد که خوشبختانه با همت آشنایان و اعضای کانون، هر سه نفر به‌طور موقت آزاد شده‌اند و امیدواریم که همگی به زودی و بدون قید و شرط آزاد شوند.

بازداشت رضا خندان عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران

رضا خندان (مهابادی)، نویسنده و عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران، روز چهارشنبه ۷ بهمن‌ماه ۱۳۸۸، پس از خروج از منزل خواهرش در شهرک ژاندارمری تهران، در خیابان بازداشت و به مکان نامعلومی برده شد. شب همان روز، ماموران به منزل مادر رضا خندان در شهر ری رفتند و برخی از کتاب‌ها و وسایل او را با خود بردند. ما بازداشت رضا خندان را محکوم می‌کنیم و خواهان آزادی بی‌قید و شرط او هستیم. در ضمن در مورد اطلاعاتی که روز گذشته در برخی سایت‌های اینترنتی منتشر شده به اطلاع می‌رسانیم که صادرکننده آن، صرف‌نظر از ارائه اطلاعات نادرست درباره دستگیری رضا خندان، مرتکب جعل امضای کانون نویسندگان ایران شده است. ما صدور آن اطلاعیه را تکذیب و جعل امضای کانون را به‌شدت محکوم می‌کنیم.



رضا خندان (مهبادی) با تودیع قرار وثیقه آزاد شد

رضا خندان مهبادی، از اعضای کانون نویسندگان ایران روز شنبه ۶ بهمن ۱۳۹۷ با تودیع قرار وثیقه و تا پایان مراحل دادرسی آزاد شد.

روز سه‌شنبه ۲ بهمن ماه ۹۷، رضا خندان مهبادی به همراه بکتاش آبتین و کیوان باژن برای رسیدگی به پرونده‌شان در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران حاضر شده و به دلیل افزایش قرار صادره از کفالت به وثیقه یک میلیارد تومانی و عدم توانایی در تامین آن بازداشت شده بودند.

هم‌چنین گفته شده بود قاضی مقیسه با درخواست آن‌ها برای حضور وکیل مورد نظرشان مخالفت کرده بود.

کانون نویسندگان ایران هم‌زمان با بازداشت این اعضای خود با صدور بیانیه‌ای با اشاره به این که «فلسفه قرار تامین این است که حضور متهم را در دادگاه تضمین کند و در مواردی که متهم در دادگاه حضور پیدا می‌کند هیچ توجیهی برای تشدید قرار وجود ندارد» خواستار آزادی بی‌درنگ و بی‌قید و شرط اعضای این کانون شده بود.

در بخشی از این بیانیه آمده است: «دفاع از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا حق مسلم تمام شهروندان از جمله اعضای کانون نویسندگان ایران است. از این رو، هیچ‌کس را نمی‌توان به سبب استفاده از این حق به دادگاه کشاند و محاکمه کرد، چه رسد به آن‌که، حقوق مسلم او را در «دادگاه» هایی از نوع «دیوان بلخ» پایمال کرد.»

پیش‌تر نیز کانون نویسندگان ایران در تاریخ ۱۸ آبان ماه، طی بیانیه‌ای ضمن محکوم کردن پرونده‌سازی برای رضا خندان (مهبادی) و کیوان باژن دو تن از اعضای هیات دبیران کانون نویسندگان ایران و بکتاش آبتین، یکی از بازرسان کانون نویسندگان خواهان رفع کامل اتهام و مختومه کردن پرونده آن‌ها شده بود.

رضا خندان(مهبادی)، کیوان باژن و بکتاش آبتین، در تاریخ ۱۲ آبان‌ماه در پی احضار مجدد به شعبه ۷ دادرسی اوین با عناوین «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی» و «تشویق بانوان کشور به فساد و فحشا» تفهیم اتهام شدند. این سه عضو کانون نویسندگان پیش‌تر نیز در مردادماه ۹۷ از بابت همین پرونده در شعبه ۷ دادرسی اوین با عنوان «تبلیغ علیه نظام» تفهیم اتهام شده بودند.

در تاریخ ۱۱ مردادماه ۹۷ بکتاش آبتین شاعر، فیلم‌ساز و عضو سابق هیات دبیران کانون نویسندگان ایران، به شعبه ۷ دادرسی اوین احضار بود.

در تاریخ ۴ مردادماه ۹۷ نیز «رضا خندان مهبادی» و «کیوان باژن» دو تن از اعضای هیات دبیران کانون نویسندگان ایران طی برگه‌های جداگانه به دادرسی اوین احضار شده و به آنان ابلاغ شد که باید تا سه روز دیگر به این دادرسی مراجعه کنند.

لازم به یادآوری است در اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴ پنج مامور وزارت اطلاعات با حکم شعبه ۱۲ بازرسی دادرسی فرهنگ و رسانه به خانه بکتاش آبتین رفتند و ضمن تفتیش منزل او بیش از دوهزار قلم فیلم، عکس‌های خانوادگی، موبایل، لپ‌تاپ و اسناد کانون نویسندگان ایران را ضبط کردند و پس از آن ایشان طی بیش از ۱۷ جلسه در خصوص فعالیت‌های هنری، ادبی و سینمایی خود بازجویی شدند. دلیل احضار و بازجویی ایشان «انتشار نشریه غیرقانونی» و «تبلیغ علیه نظام» عنوان شده بود.

یک هفته بعد از احضار بکتاش آبتین در سال ۱۳۹۴ رضا خندان(مهبادی) و کیوان باژن نیز به ترتیب احضار شده و مورد بازجویی قرار گرفتند. دلیل احضار و بازجویی ایشان، تبلیغ علیه نظام عنوان شده بود.

آبتین پیش‌تر در خردادماه سال جاری در پرونده‌ای دیگر توسط شعبه ۲ دادگاه انقلاب کرج به اتهام «تبلیغ علیه نظام» به پنج میلیون تومان جریمه نقدی و سه ماه کار اجباری در سازمان بهزیستی به یک سال حبس محکوم شد و با اعتراض به رای صادره نهایتاً توسط دادگاه تجدید نظر کرج به پنج میلیون تومان جریمه نقدی محکوم شد.

بکتاش آبتین هم‌چنین در سال ۹۴ به دلیل فیلم‌ها، عضویتش در کانون نویسندگان و شرکت در اعتراضات خیابانی سال ۸۸ طی سه روز متوالی توسط ماموران وزارت اطلاعات بازجویی شده بود.

ماموران وزارت اطلاعات صبح روز ۹ اردیبهشت ماه با ورود به خانه رضا خندان، تمام وسایل شخصی او را تفتیش کرده و برخی از دست‌نوشته‌ها، آرشیوها، کتاب‌ها، موبایل و هارد کامپیوترش را با خود بردند.

در آن روز ماموران وزارت اطلاعات برگه احضاریه‌ای به او دادند که طبق آن باید در تاریخ ۱۳ اردیبهشت‌ماه به ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات برای بازجویی مراجعه می‌کرد.

این نویسنده از تاریخ ۱۳ تا ۱۵ اردیبهشت جاری در سه روز پیاپی توسط مأموران وزارت اطلاعات بازجویی شد.

رضا خندان توقیف دست‌نوشته‌ها و آرشیوهای را که در سال‌های گذشته جمع‌آوری کرده بود، مصداق «آزار و اذیت» توصیف کرده و افزوده «چرا باید برای یک حرکت فرهنگی و مدنی، افراد و خانواده‌های‌شان دچار نگرانی و ناراحتی شوند؟»

رضا خندان مهابادی، نویسنده و منتقد ادبی از شهریورماه ۱۳۹۳ به همراه حسن اصغری، علی اشرف درویشیان، بکتاش آبتین و مهدی غبرایی به‌عنوان عضو هیات مدیره کانون نویسندگان برگزیده شد.

کانون نویسندگان ایران، یک نهاد غیردولتی متشکل از نویسندگان، هنرمندان، مترجمان و ویراستاران است. این کانون در سال ۱۳۴۷ رسماً با هدف تشکیل‌یابی نویسندگان و مبارزه با سانسور و اختناق اعلام موجودیت کرد. کانون نویسندگان و اعضای آن از ابتدای تشکیل و به ویژه طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ با درجات مختلف سرکوب، از سانسور و تعقیب قضایی گرفته تا قتل روبه‌رو بوده‌اند. محمدجعفر پوینده و محمد مختاری از جمله اعضای کانون نویسندگان بوده‌اند که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای توسط وزارت اطلاعات حکومت اسلامی به قتل رسیدند.

رضا خندان عضو هیات مدیره کانون نویسندگان: بیانیه در اعتراض به سانسور را تبلیغ

علیه نظام می‌دانند



رضا خندان مهابادی، نویسنده و عضو هیات مدیره کانون نویسندگان ایران به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت به دلیل دو اتهام (تبلیغ علیه نظام و انتشار نشریه غیرقانونی) از سوی ماموران وزارت اطلاعات از تاریخ ۱۳ تا ۱۵ اردیبهشت ماه، در سه روز متوالی بازجویی شده و اکنون در انتظار نوبت دادگاه است. در اردیبهشت ماه امسال، رضا خندان و بکتاش آبتین، دو عضو هیات مدیره کانون نویسندگان مورد بازجویی وزارت اطلاعات قرار گرفته و اکنون در انتظار دادگاه‌های خود هستند.

رضا خندان در خصوص مستندات که منجر به این دو اتهام شده به کمپین گفت: «بیش‌تر بازجویی‌ها در مورد بیانیه‌ها و صفحه فیس‌بوک کانون نویسندگان بود. گفتند این‌ها مصداق فعالیت تبلیغی علیه نظام است. در حال حاضر هم صفحه فیس‌بوک کانون از دسترس اعضا خارج شده و دیگر قادر به گذاشتن مطلب نیستیم.»

این نویسنده در ادامه گفت: «از آن‌جا که کانون یکی از مهم‌ترین اهداف کانون، دفاع از آزادی بیان و مخالفت از سانسور است بنابراین هر گاه اتفاقی بیفتد که آزادی بیان زیر سؤال برود، کانون با صدور بیانیه‌ای واکنش نشان می‌دهد. مثلاً وقتی روزنامه‌ها توقیف می‌شوند و یا وقتی کسانی به دلیل عقاید متفاوت شان محکوم و زندانی می‌شوند. بازجویان هم این نوع بیانیه‌ها را مصداق تبلیغ علیه نظام دانستند.»

رضا خندان مهابادی، نویسنده و منتقد ادبی از شهریور ماه ۱۳۹۳ به‌همراه حسن اصغری، علی‌اشرف درویشیان، بکتاش آبتین و مهدی غبرایی به‌عنوان عضو هیات مدیره کانون نویسندگان برگزیده شد.

ماموران وزارت اطلاعات صبح روز ۹ اردیبهشت ماه با ورود به خانه این نویسنده، تمام وسایل شخصی او را تفتیش کرده و برخی از دست‌نوشته‌ها، آرشیوها، کتاب‌ها، موبایل و هارد کامپیوترش را با خود بردند.

در آن روز ماموران وزارت اطلاعات برگه احضاریه ای از سوی شعبه ۱۲ دادگاه فرهنگ و رسانه به آقای خندان می‌دهند. طبق این برگه این نویسنده به دلیل دو اتهام تبلیغ علیه نظام و انتشار نشریه غیرقانونی «اندیشه سبز» باید خود را روز ۱۳ اردیبهشت ماه به ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات برای پاره ای از توضیحات معرفی می‌کرد. این نویسنده از تاریخ ۱۳ تا ۱۵ اردیبهشت ماه در سه روز پیاپی توسط ماموران وزارت اطلاعات برای این دو اتهام مورد بازجویی قرار گرفت.

آقای خندان در خصوص دومین اتهام خود انتشار نشریه «اندیشه آزاد» توسط کانون نویسندگان به کمپین گفت: «این یک نشریه داخلی با تیراژ بسیار اندک برای اعضای خود کانون است و توزیع عمومی ندارد. انتشار آن از سال ۱۳۵۷ آغاز شد و بین سال ۵۷ تا ۶۰ چیزی در حدود ۱۰ شماره از این مجله منتشر شد اما در سال ۶۰ متوقف شد تا این که از چهار سال پیش دوباره منتشر می‌شود. از چهار سال پیش تا الان هم فقط ۹ شماره از این منتشر شده است. حالا بازجویان می‌گویند که این نشریه غیرقانونی منتشر می‌شود در حالی که این نشریه در تیراژ بسیار اندک و برای مصرف اعضای داخلی کانون منتشر می‌شود.»

رضا خندان در مورد اتفاقاتی که در بازجویی سه روزه‌اش افتاده است به کمپین گفت: «به من گفتند تعهد بدهم که دیگر نشریه و بیانیه‌های کانون ادامه نمی‌یابد. اما من چون خودم را مجرم نمی‌دانم و فکر نمی‌کنم که کار خلافی کرده‌ام بنابراین تعهد هم نادم. گفتم که من نویسنده‌ام و مخالف سانسورم. اما ظاهراً اگر تعهد می‌دادم کمی از اتهاماتم سبک‌تر می‌شد یا آزاد می‌شدم. نمی‌دانم.»

آقای خندان در اعتراض به رفتارهای که با او شده است به کمپین گفت: «چرا باید برای یک حرکت فرهنگی و مدنی این‌طور افراد و خانواده‌هایشان دچار نگرانی و ناراحتی شوند. چه دلیلی دارد که برای فعالیت‌های فرهنگی و مدنی این تهدیدها صورت گیرد. هر کسی باید آزاد باشد هر طور که می‌خواهد در چارچوب جامعه مدنی فکر کند و کار کند.» این نویسنده و منتقد ادبی ادامه داد: «من را بازجویی کردند، دست نوشته‌ها و آرشیوهایم را که طی سال‌ها جمع‌آوری کرده بودم، همه را برداشتند و بردند و حالا معلوم نیست که برگردانند و آیا وقتی برمی‌گردانند همه دست نوشته‌هایم باشد یا فقط بخشی از آن‌ها. این رفتارها زندگی آدم را مختل می‌کند و مصداق آزار و اذیت است.»

بکتابش آبتین، عضو دیگر هیات مدیره کانون نویسندگان نیز در اردیبهشت ماه توسط ماموران وزارت اطلاعات بازجویی شد و او نیز اکنون منتظر احضاریه دادرسی زندان اوین و تعیین وقت دادگاه است.



رضا خندان مهابادی: آزادی بیان آستانه و درگاه همه آزادی‌هاست

۹ بهمن ۱۳۹۷

به‌سهم خود از همه کسانی که به حمایت از ما (بکتاش آبتین، کیوان باژن و رضا خندان) برخاستند سپاس‌گزارم. و نیز از کانون نویسندگان ایران که در این چند روز برای حمایت از ما هر آنچه توانست کرد. اگر سایه‌ی حمایت افکار عمومی و وجدان‌های بیدار نباشد، بی‌شک فعالان جنبش آزادی بیان و مخالف سانسور در هرم جهنمی سرکوبگران آزادی بیان خاکستر می‌شوند. آزادی بیان آستانه و درگاه همه‌ی آزادی‌هاست و اگر بسته باشد، در به روی همه آزادی‌ها بسته است. از همین روی جنبش آزادی بیان اهمیت فراوانی دارد و باید در تقویت آن کوشید. یک راه قوت بخشیدن به آن حمایت از فعالان آن است.

روز سه‌شنبه دوم بهمن ما، سه عضو کانون نویسندگان ایران، به دادگاه فراخوانده شدیم تا به سبب فعالیت در کانون (انتشار نشریه داخلی و چاپ بدون پخش کتاب پنجاه سال کانون نویسندگان ایران) محاکمه شویم. به دلیل عدم ثبت وکالت‌نامه وکلایمان، ناصر زرافشان و راضیه زیدی، از دفاع خودداری کردیم و از رییس دادگاه خواستیم رسیدگی به پرونده را به روز دیگری بیندازد تا وکلای ما بتوانند حضور یابند. او با این خواسته مخالفت و در عوض کفالت صدمیلیونی را به وثیقه‌ی یک میلیاردی تبدیل کرد تا ما حتماً راهی بازداشتگاه اوین شویم، و شدیم. من با تامین قرار روز شنبه از زندان آزاد شدم. حال با دیگر اعضای کانون در تلاش آزاد کردن دو عضو دیگر، کیوان باژن و بکتاش آبتین، هستیم.



رضا خندان مهابادی: یک صحنه از سکانس دادگاه

شخصی که احتمالاً نماینده دادستان است کیفرخواست را می‌خواند.

نماینده دادستان(پس از قرائت هویت متهمان): نام بردگان کتابی نوشته‌اند که بخش‌هایی از آن بر ضد نظام جمهوری اسلامی است و با عنایت به محتویات پرونده و گزارش وزارت اطلاعات، آنها متهم هستند به: ۱- تبلیغ علیه نظام. ۲- اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور.

آبتین: جناب قاضی تقاضای ما اینه که لطف کنید و این دادگاه را به تعویق بیندازید.

رییس دادگاه: چرا؟

آبتین: چون وکیل ما نتونست شرکت کنه. ایشون دو روز پی در پی به دفتر شما مراجعه کرده که وکالتش ثبت بشه اما هر بار ایرادی گرفتن و از ثبتش خودداری کردن.

رییس: این‌جا وکیل به درد نمی‌خوره. خودتون دفاع کنید.

خندان: ما از این اتهام‌ها سردر نمی‌آریم. به لحاظ حقوقی نمی‌دونیم معنیشون چی هست و در مقابل چی باید بگیم. این‌ها را وکلا میدونند و آن‌ها باید حضور داشته باشند.

رییس: خودتون هم می‌تونید. وکیل دیگه چیه

خندان: ما که چیز غیر قانونی از شما نمی‌خواهیم. دادگاه را چند روز عقب بیندازید تا وکلای ما هم بتونن حضور داشته باشن.

رییس: مگر ما بی‌کاریم که دادگاه را عقب بیندازیم. نخیر خودتان دفاع کنید. دفاع می‌کنید یا نه؟

خندان: نه. بدون وکیل نمیتونیم دفاع کنیم.

رییس: خیلی خب. (نگاهی به پرونده می‌اندازد) این کفالتی که تعیین شده با اتهام همخوانی نداره. (رو به منشی) برای هر کدام یک میلیارد وثیقه تعیین می‌کنم. بنویس

آبتین: چرا؟

رییس: چون ممکنه فرار کنید.

خندان: این پرونده چهار ساله که در جریانیه و ما فرار نکردیم. چرا باید فرار کنیم!

آبتین(رو به رییس): شما با این برخوردها شب‌ها با وجدان آسوده می‌خوابید؟

رییس(عصبانی): چرا آسوده نخوابیم. شما بر ضد نظام مقدس جمهوری اسلامی کتاب نوشتید، نفس کشیدنتان هم حرام است.

خندان(معترض): این چه حرفی است. شما قاضی هستید و اولین اصل قضاوت بی طرفی است. شما هنوز حرف ما را نشنیده‌اید و دارید در باره مان قضاوت می‌کنید. این چه دادگاهی است، چه عدالتی است.
آبتین: بیدادگاه است.

بیانیه پن جهانی در حمایت از رضا خندان(مهبادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن سه عضو کانون نویسندگان ایران

در اعتراض به محاکمه اعضای کانون نویسندگان ایران

انجمن جهانی قلم(پن) نگرانی عمیق خود را درباره محاکمه نویسندگان ایرانی، بکتاش آبتین، رضا خندان(مهبادی) و کیوان باژن اعلام می‌کند. این محاکمه در شعبه ۲۸ «دادگاه انقلاب» در دو روز پیاپی برگزار شد، دادگاه آقای آبتین در ۲۷ آوریل و آقایان خندان(مهبادی) و باژن در ۲۸ آوریل ۲۰۱۹، اتهام‌های هر سه نویسنده عبارت‌اند از «تبلیغ علیه نظام» و «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی». بر اساس یک گزارش اینترنتی، انگیزه نهفته در پس این اتهام‌ها سیاسی است، و این نویسندگان به سبب دیدگاه‌ها و آثار انتقادی‌شان درباره سانسور هنر و ادبیات در ایران و نیز عضویت‌شان در «کانون نویسندگان ایران» - سازمانی که از نظر حکومت ایران غیرقانونی است- محاکمه می‌شوند. با توجه به این اتهام‌ها، دادگاه بدوی ممکن است این نویسندگان را به احکام سنگین زندان محکوم کند؛ هرچند، در صورت صدور این احکام احتمالی، نویسندگان ۲۰ روز فرصت خواهند داشت که درخواست تجدید نظر کنند.

ربکا شارکی، مدیر کارزارها و ارتباط‌های انجمن جهانی قلم در این باره چنین گفت: «ما با همکاران ایرانی خود، که به سبب نوشته‌ها و فعالیت مسالمت آمیزشان در معرض اتهام قرار گرفته‌اند، اعلام همبستگی می‌کنیم و از مقامات دولت ایران می‌خواهیم تمام اتهام‌های وارد شده به این نویسندگان را لغو کنند و به حق آنان برای آزادی بیان احترام گذارند.»

نخستین جلسه این دادگاه در روز ۲۲ ژانویه ی ۲۰۱۹ برگزار شد. در این جلسه، پس از قرائت کیفرخواست از سوی نماینده دادستان، نویسندگان برای دفاع از خویش خواهان حضور وکلای مدافع خود در دادگاه شدند، قاضی دادگاه با این درخواست مخالفت کرد و نویسندگان نیز در اعتراض به محرومیت خود از حق برخورداری از وکیل مدافع از دفاع خودداری کردند. در واکنش به این اعتراض، قاضی دادگاه، آزادی موقت متهمان را به پرداخت قرار وثیقه به مبلغ یک میلیارد تومان (معادل تقریباً ۲۴۰ هزار دلار) برای هر یک از نویسندگان مشروط کرد. از آن‌جا که نویسندگان قادر به پرداخت این قرار سنگین نبودند، روانه زندان اوین در تهران شدند و تنها پس از پرداخت قرار، در روزهای ۲۷ و ۲۸ ژانویه به‌طور موقت و تا زمان صدور رای دادگاه، از زندان آزاد شدند.

انجمن جهانی قلم بر این باور است که اتهام‌هایی که به این سه نویسنده وارد شده نقض آشکار حق آزادی بیان است و از مقامات دولت ایران می‌خواهد، ضمن تضمین احترام کامل به حقوق این نویسندگان از جمله حق دفاع و مشاوره با وکیل برگزیده خویش، آنان را بی‌درنگ آزاد کنند.

رضا خندان (مهابادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن اعضای کانون نویسندگان ایران هستند. آنان آثار بسیاری حول ایران و ادبیات ایران نوشته‌اند.

انجمن جهانی قلم در مورد شمار زیاد نویسندگان و فعالانی که در ایران تنها به دلیل استفاده از حق آزادی بیان بازداشت یا زندانی می‌شوند، هشدار می‌دهد. مجمع نمایندگان این انجمن، در هشتاد و چهارمین کنگره خود در سپتامبر ۲۰۱۸، قطع‌نامه‌ای درباره ایران صادر کرد و در آن نگرانی خود را از تداوم نقض حقوق بین‌المللی بشر از سوی جمهوری اسلامی ایران، عمدتاً از طریق محدود کردن حقوق مربوط به آزادی بیان، تشکل و تجمع مسالمت‌آمیز، اعلام کرد.

انجمن جهانی قلم

سوم ماه مه ۲۰۱۹

وداع با علی اشرف درویشیان

علی اشرف درویشیان، داستان‌نویس مشهور و پژوهشگر حوزه ادبیات عامه، روز چهارم آبان بر اثر بیماری در سن ۷۶ سالگی دار فانی را وداع گفت و روز هشتم آبان در «بهشت سکینه» کرج به خاک سپرده شد.







زندگی و مبارزه و آثار علی اشرف درویشیان

وی در کودکی بیشتر اوقات پای چرخ خیاطی مادر بزرگش می‌نشست و دسته چرخ را برای او می‌چرخاند. مشتری‌ها می‌آمدند و حرف می‌زدند. پای چرخ مادر بزرگ، در دوران کودکی چشمه‌ای از الهامات داستان بود که به انواع گوناگون از داستان‌هایش سر برآورد. درویشیان با تمام احساس تعهد به اجتماع برای دیگر نویسندگان تعیین تکلیف نمی‌کرد و معتقد بود هر نویسنده‌ای حق دارد برای خودش و به شیوه خودش بنویسد و همان‌طور که سال‌ها پیش در مصاحبه‌ای با سایت قابیل گفته بود: «باز هم می‌گویم که هنرمند، شاعر و نویسنده مختار است که برای دل خودش بنویسد. اما من از آن چیزهایی که در دنیای پیرامونم متاثر می‌شوم می‌نویسم و هدفم آگاه کردن خواننده به وقایع و رویدادهای اطراف اوست. به قول آنتوان چخوف، یکی از محبوب‌ترین نویسندگان من: «همه آن‌چه می‌خواستم آن بود که صادقانه به مردم بگویم نگاه کنید به خودتان. نگاه کنید چه زندگی بد و ملال‌انگیزی می‌گذرانید.» این مهم‌ترین چیزی است که مردم باید دریابند. و وقتی آن را به درستی دریافتند، بی‌گمان زندگی تازه و بهتری خواهند آفرید... انسان زمانی بهتر خواهد شد که او را چنان که هست به خودش بنمایانیم.» و در پاسخ به این سؤال که برای چه می‌نویسد، فروتنانه عنوان کرده بود: «برای آن می‌نویسم که اثر ناچیزی بر دنیای مردم پیرامون خودم بگذارم.»

علی‌اشرف درویشیان روشنفکر سوسیالیستی و مبارزی بود که پیش از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ نوشته‌های خود را با نام لطیف تلخستانی منتشر می‌کرد.

درویشان، افق و چشم‌انداز فکری خود را از همان سال‌های انتخاب کرد و فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشت اما هرگز اندیشه‌هایش را چپ و راست نکرد و در همین راه بی‌حد و حصر آزادی بیان و قلم و اندیشه حرکت کرد و همه فشارها، تهدیدها، سختی‌ها را تحمل کرد و هرگز از پا نیفتاد.

علی‌اشرف درویشیان، داستان نویس پیش‌کسوت، پس از تحمل سال‌ها بیماری سرانجام روز پنج‌شنبه در سن ۷۶ سالگی چشم از جهان فرو بست. او را می‌توان یکی از پرچم‌داران گونه‌ای از ادبیات داستانی دانست که در برهه‌ای، تعهد اجتماعی را سر لوحه کار خود قرار دادند. سال‌های ابری، سلول ۱۸، درشتی، از این ولایت و فصل نان از جمله آثار ماندگار علی‌اشرف درویشیان است.

تاثیر آثار درویشیان به قدری بوده که می‌توان گفت داستان‌هایش با خاطرات نسلی از جوانان امروز و کسانی که پا به میان‌سال‌ی نهاده‌اند گره خورده است؛ نسلی که توجه‌شان در سال‌های پس از انقلاب از طریق ادبیات از دنیای پاستوریزه شاهزاده‌های خیالی به جهان واقعی اقشار فرودست و حاشیه‌نشین جلب شده بود. ادبیات خلق شده به قلم درویشیان حاصل تجربیات عینی نویسنده‌ای بود که خود طعم تلخ فقر را با تمام وجود درک کرد.

اولین نوشته‌اش به نام «صمد جاودانه می‌شود»، در سال ۱۳۴۹ در مجله جهان نو و بعد به صورت کتاب به چاپ رسید. از دیگر آثارش می‌توان:

علی‌اشرف درویشیان در همان سال‌های اولیه تحصیل در دانشگاه تهران، در خانه جلال آل احمد و سیمین دانشور، با صمد بهرنگی، آموزگار فراموش نشدنی کودکان روستاهای آذربایجان، نویسنده نامدار داستان‌های کودکان و خالق «ماهی سیاه کوچولو» که در سال ۱۳۴۷ در رودخانه ارس غرق شد، آشنا گشت. هرچند که عمر این آشنایی و دوستی کوتاه بود، اما مهر و مهربانی این آشنایی شگفت‌انگیز، مهر ماندگار خود را تا پایان عمر بر روح و روان و زندگی علی‌اشرف حک کرد.

پس از مرگ ناباورانه صمد بهرنگی در سال ۱۳۴۷، علی‌اشرف درویشیان، هم‌چون صمد بهرنگی، به آموزگاری و تدریس در مدارس روستایی پرداخت و همواره کوشید تا بی‌ذره‌ای ابهام، راه صمد بهرنگی را پی بگیرد.

علی اشرف درویشیان ۳ شهریورماه سال ۱۳۲۰ در یک خانواده کارگری در محله آبشوران کرمانشاه چشم به جهان گشود. پدرش اوسا سیف‌الله آهنگر بود و در گاراژ کار می‌کرد. مادر بزرگش زنی دنیا دیده بود و در گفتن افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه مهارت عجیبی داشت. درویشیان بسیاری از افسانه‌های او را در کتاب افسانه‌ها و متل‌های کردی آورده است.

علی اشرف درویشیان که پسر بزرگ خانواده بود، زمانی که دوازده سال داشت و تقریباً همان زمانی که کودتای ۲۸ مرداد روی داد، برای امرار و معاش و کمک به خانواده به کارهای سخت و طاقت‌فرسا مشغول شد. به‌علت خانه‌به‌دوشی دائم، دوران دبستان را در سه مدرسه کرمانشاه گذراند: دبستان‌های کورش، پانزده بهمن و بدر. دوره سه ساله متوسطه را در دبیرستان کزازی خواند و در سال ۱۳۳۷ پس از گذراندن دوره دوساله دانش‌سرای مقدماتی، برای معلمی به روستاهای اطراف کرمانشاه و گیلان‌غرب رفت. در سال ۱۳۴۵ تحصیل در رشته ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران آغاز کرد و پس از دریافت مدرک کارشناسی، تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد در رشته روان‌شناسی تربیتی ادامه داد و هم‌زمان در دانش‌سرای عالی تهران، مشاوره و راهنمای تحصیلی می‌خواند.

زندگی و زندان

او پس از پایان تحصیلات دانشگاهی خود، برای درس دادن به کودکان روستایی، به روستاهای کردستان رفت. از معلمی محروم شده بود، بنابراین تصمیم گرفت فقط بنویسد. باز هم از سانسور و ممنوعیت انتشار آثارش رنج می‌برد و مجبور شد برخی از آن‌ها را در خارج از کشور منتشر کند. جمله مشهوری از او نقل شده: «شما خیال کردید کتاب‌های مرا سانسور کنید می‌آیند کتاب‌های شما را می‌خوانند؟ نه، ملتی که به سانسور عادت کند نه کتاب شما را می‌خواند، نه کتاب من را.»

علی اشرف درویشیان در سال ۱۳۵۲ با یار و شریک زندگی آینده‌اش خانم «شهناز دارابیان» پیوند زندگی مشترک بست. حاصل این پیوند خجسته، سه فرزند به نام‌های «گلرنگ»، «بهرنگ» و «گلبرگ» است.

علی اشرف درویشیان در سال ۱۳۵۲، کتاب مجموعه داستان «از این ولایت» را نوشت و به‌همین خاطر از سوی «ساواک» شاه دستگیر و به‌مدت ۸ ماه در زندان ماند. او نه تنها به‌خاطر فعالیت‌ها پراکنده سیاسی و نوشته‌هایش، بارها، از سوی ساواک شاه بازداشت شد، بلکه حتی از دانشگاه اخراج گشت و از تدریس در مدارس محروم و ممنوع‌القول شد.

آخرین باری که علی اشرف درویشیان به زندان افتاد، سال ۱۳۵۳ بود که در بیدادگاه حکومت شاهنشاهی به ۱۱ سال زندان محکوم گشت و تا روزهای پرشکوه پیروزی مردم در بهمن ماه ۱۳۵۷ در زندان به سر برد و سرانجام، با گشوده شدن درهای زندان به دست مردم، از زندان آزاد شد.

از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ به سبب نوشتن کتاب «از این ولایت» و فعالیت‌های سیاسی سه بار دستگیر و ممنوع‌القولم بود.

آغاز داستان نویسی

درویشیان درباره شروع داستان نویسی اش می‌گوید:

«خودم هم نمی‌دانم که واقعا چگونه شروع کردم. آیا شما اولین نفسی را که کشیده‌اید به یاد دارید؟ می‌بینید که گفتنش مشکل است؛ اما می‌توانم بگویم که شروع به داستان نویسی برای من ادامه همان علاقه‌ام به مطالعه بوده است. آن سال‌های پر تب و تاب حکومت دکتر مصدق و رونق روزنامه‌ها و مجله‌ها، آزادی مطبوعات و دموکراسی بی‌نظیری که در اثر مبارزه مردم به وجود آمده بود، همه‌ی این‌ها در من و هم‌سالان من، تحرک، امید و تکاپوی عجیبی پدید آورده بود. معلم‌های ادبیات ما، موضوع‌های زنده و پر جذبه‌ای برای زنگ انشا می‌دادند و ما با شوق و ذوق هر چه دلمان می‌خواست می‌نوشتیم. رقابت در خواندن، رقابت در نوشتن و رقابت در کسب بینش اجتماعی و سیاسی، این‌ها همه در رشد فکری ما در نهایت، در عشق و علاقه‌ی ما به ادبیات موثر بود.

در سال‌هایی که در روستاهای گیلان غرب معلم بودم با فضای عجیب‌تری آشنا شدم و وقتی فقر و ستمی که به مردم آن‌جا می‌شد دیدم، نتوانستم آن‌ها را نادیده بگیرم و همین باعث شد که در همان سال‌ها داستان نویسی را با نوشتن برای کودکان آغاز کنم. پس از آن نیز که برای ادامه‌ی تحصیل به دانشگاه تهران آمدم، بیش از پیش علاقه‌مند سعدی، حافظ و تاریخ بیهقی شدم. در طول این مدت سعی کردم بیشتر کتاب بخوانم. در تهران و دانشگاه، محیط وسیع‌تری پیدا کردم. به داستان نویسی به شکلی جدی پرداختم، سال ۴۸ هم وقتی که مرگ صمد بهرنگی پیش آمد، مرگ او من را وادار کرد که راهش را ادامه دهم.»



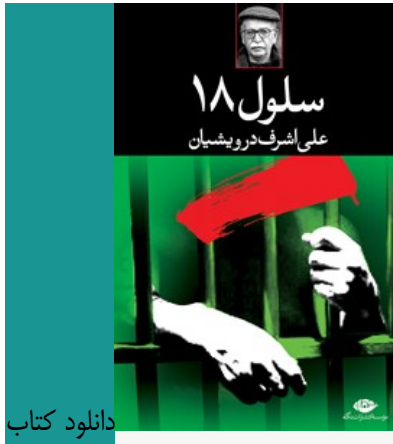
«از این ولایت» مجموعه ۱۱ داستان کوتاه از علی اشرف درویشیان است. مانند سایر آثار درویشیان، این مجموعه هم قصه فقر و فلاکت مردم این سرزمین است. قصه اول این مجموعه قصه نیازعلی ندارد است. پسری که روزگار سختی می‌گذراند. «از این ولایت» مجموعه‌ای است که ما را به قلب تاریخ ایران در دهه ۵۰ می‌برد. زندگی مردم روستایی، سختی حمل و نقل، جهل و ناآگاهی مردم و کار کودکان همه آن چیزهایی است که در «از این ولایت» می‌توان خواند. درویشیان مانند یک شاهد عینی داستان‌هایش را روایت می‌کند. برای همین است که عده‌ای بر او خورده می‌گیرند که تخیل و حس شاعرانه‌ای در داستان‌هایش وجود ندارد. اما همین عینیت و تجسم واقعی دردهاست که کارهای او را خواندنی و ارزشمند می‌کند.



«از ندارد تا دارا» برگزیده‌ای شامل ۳۷ داستان کوتاه از **علی اشرف درویشیان** است که از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۷۳ نوشته شده‌اند. اولین داستان این مجموعه «ندارد» از مجموعه «از این ولایت» انتخاب شده و «دارا» آخرین داستان است که در هیچ مجموعه‌ای به چاپ نرسیده است. خمیرمایه اساسی این داستان‌ها، وقایع زندگی انسانی‌هایی از اقشار روستایی تنگ‌دست است. موضوع داستان‌های واقعی درویشیان، واقعیت اعماق اجتماع بوده و نویسنده اسم قهرمانان داستان را بدل کرده و در قالبی ادبی مطرح ساخته است. بسیاری از داستان‌های این مجموعه به زبان انگلیسی، فرانسوی، روسی، آلمانی، عربی، کردی، ارمنی و نروژی ترجمه شده‌اند.



«آبشوران»؛ مجموعه‌ای از دوازده داستان کوتاه است. آبشوران یا به زبان محلی آشورا(ناشوورا) یکی از محله‌های قدیمی واقع در بافت قدیمی کرمانشاه است. این مجموعه نخستین بار در سال ۱۳۵۳ منتشر شد. محور داستان‌ها دو، سه کودک هشت ساله به نام‌های اکبر، عباس، اصغر و... اند که اتفاق‌هایی برای آن‌ها در محله آبشوران رخ می‌دهد... البته آبشوران نیز گاه در این کتاب خود تبدیل به شخصیتی شده است که محل بازی بچه‌هاست. گاهی که باران می‌نشیند مهربان می‌شود و گاه نیز چون ماموران به هر سوراخ سنبه‌ای سرک می‌کشد. درویشیان برخی از آثار خود هم‌چون آبشوران را پیش از انقلاب با نام مستعار «لطیف تلخستانی» منتشر می‌کرد.



«سلول ۱۸» داستان مبارزه است، مبارزه مردم با ظلم و زور رژیم پهلوی و دیکتاتوری محمدرضا شاه. درویشیان در این کتاب، زندگی خانواده‌ای را باز می‌گوید که به اسارت درمی‌آیند. قهرمان داستان پسر بزرگ خانواده به‌نام کمال است که درگیر مبارزه مسلحانه شده. شبی ماموران ساواک، به خانه‌ی آن‌ها هجوم می‌آورند و همه اعضای خانواده را با خود به کمپته ضد خراب‌کاری می‌برند تا زیر شکنجه مکان اختفای کمال را لو بدهند ...

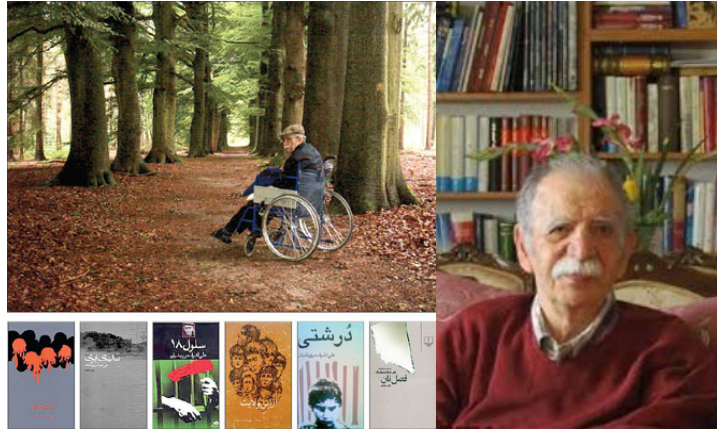


«داستان‌های محبوب من»، منتخب ادبیات داستانی ایران، به کوشش علی اشرف درویشیان و رضا خندان مهابادی

شیوه نگارش درویشیان ساده و بی‌تکلف است؛ نه فقط در آثاری که برای کودکان و نوجوانان نوشته است، بلکه حتی در داستان‌های بزرگسالان و رمانش نیز چنین ویژه‌گی دیده می‌شود. وی به‌نظر می‌رسد از هرگونه تکنیک و اشکال روایت مدرن دوری می‌کند. شاید مهم‌ترین دلیل این رویکرد را بتوان در نوع مخاطبانی که به‌عنوان جامعه هدف در نظر گرفته جست‌وجو کرد. او از دل جامعه‌ای فقرزده برخاسته و برای آنان می‌نوشت از این‌رو بیش‌تر درصدد تحلیلی از واقعیت بود نه خلق ادبیاتی که صرفاً به قصد لذت بردن از جهانی فانتزی به‌وجود آمده است. چنین نگرشی البته با توجه به نظریات سیاسی و اجتماعی رایج در آن زمان و نوعی تعهد اجتماعی که گاه به‌صورت شعارهای سیاسی جلوه می‌کرد چندان عجیب نیست از این‌رو برای ارزیابی منصفانه آثار درویشیان باید آثارش را در ظرف زمان و مکان خلق آن‌ها سنجید.

جهل و اختلاف طبقاتی که به‌صورت فقر جلوه‌گر می‌شوند مضامین بسیاری از داستان‌های او را تشکیل می‌دهند از این نظر آثار درویشیان هم از نظر شیوه روایت و هم از نظر جهان‌بینی شباهت زیادی به آثار صمد بهرنگی دارد و این البته از سر اتفاق نیست. بهرنگی در آن سال‌ها با توجه به مرگ زودهنگامش، الگوی بسیاری از نویسندگان جوان قرار گرفت که مبارزه علیه ظلم را از راه رخنه کردن در قلب کودکان و نوجوانان پی می‌گرفتند. بی‌جهت نیست که نخستین نوشته چاپ شده درویشیان نیز در رثای صمد بود. علاوه بر این علاقه شخصی، نقاط مشترکی نیز در زندگی آن‌ها یافت می‌شود؛ هر دو در خانواده‌های فقیر بالیده و از این مهم‌تر معلمی در روستا را تجربه کرده بودند.

همین عوامل موجب شد که هر دو به کارگران و اقشار محروم جامعه اهمیت بیش‌تری بدهند و بیش‌تر درصدد ارائه تصویری دقیق و واقع‌گرایانه از فقر و تبیین ریشه‌های ستم باشند در حالی که تمام تلاش حکومت وقت، ارائه تصویری شسته و رفته از کشوری در گذر از دروازه تمدن رو به دنیای مدرن بود. درونمایه داستان‌های درویشیان تنها از سر تعهد اجتماعی نبود، بلکه حاصل تجربه زیستی او نیز محسوب می‌شود. داستان‌های او از دل خانه به دوشی‌های او و خانواده‌اش و اجاره‌نشینی در محله‌های فقیرنشین نشأت گرفته است شاید به‌همین خاطر باشد که در «سال‌های ابری» آن همه از خانه‌کشی و کرایه‌نشینی نوشته است.



علی اشرف در وقایع مهم و بزرگ و تاثیرگذار اجتماعی هم به عنوان یک روشنفکر فعال و شجاع اندیشه‌هایش را بی‌پروا اعلام کرده است و بی‌دلهره از فرجامی که ممکن بوده او را آزار دهد، در راستای آگاهی و روشنایی بخشیدن به مخاطب تلاش‌هایی ماندگار از خود نشان داده است.

وی از جمله در برگزاری و تشکیل و به انجام رسیدن دوره‌هایی از فعالیت جدید «کانون نویسندگان ایران»، «زلزله بم» و «قتل‌های زنجیره‌ای»؛ آن‌چنان تلاش‌های جسورانه‌ای داشت تا خطوط قرمز و ... هم پیش رفت. وی روشنفکری متعهد و دل‌سوز تهی‌ستان بود.

او دهه‌ها در محافل روشنفکری ادبی و فرهنگی برای ادبیات داستانی و فرهنگ، نظراتی راه‌گشا و موثر ارائه داده است. هرگز نام نیک او از یاد و خاطر هیچ شهروند آگاه ایرانی کم‌رنگ نخواهد شد.

علی اشرف درویشیان، نویسنده‌ای است که در ژانرهای مختلف ادبیات داستانی قلم زده، با نگاهی به آثار منتشرشده ایشان می‌توان آثارش را در قالب‌های رمان، داستان کوتاه، ترجمه و آثاری برای کودکان و نوجوانان تقسیم‌بندی نمود. این نویسنده پرکار، در مقطعی از حیات نوشتاری‌اش با نگارش و آفرینش و انتشار آثاری برای مخاطبان کودک و نوجوان، تلاشی در راستای تجربه این بخش از ادبیات از خود نشان داد، ولی هرگز آن را ادامه نداد.

تاریخ ادبیات معاصر، علی اشرف درویشیان را به عنوان نویسنده‌ای پرکار و ثابت قدم بر افکار و اندیشه‌هایش در ادبیات بزرگسال می‌شناسد و آثاری که در همین راستا نوشته و منتشر کرده، نشانی روشن از این تلاش پی‌گیر و باشکوه بوده است. اما این نویسنده شریف، در کنار خلق آثار برای مخاطبان بزرگسال از پردازش به ادبیات کودک و نوجوان هم غافل نبوده و آثار را برای این مخاطبان نوشته و منتشر کرده است.

علی اشرف درویشیان درباره شروع داستان نویسی اش می گوید:

«خودم هم نمی دانم که واقعاً چگونه شروع کردم.

آیا شما اولین نفسی را که کشیده‌اید به یاد دارید؟ می بینید که گفتنش مشکل است؛ اما می توانم بگویم که شروع به داستان نویسی برای من ادامه همان علاقه‌ام به مطالعه بوده است.

آن سال‌ها پر تب و تاب حکومت دکتر مصدق و رونق روزنامه‌ها و مجله‌ها، آزادی مطبوعات و دموکراسی بی نظیری که در اثر مبارزه مردم به وجود آمده بود، همه این‌ها در من و همسالان من، تحرک، امید و تکاپوی عجیبی پدید آورده بود. معلم‌های ادبیات ما، موضوع‌های زنده و پر جذبه‌ای برای زنگ انشا می دادند و ما با شوق و ذوق هر چه دل‌مان می خواست می نوشتیم.

رقابت در خواندن، رقابت در نوشتن و رقابت در کسب بینش اجتماعی و سیاسی، این‌ها همه در رشد فکری ما در نهایت، در عشق و علاقه ما به ادبیات مؤثر بود.»

«در سال‌هایی که در روستاهای گیلان غرب معلم بودم با فضای عجیب‌تری آشنا شدم و وقتی فقر و ستمی که به مردم آنجا می شد دیدم، نتوانستم آنها را نادیده بگیرم و همین باعث شد که در همان سال‌ها داستان نویسی را با نوشتن برای کودکان آغاز کنم. پس از آن نیز برای ادامه تحصیل به دانشگاه تهران آمدم.

در دوران دانشگاه بیش از پیش علاقه‌مند سعدی، حافظ و تاریخ بیهقی شدم و در طول این مدت سعی کردم بیش‌تر از پیش کتاب بخوانم.

در تهران و دانشگاه محیط وسیع‌تری پیدا کردم و به داستان نویسی به‌شکلی جدی پرداختم، سال ۴۸ هم وقتی که مرگ «صمد بهرنگی» پیش آمد، مرگ او من را وادار کرد که راه او را ادامه دهم.»

علی اشرف درویشیان درباره نوشتن اولین داستانش نیز گفته است:

«نخستین داستانم را که هیچ وقت منتشر نشد در زندان کرمانشاه نوشتم.

در سال ۱۳۵۲ اولین مجموعه داستانم را به‌عنوان آبشوران چاپ کردم و در ادامه هم کتاب‌های دیگری منتشر کردم، هم‌چنین مجموعه داستان «داستان‌های تازه داغ» را هم چند سال پیش در شهر کلن آلمان چاپ کردم.»

رمان:

- درویشیان، علی اشرف، سال‌های ابری (۴ ج)، چاپ اول: تهران، اسپرک، ۱۳۷۰.
- درویشیان، علی اشرف، سلول ۱۸، تهران: نگاه، ۱۳۵۸.
- درویشیان، علی اشرف، سلول ۱۸، تهران: آتنا، ۱۳۸۱.
- درویشیان، علی اشرف، سلول ۱۸، برلین: نشر گردون، چاپ اول ناشر، ۱۳۷۸.

مجموعه داستان:

- درویشیان، علی اشرف، از این ولایت، تهران: صدای معاصر، ۱۳۵۲؛ شبگیر، ۱۳۵۲.
- درویشیان، علی اشرف، از این ولایت، تهران: نشر چشمه، چاپ بیست و هشتم: ۱۳۹۱.
- درویشیان، علی اشرف، از ندارد تا دارا، تهران: نشر سه‌سند - نشر آرزان، ۱۳۷۵؛ اشاره، چاپ پنجم: ۱۳۸۹.
- لطیف تلخستانی (درویشیان، علی اشرف)، آبشوران، تهران: شبگیر، ۱۳۵۴.
- لطیف تلخستانی (درویشیان، علی اشرف)، آبشوران، تهران: جاویدان، ۱۳۵۵.
- درویشیان، علی اشرف، آبشوران (دوازده قصه پیوسته): (متن کامل)، تهران: یارمحمد، ۱۳۵۸.
- درویشیان، علی اشرف، آبشوران، تهران: کاروان، ۱۳۸۳.
- درویشیان، علی اشرف، آبشوران، تهران: چشمه، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۹۰.
- درویشیان، علی اشرف، درشتی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۲.
- درویشیان، علی اشرف، درشتی (ویراست ۲)، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۷؛ چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۵.
- درویشیان، علی اشرف، شب آستن است. سوئد: کتاب ارزان، ۱۹۹۸.
- درویشیان، علی اشرف، همراه آهنگ‌های بابام، چاپ اول: تهران، شبا‌هنگ، ۱۳۵۳.
- درویشیان، علی اشرف، همراه آهنگ‌های بابام، چاپ دوازدهم: تبریز، خنیا، ۱۳۶۹.
- درویشیان، علی اشرف، همراه آهنگ‌های بابام، چاپ هفدهم: تهران، چشمه، ۱۳۸۸.
- درویشیان، علی اشرف، فصل نان، تهران: شبا‌هنگ، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷).
- درویشیان، علی اشرف، فصل نان، تهران: کاروان، ۱۳۸۳.
- درویشیان، علی اشرف، فصل نان، چاپ هجدهم: تهران، چشمه، ۱۳۹۱.

درویشیان، علی اشرف، چهار کتاب: (از این ولایت، آبشوران، فصل نان، همراه آهنگ‌های بابام)، تویسرکان: نشر تاخ، ۱۳۷۸.

درویشیان، علی اشرف، داستان‌های تازه داغ، تهران: چشمه، ۱۳۸۳.

درویشیان، علی اشرف، داستان‌های تازه داغ، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

ترجمه:

درویشیان، علی اشرف (گردآوری و ترجمه)، داستان‌های کوتاه از نویسندگان معاصر کرد، تهران: چشمه، ۱۳۸۴.

ادبیات کودکان و نوجوانان:

درویشیان، علی اشرف، روزنامه دیواری مدرسه ما، تهران: شبگیر، ۱۳۵۷.

درویشیان، علی اشرف، کی برمی‌گرددی داداش جان؟، کرمانشاه: یارمحمد، ۱۳۵۷.

درویشیان، علی اشرف، آتش در کتابخانه بچه‌ها، تهران: نوباه - یارمحمد، ۱۳۵۸.

درویشیان، علی اشرف، گل طلا و کلاش قرمز، تهران: شبگیر، ۱۳۵۷.

درویشیان، علی اشرف، ابر سیاه هزار چشم، تهران: شبگیر، ۱۳۵۷.

درویشیان، علی اشرف، رنگینه: قصه برای کودکان، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۵۳.

درویشیان، علی اشرف، قصه‌های آن سال‌ها: (ابر سیاه هزار چشم، گل طلا و کلاش قرمز)، تهران: چشمه-کتاب و نوشته، ۱۳۸۴.

درویشیان، علی اشرف (گردآورنده)، کتاب کودکان و نوجوانان، تهران: نوباه، ۱۳۵۹.

آثار دیگر:

درویشیان، علی اشرف (گردآورنده)، کتاب بیستون، تهران: شباهنگ، ۱۳۵۷.

درویشیان، علی اشرف، چون و چرا (مقاله، نقد، گفت‌وگو، سخنرانی)، تهران: اشاره، ۱۳۸۱.

درویشیان، علی اشرف، چون و چرا (مقاله، نقد، گفت‌وگو، سخنرانی)، تهران: مروارید، ۱۳۸۸.

درویشیان، علی اشرف و (خندان مهابادی، رضا) ، (گزینش، نقد و بررسی) داستان های محبوب من (۷ ج)، تهران: چشمه، ۱۳۸۰.

درویشیان، علی اشرف و (خندان مهابادی، رضا) دانه و پیمانہ: مجموعه نقد و بررسی رمان و داستان کوتاه، تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۰.

درویشیان، علی اشرف و (خندان مهابادی، رضا) فرهنگ افسانه‌های ایرانی (فرهنگ افسانه‌های مردم ایران)، تهران: آنزان، ۱۳۷۷.

درویشیان، علی اشرف و (خندان مهابادی، رضا) فرهنگ افسانه‌های مردم ایران (۱۹ ج)، تهران: کتاب و فرهنگ، ۱۳۷۸.
درویشیان، علی اشرف، گفت‌وگو با قهرمانیان، صفر، خاطرات صفرخان (سی و دو سال مقاومت در زندان‌های شاه)، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸؛ چاپ هفتم: ۱۳۹۰.

درویشیان، علی اشرف (گردآورنده)، افسانه‌ها و متل‌های کردی: قصه‌ها و متل‌ها، نمایش‌ها و بازی‌های عامیانه ایرانی (۲ ج در یک مجلد)، تهران: نشر چشمه، چاپ پنجم: ۱۳۸۶.

درویشیان، علی اشرف (گردآورنده)، جنگ به‌روایت بچه‌ها: (قصه، شعر، مقاله، تحقیق، نقد و بررسی؛ معرفی کتاب، تهران، بی تا، بی نا).

درویشیان، علی اشرف، فرهنگ کُردی کرمانشاهی: کردی - فارسی، تهران: نشر سپهر، ۱۳۷۵ و نشر آنزان، ۱۳۸۲.
درویشیان، علی اشرف، مقالات، تهران: شباهنگ، ۱۳۵۷.

درویشیان، علی اشرف، نامه کانون نویسندگان ایران: ویژه احمد شاملو (به کوشش علی اشرف درویشیان)؛ با همکاری کمیسیون فرهنگی (کانون نویسندگان ایران)، تهران: آگاه، ۱۳۸۱.

درویشیان، علی اشرف، صمد جاودانه شد. (بی‌جا) سازمان چاپ و نشر کتاب، انتشارات توپ، ۱۳۵۲. تهران: شباهنگ، چاپ چهارم: ۱۳۵۶.

درویشیان، علی اشرف (گردآوری)، یادمان صمد بهرنگی، تهران: کتاب و فرهنگ، ۱۳۷۹.

آثار منتشر نشده:

عقاید و رسوم مردم کرمانشاه (پژوهش)

جوایز و افتخارات علی اشرف درویشیان

در دهمین دوره جایزه ادبی هوشنگ گلشیری، از علی اشرف درویشیان، داستان‌نویس پیش‌کسوت ایران و از اعضای کانون نویسندگان ایران برای «تعهد بی‌چون و چرا به آزادی بیان و در امان نگاه داشتن قلم از دست‌برد قدرت» و «تصویر صادقانه‌ای که از گذر دردناک جامعه‌ای روستایی به جامعه‌ای شهری به دست داده»، تقدیر به عمل آمد.

سازمان دیده‌بان حقوق بشر در سال ۲۰۰۷ علی اشرف درویشیان را به عنوان یکی از ۷ نویسنده ایرانی معرفی کرد که جایزه حقوق بشر هلمن - همت به آن‌ها تعلق می‌گیرد.

این جایزه در سطح جهان به نویسندگانی اعطا می‌شود که تحت آزار و اذیت سیاسی قرار گرفته‌اند.

هفدهمین دوره جشنواره فرهنگی «گلاویژ» در کردستان عراق، در آذرماه ۱۳۹۲ خورشیدی جایزه نخست خود، جایزه هردی را به درویشیان اهدا کرد.

درویشیان و آموزگاری

درویشیان با توجه به شناختی نسبی که در ابتدای فعالیت‌های آموزشی‌اش در مدارس، ارتباطی صمیمی و نزدیک با کودکان و نوجوانانی داشته که ساعت‌ها و روزها و ماه‌ها با آن‌ها در ارتباط و از مباحث مربوط به نوع زندگی آنان با خبر بوده است.

درویشیان سال‌های ابتدایی عمرش را به عنوان آموزگار در روستاهای گیلان غرب و روستاهای اطراف کرمانشاه گذرانده و بدون شک «صمد وار» برای آنان مشق عشق و آزادگی و عزت‌مند و مبارزه در دفترهای شان نوشته است.

درویشیان تجربه آموزگاری‌اش را در داستان‌ها و آثارش نشان داده و شخصیت‌های کوچک و بزرگ، اصلی و فرعی داستان‌هایش را هم از میان همین گروه‌های سنی انتخاب کرده و آنان را همان‌گونه که بوده‌اند در داستان‌هایش نشان داده و با عناصر داستانی همراه نموده است و بهترین شنونده و مخاطب آثارش هم بوده‌اند.

سبک نگارش درویشیان در داستان «رئال» و «رئال سنتی» است و حضور کودکان و نوجوانان به عنوان شخصیت‌های آثار داستانی‌اش بر مبنای واقعیت شکل گرفته‌اند، نه بر اساس تخیل و وهم. درویشیان، گرسنگی و فقر و درد و رنج دانش‌آموزانش را در داستان‌هایش به شفافیت و روشنایی تصویر کرده است.

«من مدرسه را دوست دارم. وقتی تابستان می‌شود دلهره می‌گیرم. بابام می‌پرسد:

«کی مدرسه تعطیل می‌شود؟»

«یک امتحان دیگر مانده» وقتی آن امتحان را مدهم بابا مرا با خود به دکان می‌برد.

از ص ۶ و ۵ همراه آهنگ‌های بابام (داستان همراه آهنگ‌های بابام).

«مگر نمی‌روی سرکار برارکم؟ مگر نمی‌خواهی سال آینده به مدرسه بروی؟ پول اسم نویسی می‌خواهی پول کتاب و کاغذ می‌خواهی، پول کفش و لباس بلند شو دردت به عمرم یالا برار نازارم. چرا بر نمی‌خیزی؟» ص ۳۳، فصل نان (داستان یک روز).

و این چنین مدرسه و دانش‌آموزان را با اندیشه‌های داستانی‌اش همراه می‌کند. دستمایه قراردادن شخصیت‌های کودک و نوجوان در آثار درویشیان میسر نوشتار او را به سمت و سوی خاطره‌نویسی و استفاده از حوادث و جریان و اتفاق‌های ریزو درشتی که در زندگی فردی و خانوادگی درویشیان رخ داده سوق می‌دهد.

«حسن عابدینی» در کتاب وزین «صد سال داستان نویسی ایران» ج ۱ ص ۵۴۶ درباره درویشیان چنین می‌نویسد:

«... نویسنده موضوع داستان‌هایش را هنگام آموزگاری در ده تجربه و احساس کرده و زندگی فاجعه مردم غرب کشور را با نثری روان به شکلی صحیح و گزارشی توصیف می‌کند. درویشیان ضمن توجه به بیکاری و نداری مردان و صبوری زنان به تاثیر فقر و بیماری و جهل بر کودکان توجه ویژه نشان می‌دهد.»

با بررسی آثار منتشر شده درویشیان، می‌توان نتیجه گرفت که پردازش به ادبیات کودک و نوجوان هدف اصلی و نهایی او نبوده است. البته او هرگز در آثارش، از اهمیت نقش و جایگاه این قشر از جامعه بی‌توجه نبوده و در بسیاری از آثارش (آبشوران، فصل نان و همراه آهنگ‌های بابام) کودکان و نوجوانان حضوری پر رنگ و موثر دارند.

درویشیان، در کتاب‌های «آبشوران»، «فصل نان» و «همراه آهنگ‌های بابام»: «... دوران کودکی سخت و دل‌خراش را توصیف می‌کند بی‌آن‌که بتواند خواننده را به پهنه‌های بزرگی از زندگی ببرد و با مردمان و مکان‌های گوناگون آشنا کند.» (صد سال داستان نویسی در ایران ج ۲ ص ۵۴۷)

درویشیان برای مخاطبان کودک و نوجوان، خوراک فکری و اندیشه‌ای می‌سازد و آن‌ها را در قالب کتاب‌هایی در سطح و قطع و اندازه‌هایی مشخص؛ منتشر می‌کند.

علی‌اشرف در گفت‌وگو با ماه نامه ادبی پروین (شماره ۵ و ۶ - تیر و مردادماه ۱۳۸۱ - ص ۱۱) می‌گوید: (شش داستان برای کودکان و نوجوانان دارم که غیر مجاز اعلام شده‌اند).

درویشیان در این آثار هرگز از اندیشه‌های محور و اصولی که بر آن‌ها پای‌بند بوده و زندان کشیده و زجر دیده غافل نبوده و آن‌ها را به زبانی ساده‌تر و متناسب با دنیای مخاطب نوشته و بیان کرده است:

«باغ خاموش بود نه آوازی، نه رقصی و نه هیاهویی از زندگی مثل این که در آن باغ همه مرده بودند. فقط گاه‌گاهی صدای گریه‌ای از گوشه و کنار به گوش می‌رسید...» (ابر سیاه هزار چشم - ص ۴)

و یا:

«آن شب از خانه رنگینه و از لانه پرندگان بانگ شادی و سرور به گوش می‌رسید و شاه مرادخان در قلعه‌اش سبیل‌هایش را از ناراحتی می‌جوید و نمی‌دانست از چه کسی انتقام بگیرد.» (رنگینه - ص ۲۷)

درویشیان نویسنده‌ای مبارز و معترض فریادها و اعتراض‌هایش را علیه حکومت وقت در داستان‌هایی که برای کودکان و نوجوانان نوشته در هاله‌هایی از رمز و پنهان و نماد و سمبل نشان داده است: (باغ، تاریکی، گل آفتابگردان، خروس، کفتار، آسمان، خورشید، کرم ابریشم، آهو، ابرسیاه، بلبل و...) نمادهایی‌اند که در کتاب «ابرسیاه هزار چشم» مفاهیم و معانی مشخص و گویایی دارند و درویشیان با به کارگیری این نمادها در سطر سطر داستان اندیشه‌هایش را به مخاطب انتقال داده است:

«... اما بعضی از رفقای زرنگ تو قبل از این که خفه‌شان کنند، زود با هوشیاری زندان را سوراخ می‌کند و بیرون می‌پرند و در صحراهای آزاد پرواز می‌کنند. کرم ابریشم تا این را شنید دست از کار کشید...» (ابر سیاه هزار چشم - ص ۹)

و نمونه‌های دیگر...

درویشیان در آفرینش اثر برای کودکان و نوجوانان مفاهیم و اندیشه‌هایش را مستقیم و شفاف و به دور از به کارگیری ظراف‌های ادبی به‌طور مستقیم و شعاری بیان می‌کند:

«... زندگی ما و بچه‌هایمان به خورشید بسته است ... اگر خورشید نباشد آب‌ها بخار می‌شوند و به آسمان نمی‌روند و باران نمی‌بارد... برای آزادی خورشید باید فداکاری کنیم باید جمع بشویم و مبارزه کنیم. ضمناً در این راه عده‌ای از بین خواهد رفت ولی اگر خورشید نباشد، همه ما از بین خواهیم رفت...» (ابر سیاه هزار چشم - ص ۱۱)

در مجموعه داستان‌های: «آبشوران»، «فصل نان» و «همراه آهنگ‌های بابام» شخصیت‌های اصلی را کودکان و نوجوانانی قرار داده که «خود نویسنده» است و از این راه به حضور و نقش کودکان و نوجوانان پرداخته است. درویشیان آثارش برای کودکان و نوجوانان را در دهه پنجاه منتشر کرد و سال‌های بعد به نگارش، تصحیح و انتشار آثارش برای بزرگسالان پرداخت.

درویشیان نوشتن برای کودکان، را کنار می‌گذارد و به انجام فعالیت‌های اجتماعی و نگارش داستان و رمان در سال‌های بعد، به انجام امور مربوط به «کانون نویسندگان ایران» به عنوان دبیر و عضو شورای مرکزی و تصمیم‌گیری، مشغول می‌شود.

«... ما می‌خواهیم شما با همان کلمات ساده خودتان و با همان نگاهی که به طبیعت می‌کنید با همان برداشتی که از زندگی دارید. برای ما بنویسید. در وصف شب و ماه و کوه هزاران توصیف وجود دارد و این بسته به نگاه دقیق و ذهنی کنجکاو شماست که با کدام توصیف و تشبیه تازه و بکر قصه و شعر خود را بیارید.» (کتاب کودکان و نوجوانان جلد ۸، مقدمه)

علی اشرف درویشیان، با هدف کشف استعدادها و پتانسیل‌های ادبی کودکان و نوجوانان در ارائه راهنمایی‌های مقدر و نیز تقویت انگیزه و اشتیاق کودکان و نوجوانان با انتشار آثارشان در قالب کتاب؛ تلاش‌هایی ارج‌مند در این راستا از خودشان داده.

«مجموعه آثار کودکان و نوجوانان» در قالب‌های: قصه، شعر، مقاله، نقد و بررسی را تا ۱۱ شماره در دهه ی پنجاه منتشر نمود... این آثار، بیش‌تر رنگ و بویی احساسی و شعاری دارد و دغدغه‌هایی که همراه در دنیا و ذهنی درویشیان جاری بوده، در آثار بچه‌ها قابل رصد کردن است:

«... گفتم مگر در این ده آب نیست؟ گفت چرا خیلی هم زیاد ولی نه برای من و تو و این دوستان مان بلکه برای آن‌ها یک شاخه اش را به طرفی برد و چند درخت را به من نشان داد و گفت: آن‌ها، درختان صفدرخان را ببین! چه برگ‌ها و میوه‌هایی دارند...» (کتاب کودکان و نوجوانان، ج ۸ - ص ۳۶ اثر: عباسعلی یوسفی کلاس سوم راهنمایی کرمانشاه) یا:

«خدا آدم خودخواه و پول دوست را دوست ندارد. زیرا یک مرد در کوچه ما خانه‌ای داشت. شکم گنده‌ای هم داشت همیشه از خودش تعریف می‌کرد... (همان. ص ۵۶)

یا:

«... ما می‌خوانیم. ما می‌رویم. ما می‌رزمیم / ما شعر آزادی می‌خوانیم / می‌جنگیم با دشمن / می‌رزمیم در راه خلق / ما شعر آزادی می‌خوانیم /...» (همان - ص ۸۰)

درویشیان به آثار و اندیشه‌های خام و ضعیف ساختار بچه‌ها بی‌تفاوت نیست و به آن‌ها احترام می‌گذارد و گاهی هم در مقدمه‌هایی که در این جُنگ‌ها می‌نویسد، راهنمایی‌هایی هم ارائه می‌دهد:

«... با فحش و بد و بیراه به فلان فرد قصه مسائل پیچیده زندگی ما حل نمی‌شود. باید فردی را که در داستان درباره‌اش می‌نویسید بار بیان کارها و انگیزه اعمالش به ما معرفی کنید نه با پیش‌داوری‌های خودتان. خیلی خلاصه و ساده بنویسید و زیاد در قید توصیف‌های دور از ذهن و غیر منطقی نباشید. از افرادی بنویسید که آن را خوب می‌شناسید...» مقدمه (کتاب کودکان و نوجوانان ج ۸).

دکتر «مهدی حجوی» نویسنده و پژوهش‌گر در (مقاله‌ای در سایت کتابخانه آموزشی رشد) درویشیان را به‌عنوان نویسنده کودک در میان جامعه فرهنگی معرفی می‌کند.

درویشیان، نویسنده‌ای رنج و دردکشیده‌ای است که کودکی‌هایش در رنج و فقر و دست‌تنگی و محرومیت گذشته. رمان باشکوه (سال‌های ابری) اش در بهار ۱۳۷۰ منتشر شد که اتوبیوگرافی اوست. جلد اول آن «توصیفی از دوران کودکی است.» (صد سال داستان‌نویسی در ایران؛ ج ۳ و ۴ ص ۱۰۲۱)

اما باور «شهرام اقبال‌زاده» پژوهش‌گر و ویراستار کودک و نوجوان، اتفاقاً اهل استان کرمانشاه نیز هست، چیز دیگری است:

منابع:

- ۱- صدسال داستان‌نویسی ایران (جلدهای ۱ تا ۴)، میرعبادینی، حسن. چاپ چهارم، ۱۳۸۶ نشر چشمه.
- ۲- سال‌های ابری، درویشیان، علی اشرف. چاپ سوم، ۱۳۷۶ نشر چشمه.
- ۳- کتاب کودکان و نوجوانان ۸، درویشیان، علی اشرف. (گردآورنده) چاپ اول، ۱۳۵۹ نشر نوباوه.
- ۴- همراه آهنگ‌های بابام، علی اشرف درویشیان. چاپ اول (نشر خنیا) ۱۳۹۶ **مهر و آبان ۹۴**.

علی اشرف درویشیان، از همان اولین گام‌های آغاز به کار نویسندگی، نشان داد که نویسنده‌ای بی‌طرف نیست. او در کنار مردم و از مردم بود. پرداختن به زندگی مملو از رنج و محرومیت مردم کوچه و خیابان، و بیان غم و شادی آنان، دست‌مایه اصلی نوشته‌های او بود. او به‌عنوان یک نویسنده آگاه و مبارز، نمی‌توانست نسبت به آنچه در پیرامونش می‌گذرد بی‌تفاوت باشد.

منبع الهام و قهرمانان داستان‌های او، همان مردم ساده و بی‌پیرایه زحمت‌کشی بودند، که او در رنج و غم و شادی‌شان شریک بود، با آنان نفس می‌کشید و ضربان نبضش با طپش قلب آن‌ها تنظیم می‌شد. او خود یکی از آن‌ها بود.

علی اشرف درویشیان یکی از اعضاء فعال و موثر کانون نویسندگان ایران، و نیز یکی از امضاءکنندگان نامه معروف «ما نویسنده‌ایم» بود که در تاریخ پرافت و خیز کانون نویسندگان ایران ماندگار خواهد بود.

علی اشرف درویشیان که سال‌های پایانی عمرش را به‌دلیل سکتة مغزی در بستر بیماری می‌گذراند، با همت، بزرگواری و وفاداری بی‌نظیر و ستودنی همسر گرانمایه‌اش شهناز خانم، توانست به بسیاری از سختی‌ها و دشواری‌های زندگی در چنین شرایطی غلبه کند.

و سرانجام، این نویسنده مبارز، محقق، پژوهش‌گر آزاداندیش و آموزگار شریف و مهربان مردم ما، روز چهارم آبان ۱۳۹۶، چشم بر جهان فروبست.

او نام بزرگ و ماندگار خود را پاکیزه نگاه داشت و از هرگونه آلودگی‌ها دوری جست و به همین دلایل در دل بسیاری از انسان‌های صادق و مبارزه و مقاوم، آن‌چنان جای گرفته که به هیچ‌وجه او را فراموش نخواهند کرد!

علی اشرف درویشیان، تنها نویسنده‌ای تاریخی و مربوط به گذشته نیست، بلکه خاطره‌ای است زنده و ماندگار در ذهن تمام کسانی که با کتاب‌های او زندگی کرده‌اند؛ کودکانی که با روایت‌های او بزرگ شده‌اند و چنان تصویری از او و داستان‌هایش، بر ذهن‌شان حک شده که هیچ غباری را یارای نشستن روی آن تصاویر نیست. همین کودکان دیروز و

امروز در فردایی روشن و در جامعه آینده آزاد و برابر و عادلانه ایران، کتاب‌های درویشیان را در تمامی مدارس و دانشگاه‌های کشور تدریس خواهند کرد و به زبان‌ها معتبر جهان ترجمه خواهند کرد.

علی اشرف درویشیان تا پایان زندگی، به عهدی که با مردم خویش بسته بود وفادار ماند و در این راه با ناملایمات بسیاری نیز روبه‌رو گشت.

آثار این نویسنده بزرگ؛ به‌زبان‌های فرانسه، آلمانی، انگلیسی، عربی، کردی، ترکی، ارمنی، روسی، سوئدی، نروژی و به زبان فنلاندی ترجمه شده است.



بیوگرافی رضا خندان (مهبادی)

رضا خندان (مهبادی)، متولد ۱۹۶۱ در مهباد اردستان است. دو-سه ساله بود که خانواده‌اش به جنوب تهران، شهرری، نقل مکان کرد. پدرش بنا بود و برای کار به تهران رفت. دیپلم متوسطه را که گرفت، دانشگاه‌های ایران برای «انقلاب فرهنگی» تعطیل شد. اما خندان سال‌ها بعد به دانشگاه رفت و روان‌شناسی خواند. کار ادبی را خیلی زود، وقتی هنوز محصل دبیرستان بود، آغاز کرد. «بچه‌های محل»، اولین مجموعه داستانش، در تابستان ۱۳۵۷، هنگامی که هفده سال داشت منتشر شد. استقبال از این کتاب بسیار خوب بود؛ طوری که در دو سال‌ونیم نزدیک به صد هزار نسخه از آن منتشر شد.

در پاییز همان سال، کتاب دوم او با عنوان «از کوزه همان برون تراود که در اوست»، نقد و بررسی داستان‌های قدسی قاضی نور، چاپ شد.

در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ دو - سه شماره جنگ ادبی ویژه کودکان با نام «جنگ رازی» منتشر کرد. تا این‌جا آثار او در حوزه ادبیات کودک است.

رضا خندان در سال ۱۳۶۰، بازداشت شد و به ناچار از فعالیت ادبی کناره گرفت. اما در یکی دو سال پایانی آن دهه، همراه با علی‌اشرف درویشیان تدوین مجموعه عظیم «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» را آغاز کرد. این مجموعه پس از سال‌ها کار در نوزده جلد منتشر شد.

خندان از اوایل دهه ۷۰ در مجلات مستقل و معتبر مقالات خود را که بیش‌تر نقد داستان بوده‌اند، چاپ کرده است. «داستان‌های محبوب من»، مجموعه‌ای است از داستان‌های کوتاه منتخب و نقد و بررسی آن‌ها که از ۱۳۸۰ تاکنون هفت جلد آن منتشر شده است. این کتاب کار مشترک دیگری است از درویشیان و خندان. در این مجموعه، داستان‌ها به انتخاب درویشیان است و نقد و بررسی از خندان.

«انفرادیه‌ها» نام مجموعه داستانی است که خندان در سال ۱۳۹۱، بر اساس تجربه‌اش از سلول انفرادی نوشت. اما هنوز به‌صورت کتاب منتشر نشده است.

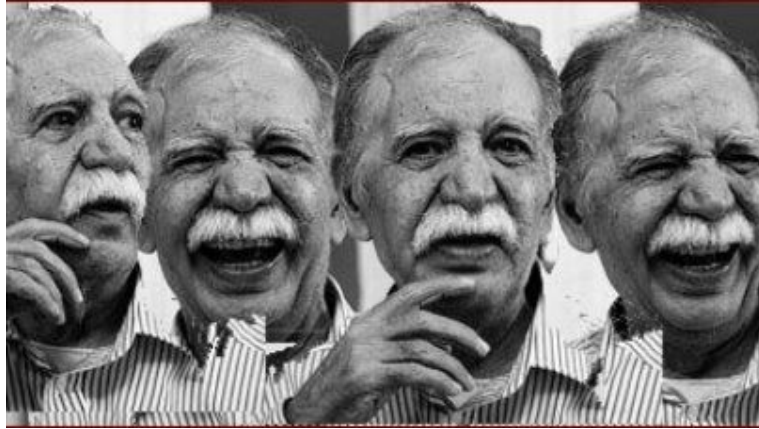
«دانه و پیمان» بخشی از نقدهای منتشر شده خندان و درویشیان است که طی سالیان در نشریات گوناگون چاپ شده بود. این کتاب در تابستان ۱۳۹۳ منتشر شد.

خندان در ۱۳۷۷، به عضویت کانون نویسندگان ایران درآمد که نهادی ضد سانسور و مدافع آزادی بیان و حقوق نویسندگان است. رضا بارها به عضویت هیات دبیران کانون انتخاب شد و هم‌اکنون نیز عضو هیات دبیران است. در سال ۱۳۸۸، به سبب فعالیت در عرصه حقوق کودکان بازداشت شد و در دوران بازجویی عضویت در هیئت دبیران کانون نیز به اتهام‌هایش افزوده شد.

در سال ۱۳۹۴، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای او و دو عضو دیگر کانون، کیوان باژن و بکتاش آبتین، به سبب فعالیت در کانون پرونده‌ای گشود که فعلاً مراحل دادرسی را طی می‌کند. خندان اکنون ساکن جنوب تهران است.

برگرفته از کتاب: «به‌های آزادی»، گفت‌وگوی بهرام رحمانی با رضا خندان (مهابادی)

علی‌اشرف درویشیان: «من سر سفره خون نمی‌نشینم»!



علی اشرف درویشیان، نویسنده جسور سوسیالیست و عضو کانون نویسندگان ایران، روز پنج‌شنبه ۴ آبان ۱۳۹۶ برابر با ۲۶ اکتبر ۲۰۱۷، در سن ۷۶ سالگی بر اثر بیماری درگذشته است. شهناز داراییان، شریک زندگی و رفیق همیشه همراهش، علت درگذشت درویشیان را نارسایی ریوی اعلام کرد.

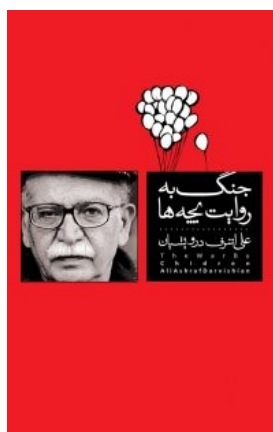
خبرنگاران رسانه در ایران، برای گفتگو به دیدار درویشیان رفته بودند در مقدمه گفت‌وگو با وی، این سطور را نوشته بودند:

همسرش اولین شخصی است که درویشیان هنگام شروع گفت‌وگویی گرم و دوستانه، از او سخن می‌گوید. درویشیان بسیار قدردان محبت و پرستاری اوست. در چشمانش اشک حلقه می‌زند و می‌گوید: «مدتی که در زندان بودم، تنها ملاقات‌کننده‌ام او بود.» او سه بار زندانی شده که دفعه سوم به یازده سال محکوم شد اما با انقلاب مردم در سال ۵۷ آزاد شد.



دورانی که برخی نویسندگان و گرایش‌های سیاسی در داخل و خارج کشور، شیفته محمد خاتمی، این سید خندان رییس‌جمهور وقت حکومت اسلامی ایران شده بودند و از به کار بردن واژه «اصلاح‌طلبی» آب از لب و لوجه‌شان سرازیر می‌شد درویشیان در جواب به دعوتی که برای شرکت در مراسم فرهنگی دولتی از وی به عمل آمده بود؛ با انتشار نامه سرگشاده‌ای، چنین جواب داده بود: دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی بود و مهاجرانی هم وزیر فرهنگ دولت او. مهاجرانی دعوت عمومی فرستاده بود برای همه نویسندگان که به کیش بروند برای سمینار... ادبیات ایران... خیلی‌ها رفتند...»

اما صدای درویشیان خیلی بلندتر از همه در جامعه ایران و ایرانیان خارج کشور طنین انداز شد: «من سر سفره خون نمی‌نشینم.»



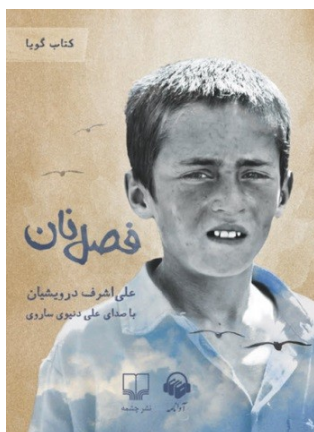
دوره‌ای که هم‌زمان وزارت امنیت و اطلاعات حکومت اسلامی ایران، برای زهر گرفتن از نویسندگان و نیروهای مخالف خود، تلاش کرده بود اتوبوس نویسندگان و هنرمندانی که راهی ارمنستان بودند تا در جشنواره فرهنگی و هنری این کشور شرکت کنند به دره بیان‌دازد شکست خورد؛ مختاری، پوینده، مجید شریف، فروهرها و... را به قتل رساندند و قبل از آن نیز زال‌زاده، حاجی‌زاده و فرزند ده ساله وی و همچنین تعداد بی‌شماری از نویسندگان را ترور کرده بودند و این ترورها از دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و وزیر اطلاعات او فلاحیان آغاز شده بود، نویسندگانی چون درویشیان و... از این مهلکه جان سالم بدر بردند و کلیه فشارهای امنیتی شدید و تهدید را به جان خریدند اما سرافراز و سربلند و محکم ایستادند تا این که در تاریخ ماندگار شد.

درویشیان، هم‌چنین درباره خود می‌گفت: «چریک مسلح نبودم، همواره چریک فرهنگی بوده‌ام.»

داستان‌های درویشیان در واقع روایتی صادقانه و واقع‌بینانه از گذر دردناک جامعه روستایی به جامعه شهری است. جامعه‌ای روستایی که ناشناخته بوده و با داستان‌های وی تصویری واضح از زندگی پنهان و دورمانده آن‌ها نمایان شده است

درویشیان در یک گفت‌وگویی، خودش چنین معرفی کرده است: «من در خانواده‌ای که منشا روستایی داشتند متولد شدم. پدرم و عموهام روستایی بودند. بعد از دانشسرای مقدماتی در کرمانشاه طبق تعهدی که داده بودم ناچار ۵ سال در روستاهای غرب کرمانشاه معلم شدم. آشنایی من با بچه‌های آن دیار برایم معلوم شد که فقر وحشتناکی بر آن جامعه حکم فرماست. پس زندگی آن بچه‌ها را تصویر کردم تا مردم ایران و حتی مردم جهان بدانند که در گوشه‌ای از این دنیا چه کسانی با چه مشکلاتی زندگی می‌کنند و این به هر حال روش کار من برای آثار بعدی‌ام شد».

علی‌اشرف درویشیان، متولد ۳ شهریور سال ۱۳۲۰، در شهر کرمانشاه است. مادر بزرگش زنی دنیا دیده و با تجربه و سرد و گرم چشیده بود. در گفتن افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه مهارت عجیبی داشت.



درویشیان بسیاری از افسانه‌های او را در کتاب افسانه‌ها و متل‌های کردی آورده است. او درباره قصه‌های کودکی اش می‌گوید: «در زندگی پای قصه‌های خیلی از قصه‌گویان نشست‌ام، اما مادربزرگم از همه ی آن‌ها بهتر بود و به آن‌چه می‌گفت آگاهی کافی داشت. افسانه را با آب و تاب و با سود جستن از متل‌ها و اصطلاحات محلی بیان می‌کرد. آن‌ها را با مسائل روز و نکته‌های مورد علاقه ما می‌آمیخت، آرام و بی‌شتاب قصه می‌گفت و عقیده داشت که گفتن متل در روز سبب کسالت و خستگی می‌شود، بنابراین همیشه شب‌ها و به‌ویژه پیش از خواب برای ما قصه می‌گفت. پدرم هم قصه‌گوی خوبی بود، اما نه به اندازه مادربزرگم. او کم سواد بود و برای ما اشعار حافظ و باباطاهر را می‌خواند. نخستین کتاب

داستانی که به خانه‌ی ما آمد، «امیرارسلان نامدار» بود که من در ۹ سالگی در شب‌های زمستان برای خانواده می‌خواندم.» درویشیان در سال ۱۳۳۷، پس از گذراندن دوره‌ی دانشسرای مقدماتی کرمانشاه، ۸ سال در روستاهای گیلان غرب و شاه‌آباد غرب آموزگار بود. در سال ۱۳۴۵ در دانشگاه تهران در رشته ادبیات فارسی و سپس تا کارشناسی ارشد روان‌شناسی تربیتی درس خواند و هم‌زمان در دانشسرای عالی تهران تا رشته مشاوره و راهنمای تحصیلی پیش رفت. از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ به سبب نوشتن کتاب «از این ولایت» و فعالیت‌های سیاسی ۳ بار دستگیر و ممنوع‌القول شد. درویشیان در کتاب‌هایش زندگی کودکان فرودست و مقاومت و تلاش پیوسته آن‌ها را در زندگی نشان می‌دهد.

به‌گفته خودش: «هدفم این بوده است که خود باوری را در آن‌ها نیرو ببخشم. از طرفی با نشان دادن زندگی روزمره این کودکان خواسته‌ام توجه آن‌ها را به زندگی سخت و توان‌فرسایشان جلب کنم و با نشان دادن تضاد بین تنگ‌دستان و ثروتمندان آن‌ها را به مبارزه‌ی جدی با بیداد و ستم فرا بخوانم.»

درویشیان شش سال به‌خاطر انتشار کتاب‌هایش در زندان بود. مجموعه «فصل نان» و قصه «رنگینه» را در زندان نوشت و توسط همسرش به خارج از زندان فرستاد. درویشیان و هم‌بندانش در زندان درباره ادبیات کودکان و نوجوانان و به ویژه آثار صمد بهرنگی تا جایی که امکان داشت، بحث و گفت‌وگو می‌کردند. او از این دوره چنین یاد می‌کند: «در آن دوره کتاب‌هایی که حکومت وقت را زیر ضربه می‌بردند و برای مردم روشنگری می‌کردند سانسور و جمع‌آوری می‌شدند. نویسندگان را دستگیر می‌کردند و به زندان می‌انداختند و کتاب‌های آن‌ها را که در شمارگان بالا منتشر می‌شدند، خمیر می‌کردند.»

درویشیان عضو سرشناس و قدیمی کانون نویسندگان ایران بود و در دهه ۵۰ برای نگارش کتاب «از این ولایت» چند بار دستگیر و ممنوع‌القول شد. در پی آن از دانشگاه اخراج و از معلمی نیز منفصل شد.

علی‌اشرف درویشیان در داستان‌های خود به مردم تحت ستم، فقیر و کودکان کار و رنج می‌پردازد و زندگی آنان را تصویر می‌کند. داستان‌های او بیانگر ناملايمات انسان‌های محروم و ستم‌دیده و رد عین حال مقاوم و مبارز است.

علی‌اشرف درویشیان درباره تاثیر زندگی روستائیان در شکل‌گیری این آثار گفته است:

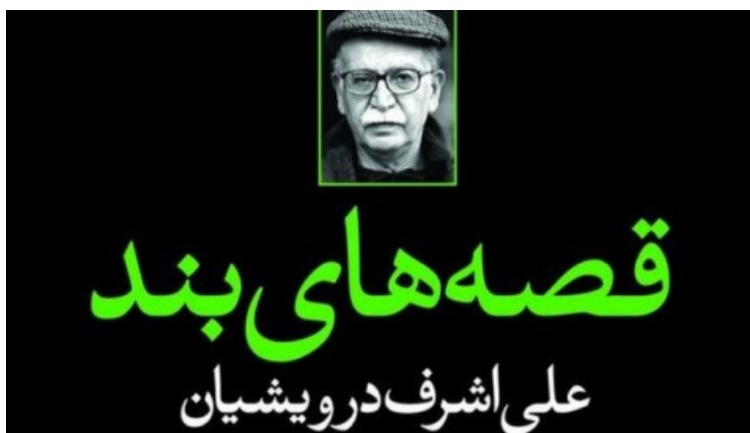
«برای آموزگاری به گیلان غرب، یکی از بخش‌های شاه‌آباد غرب (اکنون اسلام‌آباد) رفتم. گیلان غرب قصبه‌ای بود و مردم آن‌جا فقیر بودند، نادر بودند و خان‌های قلدر و پول‌دار بر آن‌ها مسلط بودند. داستان‌های کوتاه «از این ولایت» اغلب مربوط به حال و هوای گیلان غرب است. مردم مهربان و خوب در آن‌جا زندگی می‌کردند. بچه‌های پا برهنه و بی‌چیز به کلاس می‌آمدند و خیلی‌ها هم نمی‌توانستند به مدرسه بیایند. کار می‌کردند.»

علی اشرف درویشیان در تهران، با نویسندگان آن دوران آشنا شد: «آل احمد من و چند شاگرد دیگر را به خانه خودش دعوت می کرد، آن جا بیش تر درباره ادبیات، تعهد و نویسنده های بزرگ دنیا برای من حرف می زد.»

هم چنین با صمد بهرنگی، نویسنده ایرانی که دو سال از درویشیان بزرگ تر و مثل او معلم بود، در خانه جلال آل احمد آشنا شد: «صمد هم مثل من آدم خجالتی بود، هر دو هم عاشق آل احمد و دانشور بودیم.»

بهرنگی با فعالیت های اجتماعی و ادبی اش تأثیری عمیق بر درویشیان گذاشت: «مرگ او من را وادار کرد که راه او را ادامه دهم.»

او کتاب هایی را درباره بهرنگی نوشت، اما میل به داستان نویسی پیش از آن وجود داشت: «خودم هم نمی دانم که واقعا چگونه شروع کردم. آیا شما اولین نفسی را که کشیده اید به یاد دارید؟»



درویشیان سلولش را در زندان به اتاقی برای نوشتن تبدیل کرده بود

علی اشرف درویشیان در سال های پس از انقلاب گرچه به زندان نیفتاد، اما دست از اعتراض، به ویژه اعتراض به سانسور نشست و در گفتگوها و مقالات متعدد، سانسور و مهم تر از آن خودسانسوری را جدی ترین آسیب ادبیات ایران می دانست.

در دوره های مختلف، وزارت ارشاد مانع چاپ برخی از آثار او شد: «شما خیال کردید کتاب های مرا سانسور کنید می آیند کتاب های شما را می خوانند؟ نه، ملتی که به سانسور عادت کند نه کتاب شما را می خواند، نه کتاب من را.»

حتی در سال ۱۳۹۰، کتاب های درویشیان از غرفه های نمایشگاه بین المللی کتاب تهران جمع آوری شد و هم چنین این نویسنده به ناچار برخی از آثار خود را خارج از ایران منتشر کرد.

وی درباره نوشتن اولین داستانش نیز گفته است:

«نخستین داستانم را که هیچ وقت منتشر نشد در زندان کرمانشاه نوشتم. در سال ۱۳۵۲، اولین مجموعه داستانم را به‌عنوان آبشوران چاپ کردم و در ادامه هم کتاب‌های دیگری منتشر کردم، هم‌چنین مجموعه داستان «داستان‌های تازه داغ» را هم چند سال پیش در شهر کلن آلمان چاپ کردم.»

درویشیان، هم‌چنین درباره تاثیر سانسور در آثار ادبی در سال‌های بعد از انقلاب در ایران گفته است:

«هنر باید بر حسب میزان سودمندی آن مورد نقد و بررسی قرار بگیرد و نه با معیارهای زیبایی‌شناسی صرف. آن زیبایی که در واقعیت هست، فراتر از زیبایی هنری است. سانسور عاملی بازدارنده در خلاقیت هنری است و تا زمانی که سانسور باشد نویسنده و هنرمند نمی‌تواند زندگی را همه‌جانبه و با همه ابعادش تصور کند. ادبیات امروز ما جهانی نخواهد شد مگر آن‌که نویسنده بتواند آزادانه افکار و نظریاتش را بیان کند. اندیشه و قلم باید آزاد باشد. این یکی از اساسی‌ترین بندهای منشور کانون نویسندگان ایران است. تا زمانی که نویسندگان به دادگاه‌ها احضار می‌شوند، امید به پیشرفت نیست و نویسنده هم‌چنان بیهوده به دور خود می‌چرخد و دستش به جایی نمی‌رسد.»

وی هم‌چنین در مجموعه شش جلدی «داستان‌های محبوب من» با همکاری رضا خندان به جمع‌آوری داستان‌های کوتاه نویسندگان جوان پرداخت. درویشیان درباره این کتاب گفته بود: «کوشیده‌ام بیش‌تر داستان‌ها از نویسندگان نسل جوان باشد و نیز نویسندگانی که نوشته‌هایشان این سال‌ها با توطئه سکوت روبه‌رو بوده است. به هر جهت این‌ها داستان‌هایی است که به دلم نشست و هنوز هم برای ایجاد تحرک و انگیزش در خودم، آن‌ها را بارها و بارها می‌خوانم، می‌خوانم تا بیش‌تر کار کنم و رابطه‌ام را با زندگی از دست ندهم.»

آثار پژوهشی نظیر افسانه‌ها و مثل‌های کردی، واژه‌نامه گویش کرمانشاهی و مجموعه ۲۰ جلدی فرهنگ افسانه‌ای ایران، با همکاری رضا خندان عضو فعال کانون نویسندگان ایران نیز از جمله فعالیت‌های این نویسنده متولد کرمانشاه است.

«داستان‌های محبوب من» منتخبی از داستان‌های کوتاهی‌ست که در فاصله بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۸۰ توسط نویسندگان ایرانی پدید آمده است. رضا خندان مهابادی و علی اشرف درویشیان، از اعضای کانون نویسندگان ایران این منتخبات را گرد آورده‌اند و بر هر داستان نیز درآمد و نقدی نگاشته‌اند.



«داستان‌های محبوب من»، منتخب ادبیات داستانی ایران، به کوشش علی‌اشرف درویشیان و رضا خندان مهابادی

علی‌اشرف درویشیان روشنفکر سوسیالیستی و مبارزی بود که پیش از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ نوشته‌های خود را با نام لطیف تلخستانی منتشر می‌کرد.

از او دو رمان سال‌های ابری و سلول ۱۸ و مجموعه داستان‌های از این ولایت، از ندارد تا دارا، آبشوران، درشتی، شب آبستن است، همراه آهنگ‌های بابام، فصل نان، داستان‌های تازه داغ منتشر شد. از درویشیان در زمینه ادبیات کودک و نوجوان نیز کتاب‌های روزنامه دیواری مدرسه، کی برمی‌گرددی داداش جان؟، آتش در کتابخانه بچه‌ها، قصه‌های آن سال‌ها، گل طلا و کلاش قرمز، ابر سیاه هزار چشم، رنگینه: قصه برای کودکان منتشر شد.

درویشیان همچنین فرهنگ کردی کرمانشاهی: کردی - فارسی، صمد جاودانه شد، افسانه‌ها و متل‌های کردی، فرهنگ افسانه‌های مردم ایران در ۱۹ جلد، داستان‌های محبوب من در ۷ جلد را عرضه کرد و دو اثر دیگر او به نام‌های عقاید و رسوم مردم کرمانشاه و رمان همیشه مادر منتشر نشدند.

از این نویسنده پرکار و فعال در دهمین دوره جایزه ادبی هوشنگ گلشیری برای «تعهد بی‌چون و چرا به آزادی بیان و در امان نگاه داشتن قلم از دست‌برد قدرت» و «تصویر صادقانه‌ای که از گذر دردناک جامعه‌ای روستایی به جامعه‌ای شهری به دست داده» تقدیر شده است.

سازمان دیدبان حقوق بشر در سال ۲۰۰۷ علی‌اشرف درویشیان را به عنوان یکی از ۷ نویسنده ایرانی معرفی کرد که جایزه حقوق بشر هلمن-همت به آن‌ها تعلق می‌گیرد. این جایزه در سطح جهان به نویسندگانی اعطا می‌شود که تحت آزار و اذیت سیاسی قرار گرفته‌اند.

البته نویسندگانی چون درویشیان، جوایز بی‌شما و ماندگار خود را نه از دست نهادهای مصلحت‌طلب، بلکه هاز سوی هزاران هزار خوانندگان گرفته است. یک شاخه گل آن کودک کار به درویشان، از گرفتن جوایزه نوبل ادبی با ارزش‌تر بوده است!

بی‌تردید علی‌اشرف درویشیان، بخش بزرگی از فرهنگ معاصر امروز جامعه ماست. ایشان نه تنها دردها و رنج‌های مردم را به تصویر درآورده‌اند، بلکه تا حدودی نیز راه برآورده‌شدن آرزوهای ناممکن را نیز روشن کرده‌اند. هر چند که شخصیت‌های داستان‌های وی، با درد و رنج به دنیا آمده و با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند اما با عزت و افتخار و سربلند زندگی می‌کنند و بزرگ می‌شوند.

او از زبان مردمی می‌نویسد که از جنس نوشته هایش هستند. از کلیشه‌پردازی‌ها و پیچیدگی‌های ملال‌آور به‌شدت دور است. نویسنده‌ای شجاع و آگاه و روشنگر است که برای تحقق آرمان‌هایش از هیچ کوششی فروگذاری نکرده است. درویشان، افق و چشم‌انداز فکری خود را از همان سال‌های انتخاب کرد و فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشت اما هرگز اندیشه‌هایش را چپ و راست نکرد و در همین راه بی‌حد و حصر آزادی بیان و قلم و اندیشه حرکت کرد و همه فشارها، تهدیدها، سختی‌ها را تحمل کرد و هرگز از پا نیفتاد.

او نام بزرگ و ماندگار خود را پاکیزه نگاه داشت و از هرگونه آلودگی‌ها دوری جست و به همی دلایل در دل بسیاری از انسان‌های صادق و مبارزه و مقاوم، آن‌چنان جای گرفته که به هیچ‌وجه او را فراموش نخواهند کرد! وی در برگزاری و تشکیل و به سرانجام رسیدن دوره‌هایی از فعالیت جدید «کانون نویسندگان ایران»، «زلزله بیم»، «قتل‌های زنجیره‌ای» و همچنین تاکنون انواع و اقسام فشارهای امنیتی که به کانون و اعضای هیئت دبیران آن وارد شده، آن‌چنان تلاش‌های جسورانه‌ای داشته به‌طوری که بارها خطوط قرمز و ... را رد شده است. او ده‌های طولانی، همواره در محافل روشنفکری ادبی و فرهنگی، نظراتی راه‌گشا و موثر ارائه داده است و با بی‌پروایی تمام حرف دلش را زده است. او نویسنده‌ای نبود که خود را سانسور کند و یا پیشاپیش ملاحظه سانسور آثارش توسط سانسورچیان حکومتی شود. در یک کلام، درویشیان روشنفکری متعهد و دل‌سوز و صادق بود.

علی‌اشرف درویشیان، تنها نویسنده‌ای تاریخی و مربوط به گذشته نیست، بلکه خاطره‌ای است زنده و ماندگار در ذهن تمام کسانی که با کتاب‌های او زندگی کرده‌اند؛ کودکانی که با روایت‌های او بزرگ شده‌اند و چنان تصویری از او و داستان‌هایش، بر ذهن‌شان حک شده که هیچ غباری را یارای نشستن روی آن تصاویر نیست. همین کودکان دیروز و امروز در فردایی روشن و در جامعه آینده آزاد و برابر و عادلانه ایران، کتاب‌های درویشیان را در تمامی مدارس و

دانشگاه‌های کشور تدریس خواهند کرد و به زبان‌ها معتبر جهان ترجمه خواهند کرد. پس علی اشرف ما نمرده است و

همیشه با ماست!

شنبه ۲۸ اکتبر ۲۰۱۷

متن سخنرانی بهرام رحمانی در مراسم بزرگداشت علی اشرف درویشیان

از درگذشت زنده‌یاد علی اشرف درویشیان، نویسنده محبوب و سرشناس و عضو برجسته کانون نویسندگان ایران یک سال می‌گذرد.

کانون نویسندگان ایران در تبعید، دهم نوامبر ۲۰۱۷، بزرگداشت علی اشرف درویشیان را در استکهلم برگزار کرده بود. متن زیر سخنرانی بهرام رحمانی در این مراسم است که تاکنون منتشر نشده و اکنون در سال‌گرد درگذشت وی منتشر می‌گردد.

کانون نویسندگان ایران، به تاریخ پنج‌شنبه ۳ آبان ۱۳۹۷-۲۵ اکتبر ۲۰۱۸، با انتشار بیانیه‌ای جلوگیری از برگزاری مراسم سال‌گرد درگذشت علی اشرف درویشیان را محکوم کرده است.*



دوستان عزیز من هم به نوبه خودم به همه شما خوش آمد می‌گویم.

همان‌طور که رفقا عباس سماکار و رضا خندان مهابادی (از طریق اسکایپ) گفتند تهدید و ارباب و سال‌های طولانی زندان‌های شاه نتوانست از بالندگی قلم و افکار علی‌اشرف جلوگیری کند. به‌همین دلیل، بسیاری از جوانان انقلابی که وارد تحولات خیره‌کننده انقلاب ۱۳۵۷ شدند بیش از همه تحت تاثیر نویسندگانی چون صمد بهرنگی، سعید سلطانپور، خسرو گل‌سرخ، احمد شاملو، درویشیان و... بودند. به‌نظر بسیاری از هم‌دوره‌های او، آثار درویشیان و نویسندگانی هم‌چون او بود که در انقلاب ۱۳۵۷، مردم را به اعتراض بر علیه هرگونه تبعیض، ظلم و استبداد حکومت پهلوی دعوت کردند. انقلابی که آخرین انقلاب کلاسیک جهان با شعار «نان، مسکن، آزادی» بود اما به‌شدت سرکوب شد.

هنوز از تب تند انقلاب خبری نبود، هنوز بزرگ‌ترین چالش ساواک علیه نویسندگان و شعرا و فعالین سیاسی چپ بود و آزادی بیان و مبارزه با سانسور دغدغه اصلی بسیاری از آن‌هایی بود که می‌نوشتند و می‌خواستند این نوشتن آزادانه باشد. مهرماه ۵۶ در ده شب نفس‌گیر بحث‌هایی مطرح شد که همان دغدغه‌های همیشگی نویسنده ایرانی است. سخنان نویسندگان در این ده شب علیه سانسور و اختناق به‌ویژه شعر و سخن سعید سلطانپور سبب شد که دانشجویان دست به تظاهرات بزنند. بنابراین، کانون نویسندگان ایران، همراه با جنبش‌های اجتماعی، در سرنگونی حکومت پهلوی سهم به‌سزایی داشت.

حکومت تازه به‌قدرت رسیده اسلامی، شدیداً به دستاوردهای انقلاب ۵۷ حمله کرد. سرکوب جنبش زنان، حمله به کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و سیستان و بلوچستان، حمله به رسانه‌ها و تهدید سازمان‌ها و احزاب سیاسی، خود را به جامعه تحمیل کرد.

در همان روزها، گروه‌های حزب‌اللهی در حمله به سازمان‌ها و احزاب و رسانه‌ها، به دفتر کانون نویسندگان نیز یورش آوردند و با تخریب آن، اسنادش را بردند. سعید سلطانپور از اعضای فعال سرشناس کانون نویسندگان و شاعر انقلابی و کمونیست که چند ماه قبل از وقایع سال شصت دستگیر شده بود اما روز سی و یکم خرداد به‌همراه تعدادی از اعضای پیکار و مجاهدین اعدام شد. از آن روزها تاکنون این اختناق و سانسور و سرکوب و ترور و اعدام حکومت اسلامی هم‌چنان ادامه دارد. در این ده‌ها تعدادی از نویسندگان از جمله اعضای کانون نویسندگان ایران و یا فعالین سیاسی توسط وزارت اطلاعات حکومت اسلامی ایران در داخل و خارج کشور ترور شدند و ده‌ها هزار انسان نیز به‌دست جوخه‌های مرگ سپرده شدند.

با آغاز دوره جدید فعالیت کانون نویسندگان و تشکیل جمع مشورتی برای تهیه منشور کانون، نویسندگانی چون سیمین بهبهانی، گلشیری، روشنگ داریوش، سپانلو، مختاری، پوینده، غفار حسینی، منصور کوشان که اکنون هیچ کدام در قید

حیات نیستند و یا نویسندگانی که در قید حیات هستند هم‌چون محمد خلیلی، محمد محمدعلی، رضا براهنی و اکبر معصوم بیگی پای ثابت نشست‌های جمع مشورتی بودند.

درویشیان، شاملو و چند تن از اعضای کانون، همواره با گرایش راست کانون کشمکش داشتند. گرایشی که فکر می‌کرد چراغ کانون نویسندگان را وزیر ارشاد دولت خاتمی، مهاجرانی روشن کند. در همین دوره است که دولت خاتمی برای خنثی کردن گرایش رادیکال و مستقل کانون نویسندگان، با فرستادن دعوت‌نامه رسمی به نویسندگان و هنرمندان، تلاش می‌کند یک کنفرانس فرهنگی در جزیره کیش برگزار کند. در حالی که بسیاری از هنرمندان و نویسندگان در آن دوره راهی سمینار فرهنگی دولتی شدند ناگهان صدای درویشیان مانند یک بمب ساعتی در جامعه ایران طنین‌انداز شد: «من سر سفره خونین نمی‌نشینم!» درویشان نیز یکی از نویسندگان دعوتی به این سمینار دولتی بود. پیش‌تر شاملو هم گفته بود اگر قرار باشد چرا کانون را دولت روشن کند بهتر است تا ابد خاموش بماند.

اما با وجود حملات مداوم شب‌پرستان برای خاموش کردن چراغ کانون نویسندگان، درویشان و هم‌فکرانش این چراغ را همواره روشن نگاه داشته‌اند.

سال ۱۳۷۷، درویشیان بلافاصله بعد از قتل‌های زنجیره‌ای که کانون نویسندگان ایران دو عضو سازمان‌گر و اصلی خود، محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده را از دست داده بود به‌عنوان دبیر کانون انتخاب شد. دوره‌ای که برای اعضای کانون نویسندگان ایران، دوره کابوس و وحشت و نگرانی بود.

دو دوره بعد، سال‌های ۷۸ و ۷۹ هم دبیر کانون بود. بنا به اساسنامه کانون نمی‌توانست بیش از دو سال دبیر باشد. سال ۸۰، انتخابات هیئت دبیران کانون با دخالت وزارت اطلاعات متوقف شد. هفت سال بعد کانون نویسندگان یک انتخابات مکاتبه‌ای برگزار کرد که در آن باز هم درویشیان به دبیری انتخاب شد. این یک چهره علی اشرف در کانون نویسندگان ایران است.

چهره دیگر او، موضع‌گیری‌های شفاف طبقاتی، یعنی از موضع محرومان، ستم‌دیدگان، استثمارشدگان و کودکان درد و رنج و کار بر علیه کلیت حکومت اسلامی بود. چرا که وی هنر را برای هنر نمی‌خواست از این‌رو، وی هنر را در خدمت تغییر جامعه به نفع ستم‌دیدگان و برقراری آزادی و برابری و عدالت اجتماعی می‌دانست.

علی اشرف درویشیان، در اوج تبلیغات جناح «اصلاح‌طلب» حکومت اسلامی در دوره کاندیداتوری محمد خاتمی، در یکی از سخنرانی‌هایش گفته است:

«از آنجا که مسئله انتخابات اخیر مسئله‌ای است که همه ما دوست داریم در باره‌اش صحبت کنیم، من بخش اول صحبت‌م را به این موضوع اختصاص خواهم داد و در پایان به پرسش‌های شما پاسخ خواهم گفت. نگرانی اهل قلم البته در رابطه با انتخاب ریاست جمهوری جدید حتما زیاد است. زیرا ما با سانسور مداوم در این ۲۷ سال مواجه هستیم و می‌خواهیم ببینیم که چه شرایطی پیش خواهد آمد. آیا دوره‌هایی مثل دوره‌های میر سلیم تکرار خواهد شد یا نه؟ من از همان اوائل، این انتخابات را تحریم کردم. به‌خاطر این که حس می‌کردم کسانی که موافق هستند با این انتخابات و برای آن تبلیغ می‌کنند که مردم شرکت کنند، ماهیت اصلی رژیم جمهوری اسلامی ایران را نمی‌شناسند. من این‌طور فکر می‌کنم. زیرا با گذشت این ۲۷ سال کم و بیش باید برای ما روشن شده باشد که آمدن و رفتن چهره‌ها و به‌خصوص رییس‌جمهور هیچ تفاوتی در سیاست اصلی این حکومت پیش نخواهد آورد. رییس‌جمهور در این سیستم کاره‌ای نیست. گو این که خودشان هم اعتراف کردند که یک تدارک‌اتچی هستند. خوب پس ما به چه مناسبت پای صندوقی برویم که در نهایت تبلیغی برای نظام خواهد بود. آن‌ها همه آرای مردم را، رای به تداوم نظام می‌دانند. من به هیچ‌وجه نمی‌خواهم به این نظام رای بدهم.»

دلایل وی برای این تحریم نیز بسیار روشن و شفاف و صریح بود. علی‌اشرف می‌گفت:

- ۱- آیا ما احزاب آزادی داریم در این مملکت که کاندیداهای خود را آزادانه انتخاب کنند و مردم از بین این کاندیداها بتوانند آن کسی را که می‌خواهند انتخاب کنند؟
- ۲- از آنجا که شورای نگهبان از بین ۱۰۱۴ نفر، ۷ نفر را خودش به دل‌خواه انتخاب کرده، بعد می‌گوید شما بیائید و به این هفت نفر رای بدهید، من با این مسئله مخالفم و در چنین انتخاباتی شرکت نکردم.
- ۳- در سیستمی که زن‌ها هیچ جایگاهی ندارند و یک خانم نمی‌تواند خود را کاندیدای ریاست جمهوری کند، یعنی آن‌ها عملاً می‌گویند که زن‌ها قدرت اداره یک مسئولیت را ندارند. این یعنی توهین به زن‌ها. من تعجب می‌کردم، و در جلسه‌ای که خیلی از خانم‌ها هم تشریف داشتند گفتم که در حالی که به شما توهین می‌شود باز هم پای این صندوق‌های رای می‌روید که این توهین‌ها را تثبیت بکنید.
- ۴- نبودن مطبوعات آزاد که از آن طریق کاندیداها بتوانند برای خودشان تبلیغ بکنند و برنامه‌های خودشان را ارایه بدهند. در ایران مطبوعات مستقل وجود ندارد. مطبوعات وابسته به همان سیستمی است که اداره انتخابات را در دست

دارد. در دسترس نبودن رسانه‌های عمومی که کاندیداها بتوانند برنامه‌های خود را اعلام کنند یکی دیگر از این مسائل است.

این چند مورد که مطرح کردم و مسائل دیگر، باعث شد که من به خصوص این انتخاباتی را، که از یکی دو ماه پس از انتخاب دور اول ریاست جمهوری خاتمی برنامه‌ریزی شده بود، که جبران شکست ناطق نوری را در مقابل خاتمی به نحوی تلافی کنند و حتا به قول چند نفر شکست خورده دوره اخیر انتخابات ریاست جمهوری، که اعتراف کردند که برای این انتخابات پول خرج شده بود و این انتخابات کاملا مخدوش بود، تحریم کنم.

علی‌اشرف، همواره بر علیه سانسور حکومتی با جسارت سخن گفته است. وی در یک گفتگویی درباره سانسور چنین موضع گرفته است: «برای نمونه از کتاب سال‌های ابری من بنا شد بیش‌تر از هفتصد صفحه را حذف کنند، یعنی بیش از یک جلد آن را. بعدها مبارزه مردم همه این مسائل را بی‌اثر کرد. گذشته از این، از احمدی‌نژاد ما رییس‌جمهوری خیلی حزب‌الهی‌تر و به اصطلاح خودشان معتقدتر هم داشتیم و او رجایی بود. بیش‌تر از این چه می‌خواهند بکنند. من فکر نمی‌کنم تغییرات اساسی ایجاد شود جز ادامه همان سیاست‌های پیشین. حالا ممکن است در یک مقطعی یک مقداری راجع به لباس و مسائل دیگر کارهایی بکنند، اما این موجی که آمده به خصوص در میان جوانان برگشت‌ناپذیر است و نمی‌شود دیگر آن فجایع سال‌ها ۶۰ و ۶۷ و آن کابوس‌ها و آن اعدام‌ها و آن سرکوب‌ها را تکرار کرد...»

در بیست و چهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، در اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ برابر با مه ۲۰۱۱، مجید حمیدزاده مدیر اداره کتاب وزارت ارشاد اسلامی، گفت: «دلیل جمع‌آوری کتاب‌ها از نمایشگاه را عدم رعایت «تمامیت ارضی و امنیت ملی» عنوان کرد و افزود: هر اثری که به این حوزه لطمه وارد کند از سطح نمایشگاه جمع‌آوری خواهد شد.

بیش‌تر کتاب‌های جمع‌آوری شده در حوزه ادبیات داستانی بوده‌اند. برای نمونه کتاب «افسانه‌های کردی»، «امنیت ملی حکومت اسلامی ایران» را به خطر انداخته و به این دلیل از نمایشگاه جمع‌آوری شد. این پرسش پیش می‌آید چگونه است که صدها سال این افسانه‌ها سینه به سینه و نسل به نسل منتقل شده و مردم نواحی گوناگون کردستان از آن بهره‌مند شده‌اند؛ اما در همه این سده‌ها «تمامیت ارضی به خاطر این افسانه‌ها به خطر نیفتاده»؛ پس چگونه است که امروزه این افسانه‌ها، این چنین خطرآفرین برای امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران می‌شوند؟

علی‌اشرف درویشیان، این افسانه‌ها را گردآوری و تنظیم کرده در پاسخ به پرسش‌های یکی از رسانه‌ها گفت: تنها علت واقعی جمع‌آوری آثارش از نمایشگاه را سانسور می‌داند. سانسوری که نویسندگان ایرانی، همواره با آن مخالف بوده‌اند؛ و دولت‌ها نیز همواره آن را با شدت تمام اعمال کرده‌اند.

علی‌اشرف درویشیان، در این گفتگو می‌افزاید: «من این را نوع دیگری و صورت دیگری از سانسور می‌دانم. بعد از این که سانسور تاثیری نداشت در کارهای من، حال به این صورت می‌خواهند جلویش را بگیرند.»

حتی فشار و سانسور حکومت اسلامی بر درویشیان، در برگزاری مراسم‌های بزرگ‌داشت‌های وی نیز قطع نشد. این اقدام به سادگی نشان‌دهنده این واقعیت است که حاکمان کنونی ایران، حتی از مرگ و تجمع طرفداران نویسندگان مردمی و آزاداندیشی چون درویشیان، به شدت وحشت دارند.

مراسم بزرگ‌داشت علی‌اشرف درویشیان، قرار بود در دانشگاه علمی کاربردی فرهنگ و هنر کرمانشاه برگزار شود، لغو شد.

علت لغو این مراسم و نام نهادی که دستور چنین کاری را داده آشکار نشده است.

هنوز چند روزی از خاک‌سپاری علی‌اشرف نگذشته بود که رسانه‌ها خبر دادند که وزارت ارشاد حکومت اسلامی، یکی از کتاب‌های زنده یاد علی‌اشرف درویشیان را ممنوع کرده است.

به گزارش خبرنگار ایلنا، ۱۱ آبان ماه، «شناخت‌نامه علی‌اشرف درویشیان» اثر تحقیقی-تاریخی آرش سنجابی (مستندساز، نویسنده و مترجم) درباره درویشیان است که از سال ۸۶ برای دریافت مجوز چاپ چندین مرتبه به وزارت ارشاد رفته ولی در تمام این سال‌ها پشت سد سانسور مانده و خاک می‌خورد.

آن‌گونه که نویسنده اثر می‌گوید؛ این کتاب از سوی اداره کتاب وزارت ارشاد ابتدا با جمله اثر «در حال بررسی است» و بدون گفتن پاسخ «نه» برای ۸-۹ سال بلاتکلیف مانده بود و حتی اصلاحیه‌ای که برای تغییرات به نشر مروارید اعلام شده بود پس گرفته شد تا با بررسی‌های دقیق‌تر اصلاحیه‌ها را مجدد عنوان کنند، نهایتاً هم وزارت ارشاد، اعلام کرد که چاپ این کتاب ممنوع اعلام شده است.

وی ادامه می‌دهد: طبق گفته نشر مروارید این اثر در سال ۹۲ و اواخر دولت دوم احمدی‌نژاد غیرقابل چاپ اعلام شد اما این موضوع در دولت روحانی به صورت رسمی به ناشر اطلاع داده شد.

سنجابی درباره دلایل غیرقابل چاپ اعلام شدن این اثر نیز این‌گونه توضیح می‌دهد: وزارت ارشاد هیچ‌زمان دلیلی را برای ممنوع اعلام کردن یک اثر اعلام نمی‌کند یا به اصطلاح توضیحی به ناشر نمی‌دهد. حجم این اثر چیزی نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه است و مطمئناً اگر موارد حذفی کم بود، قطعاً به ما اعلام می‌کردند که با اصلاح کار را چاپ کنیم ولی وقتی ممنوع اعلام شده یعنی با کلیت محتوای اثر مشکل دارند.

همان‌طور که می‌دانیم سانسور تاثیرات بسیار مخربی هم بر نویسندگان و هم بر جامعه دارد. نویسندگان را از نظر روابط و مناسبات اجتماعی، معیشتی و روانی دچار مشکل می‌کند. در جامعه که سانسور اعمال می‌شود خلاقیت‌ها به ویژه در نزد نیروی جوان، نشکفته پُرپر می‌گردد.

اثری که به وجود آمده است اگر به هر دلیل سانسورچی خوشش نیاید به راحتی آب خوردن حاصل کار چندین ساله نویسندگان و هنرمندان را کنار می‌گذارد. نویسندگان و هنرمندان به این مسئله سه نوع واکنش نشان می‌دهند: بخشی مجبورند برای چاپ شدن آثارشان به این وضعیت گردن نهند، پس مجبورند بین خلاقیت و قصه سانسور شده یکی را انتخاب کنند. راه دیگر این که نویسندگان می‌گویند برای چاپ شدن اثرم به سانسور تن می‌دهم و این مسئله را وارد اثر می‌کند که به اثر او آسیب می‌خورد. دسته سوم مانند درویشیان هستند که به هیچ‌وجه تن به سانسور و خودسانسوری نمی‌دهند و آگاهانه نیز هزینه گزاف آن را می‌پردازند.

سانسور در ایران، به معنای واقعی گسترده و بی‌حد و مرز است. از سانسور زبان مادری ده‌ها میلیون شهروند ایرانی گرفته تا سانسور سیاسی، فرهنگی، هنری و اخلاقی و به‌ویژه سانسور مذهبی، تخریب‌های زیادی در جامعه ایران به وجود آورده است. به طوری که کوچک‌ترین انتقاد از مذهب و ملاحا و آیت‌الله‌های حاکم بر ایران، از شلاق و زندان و جریمه نقدی گرفته تا محارب با خدا و اعدام ادامه می‌یابد.

در جمع‌بندی بحثم، جا دارد که باز هم تاکید کنم که درویشیان، یکی از نادرترین نویسندگان معاصر جامعه مانند احمد شاملو بود که نه تنها تا آخر عمرش به طبقه خود و آرمان‌هایش پشت نکرد و مرعوب فضا سازی‌های مختلف نشد، بلکه در تبلیغ و ترویج آرمان‌هایش از طریق فرهنگی و ادبی، مسایل طبقه خود را اجتماعی‌تر کرد و به همین دلیل، یاد و آرمان‌های علی‌اشرف، ماندگار، زنده، خلاق و بالنده است. کودکان، نوجوانان و جوانان و نسلی که با آثار صمد بهرنگی‌ها و درویشیان‌ها را شنیده و خوانده‌اند هر کدام به نوبه خود، ادامه‌دهنده راه آن‌ها و بازتولیدکننده آرمان‌های زیبای انسانی آن‌ها هستند.

قلم درویشیان، زبان کودکان رنج و کار و داستان‌های کارگری بود. آن‌چه که از او به عنوان میراث باقی مانده گفتن از تهی‌دستان و اعتراض به نابرابری و تبعیض و در عین حال استقامت و مبارزه است. درویشیان هیچ‌گاه سر سفره صاحبان قدرت ننشست زیرا این سفره را خونین می‌دانست. او نه تنها از آرمان‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و

حرمت قلم خود محافظت کرد، بلکه در تمام دوران‌های زندگی‌اش، خواستار آزادی بیان و اندیشه برای همگان و منتقد سرسخت سانسور بود.

درویشیان، یکی از نویسندگان معاصر بود که هرگز پیمان خود را با ستم‌دیدگان، محرومان، کارگران و کودکان کار از یاد نبرد و هزینه‌های زیادی هم در این راه پرداخت. بی‌تردید آثار درویشیان در میان دیگر آثار خلق شده توسط نویسندگان معاصر جامعه ما، جایگاه خاصی داشته و خواهد داشت. نویسنده‌ای که نه تنها راوی دردها و رنج‌های مردم محروم و ستم‌دیده جامعه‌اش بود، بلکه از آن مهم‌تر با آن‌ها زندگی کرد و برای تغییر آن کوشید.

در یک کلام، علی‌اشرف درویشیان انسانی آزاده، عدالت‌خواه، برابری‌طلب و سوسیالیست بود. فاجعه درگذشت این نویسنده را به جامعه مستقل و پیشرو ادبی، فرهنگی، اجتماعی و همچنین تمام دوستداران و خوانندگان آثارش، مخصوصاً خانواده محترمش و هم‌رزم گرامی‌اش خانم شهناز دارابیان، که در این سال‌ها همواره یار و یاور او بوده و در دوره‌های حبس، شکنجه و بیماری کنار او ایستاد، صمیمانه تسلیت می‌گوییم. درویشیان، نه تنها آزادی اندیشه و بیان و مسئولیت عدالت اجتماعی را وارد عرصه‌های ادبی و داستانی ما کرد، بلکه با تمام قدرت نیز از آن‌ها پاسداری کرد. علی‌اشرف، تا پایان عمرش، به‌عنوان کارگر فرهنگی، به مبارزه بی‌امان و بی‌وقفه خود بر علیه سیستم سرمایه‌داری و حافظان ستم و تبعیض و استثمار ادامه داد و به‌همین دلیل، در عمق جان و دل عاشقان راه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی جای گرفت به‌حدی که فراموش کردن آن ممکن نیست!

یاد درویشیان و همه جان‌باختگان راه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی گرامی باد!
ممنونم.

ضمیمه مطلب بالا:

*کانون نویسندگان ایران با انتشار بیانیه‌ای جلوگیری از برگزاری مراسم سال‌گرد درگذشت علی‌اشرف درویشیان را محکوم کرده است. در بیانیه کانون آمده است:

در پی اعلام خانواده علی‌اشرف درویشیان مبنی بر برگزاری مراسم سال‌گرد درگذشت این نویسنده سرشناس و عضو برجسته کانون نویسندگان ایران در روز جمعه چهارم آبان ۱۳۹۷، مقامات امنیتی طی تماسی با خانواده زنده‌یاد

درویشیان آنان را از برگزاری این مراسم بازداشتند، و بدین‌سان با پایمال کردن ابتدایی‌ترین حقوق انسان‌ها، هراس خود را از حضور مردم حتی در مراسم سالگرد معمولی و رایج برای یک نویسنده مردمی به‌نمایش گذاشتند. این اجحاف آشکار البته پاسخی مفصل و درخور را می‌طلبد، اما در حد یک واکنش فوری نیز نباید آن را بی‌پاسخ گذاشت. کانون نویسندگان ایران برپایی مراسم سالگرد درویشیان را حق مسلم خانواده او می‌داند و محروم ساختن خانواده او، مردم، دوستان، یاران به‌ویژه اهالی ادبیات و فرهنگ پیشرو را از برگزارکردن مراسم بزرگداشت برای این نویسنده نامدار محکوم می‌کند.

لغو مراسم بزرگداشت علی‌اشرف درویشیان

روز گذشته ماموران وزارت اطلاعات در تماس تلفنی با شهناز دارابیان همسر علی‌اشرف درویشیان به او اعلام کردند باید مراسم اعلام شده به‌مناسبت نخستین سال‌گرد درگذشت درویشیان را لغو کند. روز پیش از آن همسر و فرزندان علی‌اشرف درویشیان با انتشار اطلاعیه از برگزاری مراسم سالگرد درویشیان در بهشت سکینه کرج خبر داده بودند. به‌گفته مطلعان بهانه وزارت اطلاعات برای برهم زدن مراسم «سوءاستفاده ضد انقلاب از مراسم» بوده است. این وزارت تاکید داشته که «به‌هیچ‌وجه نباید مراسم برگزار شود. فقط خانواده و فامیل نزدیک می‌توانند ساعت ده - یازده صبح جمعه بر سر مزار رفته و فاتحه بخوانند.» در پی این ممانعت تهدیدآمیز خانواده درویشیان اطلاعیه منتشر کرد و خبر داد که به «اجبار» مراسم لغو شده است.

در ابتدای آذر ماه سال گذشته نیز یک نهاد امنیتی مراسم بزرگداشت علی‌اشرف درویشیان را در حالی که چند ساعت به اجرای آن مانده بود ممنوع کرد. این مراسم را کانون نویسندگان ایران برنامه‌ریزی کرده بود. ماموران در تماس با مدیر سالن گفته بودند که نباید سالن را در اختیار کانون قرار دهد.

خاک‌سپاری پیکر علی‌اشرف درویشیان اما با حضور انبوه جمعیت انجام گرفت. روز دوشنبه هشتم آبان ۱۳۹۶ هزاران نفر در گورستان بهشت سکینه کرج به بدرقه نویسنده محبوب‌شان رفتند، عکس‌ها و پوسترهای او را بر سر دست گرفتند و با خواندن شعر و سرود دست جمعی با او وداع کردند. ماموران امنیتی البته بسیار بودند اما هیچ مداخله آشکاری نکردند. مراسم اولین سال‌گرد درگذشت علی‌اشرف درویشیان قرار بود بعد از ظهر جمعه چهارم آبان بر سر مزارش در بهشت سکینه کرج قطعه هفت برگزار شود.

روز گذشته کانون نویسندگان ایران در بیانیه‌ای که به‌مناسبت اولین سال‌گرد درویشیان منتشر کرد نوشت: انسان‌ها پس از مرگ با آنچه از خود به‌جا گذاشته‌اند در یادها می‌مانند و از این راه به حیات معنوی و اثرگذاری خویش ادامه

می‌دهند. از درگذشت علی‌اشرف درویشیان نویسنده محبوب و سرشناس و عضو برجسته کانون نویسندگان ایران یک سال می‌گذرد. چهارم آبان ۱۳۹۶ پس از تحمل ده سال بیماری و عوارض جانکاه سکته مغزی، سرانجام قلبی که برای فرودستان جامعه می‌تپید از حرکت بازماند؛ اما علی‌اشرف درویشیان به پایان نرسید؛ زیرا او همراه میراث ادبی و اجتماعی‌اش حی و حاضر در یادها خواهد ماند: با ده‌ها اثر داستانی و پژوهشی که هستی‌اشان بر واگویی صدای هیچ‌بودگان بنا نهاده شده است.

پنج‌شنبه ۳ آبان ۱۳۹۷ - ۲۵ اکتبر ۲۰۱۸

در کشوری که نویسنده و هنرمند آزاد نباشد هیچ کس آزاد نیست!

(۱۸ سال زندان برای سه عضو کانون نویسندگان ایران)

بهرام رحمانی

در شرایطی که انواع و اقسام بحران‌های اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک سراسر جامعه ایران را فراگرفته و حتی شبح جنگ نیز در بالای سر جامعه ایران به پرواز درآمده است؛ در شرایطی که فقر و فلاکت اقتصادی و گرانی و بیکاری اکثریت مردم ایران را تهدید می‌کند؛ حکومت اسلامی تنها به فکر بقای حاکمیت خونین خویش است. سران و مقامات این حکومت، بر این تصورند که هرچه بیش‌تر بر مردم فشار بیاورند به همان نسبت نیز می‌توانند جلو خیزش‌های

احتمالی هم‌چون خیزش دی ماه سال ۱۳۹۶ را بگیرند. بنابراین، حکومت اسلامی اکنون عریان‌تر از گذشته، به سرکوب و سانسور، جهل و جنایت، اعدام و ترور، دزدی و استثمارگری روی آورده است.

در حال حاضر زندان‌های حکومت اسلامی ایران، مملو از فعالین کارگری، زنان، معلمان، نویسندگان، هنرمندان، و کلا، فعالین محیط زیست، آزادی زبان‌های مادری، بهائیان، دراویش و... است.

در چنین موقعیت حساسی، کانون نویسندگان ایران، امروز پنج‌شنبه خبر داد که بی‌دادگاه حکومت اسلامی در تهران، سه عضو کانون نویسندگان ایران به‌نام‌های رضا خندان(مه‌بادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن را مجموعاً به ۱۸ سال زندان محکوم کرده است.

کانون نویسندگان ایران، امروز پنج‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۸ - ۱۶ مه ۲۰۱۹، با صدور بیانیه‌ای از جمله نوشته است: «به دنبال محاکمه‌ی سه عضو کانون نویسندگان ایران در هفتم و هشتم اردیبهشت سال جاری روز گذشته، بیست‌وپنجم اردیبهشت، رای شعبه‌ی ۲۸ دادگاه انقلاب به وکلای پرونده ابلاغ شد. بنا به این ابلاغیه رضا خندان(مه‌بادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن هر یک به شش سال زندان محکوم شده‌اند: یک سال برای اتهام «تبلیغ علیه نظام» و پنج سال برای اتهام «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور». نامربوط تر و سست‌بنیان‌تر از این اتهام‌ها «دلایل» و «مستندات» آن‌هاست. به سه نویسنده مجموعاً ۱۸ سال حکم زندان داده‌اند که چرا عضو کانون نویسندگان ایران شده‌اید؛ چرا نشریه‌ی داخلی یک تشکل فرهنگی را منتشر کرده‌اید؛ چرا اسناد و مدارک فعالیت‌های پنجاه ساله کانون را در کتابی گرد آورده‌اید؛ چرا بر مزار احمد شاملو و محمد مختاری و جعفر پوینده رفته‌اید؛ چرا پای بیانیه‌های دفاع از آزادی بیان نویسندگان و هنرمندان و مخالفت با اعدام و سانسور امضاء گذاشته‌اید!»

بیانیه کانون می‌افزاید: «این کدام «امنیت کشور» است که انتشار نشریه و بیانیه‌ی اعتراضی اقدام علیه آن محسوب می‌شود؟ امنیت چه کسانی با عضویت در کانون و رفتن بر مزار شاعران و نویسندگان به خطر می‌افتد؟ هر دادگاهی که حتی با اندکی عدالت و استقلال همراه باشد و ذره‌ای حق انسان در آن رعایت شود نیز این نوع «مستندات» را نه ادله‌ی جرم بلکه بهانه پرونده‌سازی تلقی می‌کند. در حقیقت آن‌چه در پرونده و دادگاه سه عضو کانون مبنای اتهام و صدور حکم قرار گرفته است چیزی جز گام نهادن در راه آزادی بیان و مخالفت با سانسور نیست و درست به همین سبب آن‌ها محاکمه و محکوم به تحمل حبس شده‌اند؛ اما این فقط محاکمه و محکومیت سه نویسنده نیست، تنها محاکمه‌ی کانون نویسندگان ایران نیست. محکومیت همه نویسندگان و کسانی است که می‌خواهند از حق آزادی بیان

برخوردار باشند. به این گونه محاکمه‌ها و حکم‌هایی که در چند دهه خیر برای پراکندن رعب و وحشت و سرکوب آزادی بیان به وفور در جریان بوده است، باید پایان داده شود.»

در پایان کانون نویسندگان ایران؛ «پرونده‌سازی و صدور حکم‌های سرکوبگرانه بر ضد رضا خندان (مه‌بادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن را محکوم می‌کند و خواهان لغو بی‌قید و شرط این حکم‌ها و مختومه کردن پرونده است. همچنین از همه‌ی نویسندگان و انسان‌های مدافع آزادی بیان می‌خواهد تا از هر راه ممکن به دفاع از این سه نویسنده بپردازند.» حکومت اسلامی، شاید یکی از ریاکارترین حکومت‌های جهان باشد. در حالی که این حکومت نویسنده و شاعران را اعدام و ترور کرده است و حتی از برگزاری مراسم‌های یادمان آن‌ها توسط خانواده‌های قربانیان و کانون نویسندگان ایران جلوگیری می‌کند و شرکت‌کنندگان با ضرب و شتم و متفرق و بازداشت می‌کند؛ حکومتی که در ایران فاجعه کتاب و کتاب‌خوانی آفریده است؛ حکومتی که اجازه نمی‌دهد در یک کشور بزرگ ۸۲ میلیونی نویسندگان یک دفتر مستقل داشته باشند؛ حکومتی که کسب و کارش دشمنی با علم و دانش و آگاهی است آن‌وقت رهبر چنین حکومتی ریاکارانه در نمایشگاه کتاب تهران، کتاب شاملو را دست می‌گیرد و در مقابل دروین‌ها پز می‌دهد!



این روزها، دستگیری فعالین جنبش‌های اجتماعی، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و فشار بر زندانیان سیاسی و عقیدتی تشدید شده است.

برای مثال قریب به دو هفته از روز جهانی کارگر می‌گذرد، و عده‌ای از کارگران و فعالین کارگری و فرزندان کارگران کماکان در بازداشت هستند.

*حسن سعیدی عضو شناخته شده سندیکای کارگران شرکت واحد و پنج نفر دیگر در بند ۲۰۹ اطلاعات محبوس هستند؛ عاطفه رنگریز جامعه شناس، ندا ناجی فعال اجتماعی، مرضیه امیری روزنامه‌نگار، ناهیدخداجو و نسرين جوادی که هر دو بازنشسته هستند.

این پنج نفر جملگی از زنان آگاه این جامعه هستند و به همین دلیل با فشارهای مضاعف مواجه شدند. یک هفته از محل نگهداری مرضیه امیری اطلاعی نبود، ندا ناجی و عاطفه رنگریز حق تماس تلفنی نداشته‌اند و تحت بازجویی شدید قرار دارند، و نسرين جوادی و ناهید خداجو با وثیقه‌های سنگین مواجه شدند.

*فرهاد شیخی کارگر جوان و کیوان صمیمی روزنامه‌نگار با قرار بازداشت موقت مواجه شده‌اند و هم‌چنان در بازداشت هستند.

*احضار و بازداشت کارگران مجتمع نیشکر هفت‌تپه به پلیس امنیت و بازداشت آن‌ها ادامه دارد. روز گذشته یکی دیگر از کارگران این مجتمع به نام حسین انصاری، پس از احضار به پلیس امنیت بازداشت شد. به تازگی نیز ۴ تن از کارگران این مجتمع برای چند روز توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده بودند. دور جدید بازداشت و احضار این کارگران در پی تجمع اعتراضی روز ۱۹ اردیبهشت کارگران این مجتمع آغاز شده است.

سندیکای کارگران مجتمع نیشکر هفت‌تپه، روز سه‌شنبه ۲۴ اردیبهشت‌ماه ۹۸ گزارش داد حسین انصاری، یکی از کارگران این مجتمع بازداشت شد.

بر اساس این گزارش بازداشت وی در پی احضار به پلیس امنیت صورت گرفته است.

پیش از این نیز طی روزهای گذشته، چهار کارگر شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شده بودند. هم‌زمان دست‌کم چهار تن دیگر به اسامی «محمد خنیفر، فیصل ثعالبی، عادل سمعی، رستم کثیر» به نهادهای قضایی و امنیتی احضار شده بودند.

بازداشت‌شدگان با اسامی «صاحب ظهیری، ناصر نعیمی، امید آزادی و کیانی‌نژاد» عصر روز یک‌شنبه ۲۲ اردیبهشت‌ماه آزاد شدند.

*با گذشت ۴ ماه از بازداشت اعضای نشریه گام و با وجود اتمام بیش از سه ماهه بازجویی‌های این افراد، روند بازداشت این افراد ادامه دارد. به‌گفته منابع موثق، قرار بازداشت ساناز الله یاری و امیرحسین محمدی فر و امیر امیرقلی، برای بار پنجم نیز تمدید شده است.

در این ۴ ماه گذشته اعضای خانواده این فعالین به‌شدت پیگیر شرایط و پرونده فرزندان خود بوده‌اند و تاکنون هیچ دلیلی برای بازداشت فرزندان‌شان به آن‌ها ارائه نشده است.

اعضای نشریه گام که هم‌اکنون به همراه اسماعیل بخشی و سپیده قلیان در بندهای عمومی زندان اوین نگهداری می‌شوند متعاقب اعتصابات و مبارزات هفت‌تپه و فولاد اهواز دستگیر شدند و از آن زمان تاکنون در حبس به سر می‌برند.

*علی نجاتی، عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه جهت آخرین دفاعیات به دادسرای اوین احضار شد. بر اساس این احضاریه نجاتی باید ظرف پنج روز آتی در محل بازپرسی شعبه ۷ این دادسرا حاضر شود.

هرانا، مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، روز چهارشنبه ۲۵ اردیبهشت در گزارشی نوشت که این فعال کارگری در پیوند با اعتراض‌های کارگری پاییز گذشته در مجتمع هفت‌تپه و به منظور اخذ «آخرین دفاع» به شعبه هفت دادسرای اوین احضار شده است.

علی نجاتی، در هشتم آذرماه سال گذشته دستگیر و در نهایت پس از دو ماه «بازداشت موقت» و بازجویی، برای پی‌گیری وضعیت بیماری خود با تودیع قرار وثیقه به مرخصی درمانی آمد.

*سپیده قلیان، روزنامه‌نگار و فعال مدنی محبوس در بند زنان زندان اوین برای اخذ آخرین دفاعیات به دادسرا اعزام شد. وی ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۸ جهت ارائه آخرین دفاعیات خود از بند زنان زندان اوین به دادسرا اعزام شده است. در این جلسه به وی ۴ اتهام از جمله فعالیت تبلیغی علیه نظام، اجتماع و تبانی برای ارتکاب جرم علیه امنیت کشور، همکاری با گروه‌های معاند و اخلال در نظم عمومی تفهیم شده‌اند.

سپیده قلیان عصر روز ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۹۸ به بند زنان زندان اوین منتقل شد. وی پیش از آن در زندان اهواز در بازداشت بود.

اسماعیل بخشی، فعال کارگری و سپیده قلیان، روزنامه‌نگار حامی کارگران شرکت هفت‌تپه در تاریخ ۳۰ دی ماه ۹۷، توسط نیروهای امنیتی در منزل شخصی خود بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شده بودند.

اسماعیل بخشی می‌گوید که آلترناتیو کارگران شرکت نیشکر هفت‌تپه، اداره شورایی این کارخانه است.

شعار «نان، کار آزادی، اداره شورایی»، «مرگ بر ستم‌گر، درود بر کارگر» از جمله شعارهای معترضان در تظاهرات ماه‌های گذشته بوده است.

بخشی روز ۲۷ آبان‌ماه ۱۳۹۷، هم‌زمان با چهاردهمین روز اعتصاب کارگران این شرکت بازداشت شده و تا روز ۲۱ آذرماه در زندان بود.

این نماینده کارگران نیشکر هفت‌تپه، روز یک‌شنبه ۲ دی - ۲۳ دسامبر، با انتشار نامه‌ای در شبکه‌های اجتماعی، از تمامی افراد و نهادهایی که از او حمایت کرده بودند قذراندی کرد و از جمله نوشت: «در روزهای گذشته در شرایطی بودم که نه قلم یاری می‌کرد و نه ذهن و جانم، حتی واژه‌ها هم با من بیگانه شده بودند، اما دیگر تاب این بار سنگین را ندارم، پس می‌کوشم با روح پریشانم، لکنت زبانم و قلم لرزانم، در ثنای قطره‌ای از مه‌رتان چیزی بنگارم».

اسماعیل بخشی، سپیده قلیان، خبرنگار و فعال مدنی نیز که در جریان تجمع‌های اعتراضی کارگران نیشکر هفت‌تپه بازداشت شده بود، ۲۷ آذرماه گذشته با وثیقه ۵۰۰ میلیون تومانی از زندان آزاد شد.

اسماعیل بخشی با این اقدامات جسورانه خود، هم به‌عنوان یک زندانی سیاسی شکنجه دیده و هم به‌عنوان نماینده هزاران کارگر هفت‌تپه، کلیت حکومت اسلامی ایران را به چالش طلبید و حتی وزیر اطلاعات حکومت اسلامی را به مناظره تلویزیونی فراخواند. وی در عین حال راه‌حل برون رفت از این بحران‌ها و شکل سازمان‌یابی کارگران را بارها مطرح کرده است.

صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، شنبه ۲۹ دی ۱۳۹۷، فیلمی را به نام فیلم «طراحی سوخته» پخش کرد، این فیلم اوراق بازجویی تعدادی از دستگیرشدگان اعتراضات کارگری اهواز و هم‌چنین «اعترافات» تلویزیونی آن‌ها را به نمایش گذاشت. فردای پخش این «اعترافات اجباری» اسماعیل بخشی و سپیده قلیان بازداشت شدند.

در تاریخ ۱۳ اسفندماه ۹۷، اسماعیل بخشی و سپیده قلیان به زندان‌های شیبان و سپیدار اهواز منتقل شدند.

*نیروهای امنیتی استان مازندران، در ساعات اولیه صبح سه‌شنبه با حضور در منازل شخصی حسین سلامی، محمدصادق وفایی و علیرضا قربانی اعضای هیات مدیره کانون صنفی معلمان مازندران، ضمن تفتیش منزل و ضبط برخی لوازم شخصی از جمله تبلت، تلفن همراه و کامپیوتر خود این افراد را نیز به دادیاری احضار کردند.

به‌گزارش خبرگزاری هرانا، امروز سه‌شنبه ۲۴ اردیبهشت ۹۸، منازل حسین سلامی، محمدصادق وفایی و علیرضا قربانی، اعضای هیات مدیره کانون صنفی معلمان مازندران مورد تفتیش نیروهای امنیتی قرار گرفته است.

مامورین پس از تفتیش منازل و ضبط برخی وسایل شخصی از جمله تلفن همراه و کامپیوتر شخصی، هر سه این افراد را برای ساعاتی بعد از تفتیش به شعبه ۲ دادیاری شهر ساری احضار کردند.

لازم به یادآوری است در ساعات اولیه صبح روز پنج‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ماه هم‌زمان با روز معلم، تجمع اعتراضی معلمان و فرهنگیان شاغل و بازنشسته در ادارات آموزش و پرورش در شهرهای مختلف کشور شکل گرفت. شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران پیش‌تر با انتشار بیانیه‌ای از معلمان و فرهنگیان کشور خواسته بود در

راستای پیگیری مطالبات صنفی و آموزشی و در اعتراض به عدم توجه مسئولان به مطالبات بر حق فرهنگیان دست به تجمع اعتراضی بزنند.

این تجمعات در برخی موارد با بازداشت تعدادی از شرکت‌کنندگان و فعالان صنفی همراه بوده است.

*ناهِید شقاقی، فعال حقوق زنان در ساعات اولیه صبح روز چهارشنبه توسط نیروهای امنیتی و در منزل شخصی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شده است. صبح امروز چهارشنبه ۲۵ اردیبهشت‌ماه ۹۸، ناهید شقاقی، فعال حقوق زنان توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.

گفته می‌شود بازداشت خانم شقاقی با خشونت و شکستن درب منزل وی همراه بوده است. از دلایل بازداشت، محل نگهداری و نهاد بازداشت‌کننده این فعال حقوق زنان تا این لحظه اطلاع دقیقی در دست.

ناهید شقاقی پیش‌تر در تاریخ ۱۶ اسفندماه ۹۷، در مراسمی که در تهران به مناسبت ۸ مارس در روز جهانی زن برگزار شده بود، در ارتباط با «ریشه‌های خشونت علیه زنان»، سخنرانی کرده بود.

*روز چهارشنبه ۱۸ اردیبهشت‌ماه ۹۸، سازمان عفو بین‌الملل، طی بیانیه‌ای از خطر اعدام دو شهروند عرب خبر داده است. در این بیانیه آمده است که صدور حکم اعدام علیه این دو شهروند بر اساس اعترافات آن‌ها بوده که زیر شکنجه از آنان اخذ شده است. این دو زندانی عرب محکوم به اعدام به دلایل نامعلومی در تاریخ ۲۰ فروردین ماه از بازداشتگاه اداره اطلاعات اهواز به بازداشتگاه این نهاد در همدان منتقل شده‌اند.

عفو بین‌الملل در این بیانیه گفته است که این دو شهروند «قاسم بیت عبدالله و عبدالله کرمل‌آچعب» نام دارند که در ارتباط با حمله مسلحانه تیرماه ۹۴ به یک هیات عزاداری در صفی‌آباد دزفول به اعدام محکوم شده‌اند.

*نرگس محمدی، نایب رییس کانون مدافعان حقوق بشر که اینک دوران محکومیت خود را در زندان اوین می‌گذراند، امروز جهت انجام عمل جراحی هیستریکتومی (خارج کردن رحم)، تحت الحفظ نیروهای امنیتی به بیمارستان منتقل و بستری شد. اعزام تحت الحفظ این زندانی سیاسی در حالی صورت گرفته است که دادستانی تهران با مرخصی استعلاجی وی مخالفت کرده بود.

روز سه‌شنبه ۲۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۸، نرگس محمدی جهت انجام عمل جراحی هیستریکتومی (خارج کردن رحم) تحت الحفظ نیروهای امنیتی به بیمارستان اعزام شد.

*برزان محمدی، زندانی سیاسی محبوس در زندان تهران بزرگ که از روز ۲۳ اسفندماه در اعتراض به وضعیت نامناسب نگهداری در این زندان و طرح درخواست انتقال به زندان اوین دست به اعتصاب غذا زده بود، هم‌چنان در اعتصاب به

سر می‌برد. وی در اثر اعتصاب با کاهش فشار خون و وزن مواجه شده است. هم‌چنین در روزهای اخیر جمعی از فعالین سیاسی و مدنی طی یادداشتی خواستار پایان اعتصاب غذای این زندانی شدند.

به گزارش خبرگزاری هرانا، هجده تن از زندانیان محبوس در زندان رجایی شهر کرج از روز دوشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه دست به اعتصاب غذا زده‌اند.

این زندانیان محبوس در زندان رجایی شهر کرج که به دلایل متفاوتی به سلول‌های انفرادی این زندان منتقل شده بودند، دست به اعتصاب غذا زده‌اند. خواسته این زندانیان انتقال به بند عمومی است. با شروع ماه رمضان، اکثر زندانیانی که به سلول‌های انفرادی این زندان منتقل شده بودند به داخل اندرزگاه‌ها بازگردانده شده‌اند اما این تعداد زندانی از این قاعده مستثنی شده‌اند.

* وکلای مدافع محمد نجفی وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر محبوس در زندان اراک در اقدامی اعتراضی نسبت به روند دادرسی استعفای خود را از وکالت در این پرونده در دادرسی اراک اعلام کردند. پیام درفشان، آریتا پولادوند و ابوذر نصرالهی، روز چهارشنبه ۱۸ اردیبهشت ۹۸، وکلای دادگستری ضمن اعلام استعفای خود به کانون وکلای استان مرکزی، اقدام به طرح شکایت علیه رییس شعبه ۹ دادگاه تجدید نظر استان مرکزی در دادگاه انتظامی قضات کردند. دلیل طرح این شکایت توسط این سه وکیل دادگستری، برخوردهای اهانت‌آمیز شفاهی و مکتوب در دادنامه صادره توسط این دادگاه و هم‌چنین افترا و انتساب نسبت‌های ناروا به این وکلا و هم‌چنین دادرسی ناعادلانه عنوان شده است. پیش‌تر حکم ۱۳ سال حبس محمد نجفی، وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر عینا به تأیید این دادگاه رسیده بود. این وکلا، هم‌چنین ضمن اعلام استعفای خود، در دادگاه انتظامی قضات وکالتا از سوی محمد نجفی و نیز اصالتا از طرف خود، علیه رییس شعبه ۹ دادگاه تجدید نظر استان مرکزی اقدام به طرح شکایت کردند.

* روز دوشنبه ۱۵ اردیبهشت ۹۸، هفت شهروند بهایی ساکن بوشهر در دادگاه این شهر مجموعاً به ۲۱ سال حبس تعزیری محکوم شدند.

بر اساس این حکم «مینو ریاضتی، اسدالله جابری، احترام شیخی (همسر اسدالله جابری)، عماد جابری، فریده جابری، فرخ لقا فرامرزی و پونه ناشری» هر کدام به ۳ سال حبس تعزیری محکوم شده‌اند.

این شهروندان بهایی در تاریخ ۲۴ بهمن ماه سال ۹۶، توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند. «پونه ناشری و عماد جابری» در تاریخ ۱۵ اسفندماه همان سال و «احترام شیخی، اسدالله جابری، فریده جابری، فرخ لقا فرامرزی و مینو ریاضتی» در تاریخ ۲۲ اسفندماه ۹۶ با تودیع قرار وثیقه ۲۵۰ میلیون تومانی و تا پایان مراحل دادرسی آزاد شده بودند.

بازداشت شهروندان بهایی بوشهری با تفتیش کامل منزل همراه بود و وسایل شخصی این افراد از جمله لب‌تاپ، کتاب، فلش مموری، هارد اکسترنال و آلبوم‌های خانوادگی نیز توسط نیروهای امنیتی ضبط شده بود.

*سهند معالی، فعال ترک (آذربایجانی) روز روز پنج‌شنبه ۱۲ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۸، هفته گذشته در محل کار خود، همراه با ضرب و شتم بازداشت شده است. گفته می‌شود این بازداشت جهت اجرای حکم ۱۰ ماه حبس وی است که در اوایل اردیبهشت ماه در دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان شرقی تایید شد بود.

*گلرخ ابراهیمی ایرانی، زندانی سیاسی سابق و آتنا دائمی، کنشگر مدنی محبوس در بند زنان زندان اوین به شعبه ۴ دادرسی اوین احضار شدند. در این احضاریه از این دو کنشگر مدنی خواسته شده که از بابت پرونده‌های جدیدی که توسط وزارت اطلاعات علیه آنان در دوران حبس مفتوح شده است، روز دوشنبه در این دادرسی حاضر شوند. گلرخ ابرایی در تاریخ ۱۹ فروردین ماه با پایان دوران محکومیت با تودیع قرار از زندان آزاد شد.

گلرخ ابراهیمی ابرایی و آتنا دائمی، سه‌شنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۸ -۳۰ آوریل ۲۰۱۹ به شعبه ۴ دادرسی اوین احضار شدند. در پرونده اول اتهام «اهانت به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و رهبری» مطرح شده است، مسئولان زندان مدعی هستند این فعالان به بهانه اعتراض به اجرای حکم اعدام سه زندانی سیاسی (در سال گذشته) در حین خواندن سرود در سالن ملاقات انجام داده‌اند.

همین‌طور اتهام «تبلیغ علیه نظام» به بهانه صدور بیانیه‌هایی طرح شده است که به خانم ابرایی و خانم دائمی انتساب داده می‌شود.

*بر اساس گزارش رسانه‌ها، دوشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۹۷ - ۱۱ فوریه ۲۰۱۹، نسرين ستوده وکیل دادگستری به ۳۸ سال زندان محکوم شده است. همسر خانم ستوده به دوپچه‌وله گفته است: «حکم نسرين در زندان به او ابلاغ شد. او در مجموع به ۳۸ سال زندان با ۱۴۸ ضربه شلاق محکوم شده که ۵ سال زندان آن بابت پرونده‌ی اول و ۳۳ سال زندان با ۱۴۸ ضربه شلاق، بابت پرونده دوم اوست.»

به گزارش برخی خبرگزاری‌ها، حسین باقری متخلص به ژاکان باران شاعر و فعال فرهنگی و مدنی که روز ۲۸ اسفند بازداشت شده بود از ده روز پیش دست به اعتصاب غذا زده است.

ژاکان باران شاعر ۳۶ ساله اهل ایلام است که به زبان‌های کردی و فارسی شعر می‌گوید. او روز ۲۸ اسفند پس از اعتراض به ماموران امنیتی که از برگزاری مراسم نوروز در شهرستان ملکشاهی جلوگیری کرده بودند، بازداشت و پس از دو روز نگهداری در بازداشتگاه اداره اطلاعات به زندان مرکزی ایلام منتقل شد. به گفته یک منبع نزدیک به خانواده

ژاکان باران، او از روز اول فروردین به نشانه اعتراض به وضعیت نگهداری اش در بازداشت‌گاه دست به اعتصاب غذا زده است؛ اما با وجود اعتصاب غذا تاکنون هیچ کدام از اعضای خانواده و یا وکیل وی موفق به دیدار با او نشده‌اند.

این شاعر جوان پیش‌تر، در ۱۵ بهمن ۹۷ به اتهام «تشویش اذهان عمومی از طریق فضای مجازی»، «تبلیغ علیه نظام در فضای مجازی» و «توهین به مقدسات» در شعبه اول دادگاه انقلاب شهرستان ملکشاهی محاکمه شده بود. حکم دادگاه هنوز اعلام نشده است.

به‌گزارش برخی رسانه‌ها ژاکان باران به دلیل عمل‌های جراحی متعدد بر ستون فقرات توانایی راه رفتن ندارد و همچنین کلیه‌ی راستش را از دست داده است. (منبع: کانون نویسندگان ایران، جمعه ۹ فروردین ۱۳۹۸ - ۲۹ مارس ۲۰۱۹)

*یک زندانی که گفته شده از بیماری اعصاب و روان رنج می‌برد و تحت نظر پزشک متخصص بود، در اولین روزهای فروردین ماه سال جاری، پس از ضرب و شتم توسط نگهبانان زندان رجایی شهر جان خود را از دست داد.

به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از سازمان حقوق بشر ایران، در اولین روزهای فروردین ماه سال جاری، بهمن میرزایی که از بیمارستان اعصاب و روان به زندان رجایی شهر کرج بازگشته بود پس از ضرب و شتم توسط نگهبانان زندان، جان خود را از دست داد.

در این گزارش به نقل از یک منبع مطلع آمده است: «بهمن میرزایی، شامگاه دوشنبه ۵ فروردین ماه با چوب و باتون مورد ضرب و شتم قرار گرفت و صبح روز بعد جسد وی را از سلولش خارج کردند. این در حالی است که مسئولان زندان مدعی شدند این زندانی خودکشی کرده است.»

*۲۳ زندانی متهم به سرقت در زندان تهران بزرگ (فشافویه) در هراس از اجرای حکم قطع دست به سر می‌برند. حکم یکی از این زندانیان قرار است طی روزهای آتی اجرا شود. حکم قطع دست از جمله مواردی است که نافی اصل کرامت انسانی بوده و کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی صراحتاً استفاده از مجازات‌های غیرانسانی و موهن را ممنوع کرده است.

به گزارش خبرگزاری هرانا، ۲۳ زندانی محبوس در زندان تهران بزرگ در انتظار اجرای حکم قطع دست به سر می‌برند. علیرضا خان بلوچی، فرزند مسعود و متولد سال ۱۳۵۳ یکی از این محکومین است که می‌گوید «با ارسال حکم به اجرای احکام، قرار است حکم قطع دست وی طی روزهای آینده به اجرا دربیاید.»

این شهروند از هفت سال پیش به اتهام سرقت بازداشت شده است. اجرای قریب‌الوقوع حکم قطع دست این زندانی در حالی است که وی مال مسروقه را پرداخت کرده است.

هویت سه تن دیگر از این متهمان «عزیزالله تاجیک، شهروند افغانستانی، محمد کتابی و محمد فیوزلردی» توسط هرانا احراز شده است.

علاوه بر این متهمان در حال حاضر ۱۹ تن دیگر از زندانیان محبوس در زندان تهران بزرگ که نخواستند هویت آن‌ها افشا شود در مراحل مختلفی از بدوی تا تجدیدنظر به قطع دست محکوم شده‌اند.

محکومیت این افراد به قطع دست در حالی است که بررسی‌ها نشان می‌دهد این متهمان به خاطر سرقت‌های خرد که عمدتاً مبالغی بین ۵ تا ۱۰ میلیون تومان را شامل می‌شود در زندان به سر می‌برند.

حکم قطع دست از جمله مواردی است که نافی اصل کرامت انسانی است. کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی صراحتاً استفاده از مجازات‌های غیرانسانی و موهن را ممنوع کرده است.

*نیما صفار نویسنده و فعال مدنی ساکن گرگان، به ۸ ماه حبس تعزیری محکوم شده است. این حکم یک روز پس از برگزاری دادگاه و در تاریخ ۷ اسفندماه به وی ابلاغ شده است. آقای صفار در تاریخ ۲۶ فروردین ماه سال جاری با پایان دوران محکومیت قبلی خود از زندان گرگان آزاد شده بود.

روز سه‌شنبه ۷ اسفندماه ۹۷، نیما صفار، نویسنده و فعال مدنی ساکن گرگان، توسط شعبه یک دادگاه انقلاب این شهر به ۸ ماه حبس تعزیری محکوم شد. بر اساس دادنامه صادره توسط این دادگاه، اتهام مطروحه علیه وی «فعالیت تبلیغی علیه نظام در فضای مجازی» است، مصادیق مورد استناد دادگاه مطالب نوشته شده در صفحات شخصی او بوده است. این نویسنده گرگانی در دوران دادرسی پرونده خود وکیل نداشته و پس از صدور این حکم درخواست تجدیدنظر کرده است. با این حال تاکنون شعبه و زمان دادگاه تجدید نظر وی مشخص نشده است.

جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات نیما صفار در تاریخ ۶ اسفندماه ۹۷، در شعبه یک دادگاه انقلاب گرگان برگزار شده بود.

لازم به ذکر است صفار در شهریورماه سال گذشته نیز به تحمل ۸۰ روز حبس تعزیری محکوم شده بود. وی در بهمن ماه سال گذشته جهت تحمل دوران محکومیت روانه زندان گرگان شد و در تاریخ ۲۶ فروردین ماه ۹۷ با پایان دوران محکومیت از این زندان آزاد شد.

*سهیل عربی زندانی سیاسی آنارشویست در زندان تهران بزرگ، در پی آسیب‌دیدگی به بیمارستان فیروزآبادی تهران اعزام شد. آسیب‌دیدگی وی در اثر ضرب و شتم این زندانی توسط ماموران روی داده است.

به گزارش خبرگزاری هرانا، روز دوشنبه ۹ اردیبهشت ۹۸، سهیل عربی، زندانی عقیدتی محبوس در زندان تهران بزرگ به بیمارستان فیروزآبادی تهران اعزام شد.

اعزام این زندانی سیاسی در پی آسیب‌دیدگی شدید در ناحیه بیضه بود. این آسیب‌دیدگی بواسطه ضرب و شتم این زندانی توسط ماموران امنیتی حاصل شده بود.

آنچه که در بالا تنها به‌عنوان نمونه‌هایی از انبوه بربریت و جنایت‌های حکومت اسلامی ایران علیه بشریت اشاره شد همگی نشان‌دهنده این واقعیت است که حکومت اسلامی احساس خطر کرده است و حاکمیت خود را در معرض خطر می‌بیند. چرا که اکنون اکثریت شهروندان ایران از این حکومت نفرت دارند و برای سرنگونی آن توسط نیروهای مردمی و جنبش‌های مستقل سیاسی - اجتماعی سراسر ایران، لحظه‌شماری می‌کنند. بنابراین، حکومت اسلامی بر این تصور خام است که با این بگیر و بندها شاید چند صباح دیگری بتواند حاکمیت ارتجاعی و ضد‌مردمی خود را حفظ کند. در حالی که نیروهای مردمی، به‌ویژه جوانان جسور دختر و پسر جسور و تشنه آزادی و برابری در دی ماه سال ۱۳۹۶، در بیش از ۱۴۰ شهر ایران به خیابان‌ها ریختند و با صدای بلند و رسا اعلام کردند: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگه تمومه ماجرا!» اکنون این شعار در عرصه عمل نیز خود را نشان می‌دهد.

سراسر ایران برای اکثریت شهروندان این کشور، زندان محسوب می‌شود چرا که هیچ شهروند این کشور، نه تنها هیچ احساس امنیت و آزادی نمی‌کند، بلکه هر لحظه نگران است که مامورین دولتی به بهانه‌های واهی و دل‌بخواهی او را مورد مواخذه و بازداشت قرار دهند. در چنین کشوری، زندان‌های مخفی و علنی زیادی هم وجود دارد و زندانیان در این زندان‌های مخوف، همواره در زیر شکنجه‌های روحی و جسمی به سر می‌برند.

در این شرایط بیش از همه، نویسندگان و هنرمندان خود را زندانی این زندان بزرگ می‌دانند چرا که اغلب آثار و تولیدات فرهنگی، ادبی، و هنری نویسندگان و هنرمندان مستقل و غیرمذهبی به دست سانسور سپرده می‌شود. در حالی که نویسنده و هنرمند نه صرفاً یک فعال سیاسی است و نه برای قدرت مبارزه می‌کند اما بی‌گمان در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، هرگونه اعتراض و حتی انتقادی سیاسی محسوب می‌شود. در نتیجه نویسندگان و هنرمندان پیشرو و مردمی، آن بخش از کارگران فرهنگی جامعه ما هستند که در کنار مردم می‌ایستند و در آثار خود، از دردها و رنج‌های آن‌ها می‌گویند و می‌سرایند. بنابراین، در جامعه‌ای که نویسنده و هنرمند آزاد نباشد هیچ‌کس آزاد نیست یک واقعیت غیرقابل انکار است. در چنین موقعیتی، وظیفه آگاهانه و داوطلبانه همه افراد و نیروهای انسان‌دوست،

آزادی‌خواه، برابری‌طلب و عدالت‌جو است که این اقدام جنایت‌کارانه دادگاه حکومت اسلامی علیه کانون نویسندگان ایران و اعضای آن را محکوم کند و خواهان لغو فوری آن و آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی شود!

پنج‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۸ - ۱۶ مه ۲۰۱۹

موخره

فعالیت پنجاه ساله و پرافتخار کانون نویسندگان ایران، سه دوره متفاوت تاریخی را پشت سر گذاشته است. کانون نویسندگان ایران در بیانیه پنجاهمین سالگرد، تأسیسش تأکید کرده است که همچنان در کار ستیز با سانسور و اختناق است.

کانون نویسندگان ایران و اعضای آن، با آرزوی برچیده شدن بساط سانسور و اختناق در ایران، آزادی بیان، عقیده و تشکل برای همگان، آزادی همه زندانیان سیاسی، عقیدتی و اجتماعی، آزادی زبان‌های مادری، برچیده شدن زندان‌های سیاسی، لغو هرگونه شکنجه روانی و جسمی زندانیان، لغو قانون اعدام و لغو محاکمه رضا خندان مهابادی، بکتاش آبتین، کیوان باژن ستیز می‌کنند.

«هرگز از مرگ نه‌راسیدم

اگر چه دستانش از ابتدال شکننده‌تر بود

هراس من

باری

همه از مردن در سرزمینی است

که مزد گورکن از آزادی آدمی افزون باشد.»

احمد شاملو

با امید این که بتوانیم یک کمپین وسیع و گسترده‌ای را در ابعاد جهانی، در دفاع از کانون نویسندگان ایران، لغو هرگونه سانسور و اختناق در ایران و آزادی اعضای کانون نویسندگان ایران و همه زندانیان سیاسی و اجتماعی سازمان‌دهی کنیم.

ضمایم

ضمیمه ۱:

معرفی کتاب: «بهای آزادی»، گفت‌وگوی بهرام رحمانی با رضا خندان (مه‌بادی)

کانون نویسندگان ایران یک نهاد مستقل و غیردولتی متشکل از نویسندگان، مترجمان، ویراستاران، هنرمندان و پژوهشگران است. این کانون در سال ۱۳۴۷، رسماً با هدف تشکیل‌یابی صنفی نویسندگان و مبارزه با سانسور اعلام موجودیت کرد. کانون نویسندگان و اعضای آن از ابتدای تشکیل و به‌ویژه طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ با اشکال مختلف سرکوب، از سانسور و تعقیب قضایی گرفته تا قتل روبه‌رو بوده‌اند. محمدجعفر پوینده و محمد مختاری از جمله اعضای سرشناس کانون نویسندگان بودند که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای توسط وزارت اطلاعات حکومت اسلامی ایران، به قتل رسیدند.

کتاب بهای آزادی مصاحبه بهرام رحمانی با رضا خندان مه‌بادی عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران در رابطه با فعالیت‌های این کانون و فشار سیستماتیک پلیسی - امنیتی بر آن‌ها و پرونده‌سازی نهادهای قضایی و امنیتی حکومت اسلامی ایران برای وی و سایر هیئت‌دبیران کانون و اعمال سانسور شدید بر تولیدات نویسندگان و هنرمندان و مترجمان، گفت‌وگو کرده است.



روز هفتم اردیبهشت ۱۳۹۸، رضا خندان(مهابادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن سه عضو کانون نویسندگان ایران در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب محاکمه می‌شوند.

در ابلاغیه‌ای که به وکلای این سه نویسنده تحویل شده است شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه صبح روز هفتم اردیبهشت ۹۸ را برای تشکیل دادگاه سه عضو کانون نویسندگان ایران تعیین کرده است. پیش‌تر، روز دوم بهمن سال جاری، دادگاه این سه تن تشکیل شد اما متهمان به این دلیل که دادگاه وکالت وکلایشان، ناصر زرافشان و راضیه زیدی، را ثبت نکرده بود حاضر به دفاع از خود نشدند. در واکنش، رییس دادگاه قرار کفالت صد میلیونی هریک را به وثیقه یک میلیارد تومانی افزایش داد. آن‌ها تا تامین وثیقه که یک هفته طول کشید، در زندان اوین بازداشت بودند.

رضا خندان(مهابادی) و بکتاش آبتین از اعضای هیات دبیران کانون نویسندگان ایران هستند. کیوان باژن در دوره قبل عضو هیئت دبیران بود. پرونده آن‌ها با شکایت وزارت اطلاعات و به اتهام‌های «تبلیغ علیه نظام» و «انتشار نشریه غیرقانونی» در سال ۱۳۹۴ گشوده شد. این سه نویسنده بارها در ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات پیرامون فعالیت‌شان در کانون بازجویی شدند و سرانجام در مرداد سال جاری بازپرس شعبه هفت دادرسی اوین ایشان را احضار و اتهام «تبلیغ علیه نظام» را به آن‌ها تفهیم کرد. با تامین قرار صادر شده که کفالت پنجاه میلیون تومانی بود هر سه آزاد شدند؛ ولی دو ماه بعد مجدداً بازپرس پرونده آن‌ها را احضار کرد. این بار سه اتهام به آن‌ها منتسب شد: «تبلیغ علیه نظام»، «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی» و «تشویق بانوان کشور به فساد و فحشا.» میزان قرار کفالت نیز به

یکصد میلیون تومان برای هر یک افزایش یافت که با تامین آن تا برگزاری دادگاه آزاد شدند؛ اما در کیفرخواستی که در دادگاه روز دوم بهمن قرائت شد اتهام سوم برداشته شده بود.

در حال حاضر سه نویسنده عضو کانون متهم به «تبلیغ علیه نظام» و «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی» بودند روز هفتم اردیبهشت (۴ روز دیگر) محاکمه شوند. مصداق این اتهام‌ها بنا بر کیفرخواست، کتاب «پنجاه سال کانون نویسندگان ایران» است که در چهار جلد تدوین شده و مربوط به فعالیت‌های کانون طی پنجاه سال تاسیس آن است. این کتاب انتشار عام نداشت و سی دوره برای اعضا چاپ شده بود. در خرداد ماه سال جاری ماموران وزارت اطلاعات همه نسخه‌ها را زمانی که قرار بود به یکی از اعضای کانون تحویل شود، توقیف کردند و با خود بردند.

ناشر این کتاب: نشر کتاب ارزان در استکهلم

ضمیمه ۲:

ظهر امروز، ۱۶ فروردین ۱۴۰۱، رضا خندان (مهابادی)، نویسنده، پژوهشگر و عضو کانون نویسندگان ایران، برای گذراندن ادامه حبس به زندان اوین بازگردانده شد.

فشار به وثیقه‌گذار خندان باعث شد او با وجود مشکلاتی که سلامتیش را تهدید می‌کرد، به زندان بازگردد. جمعی از دبیران و اعضای کانون نویسندگان ایران، دوستان، خانواده و وکیل رضا خندان، او را تا آستانه زندان اوین بدرقه کردند.

اواخر اسفند ۱۴۰۰، رضا در حالی از سوی دادیار ویژه زندانیان سیاسی به زندان احضار شد که دوران نقاهت خود را پس از عمل جراحی می‌گذراند. چندی بعد ابلاغیه‌ای برای وثیقه‌گذار خندان ارسال و به او اعلام شد که در صورت عدم تحویل خندان به زندان وثیقه به نفع دولت ضبط خواهد شد. در نتیجه این آزارها خندان به ناچار به زندان بازگشت#

خندان از ۵ مهر ۱۳۹۹ محکومیت ۵ ساله خود را در زندان اوین می‌گذراند. وی که ۳۰ آذر ۱۴۰۰ در اثر ابتلا به کرونا و وخامت حالش به بیمارستان طالقانی منتقل شده بود، چندی پس از آن با تلاش وکیل و خانواده توانست مرخصی استعلاجی بگیرد.

بازگرداندن رضا خندان (مهابادی) به زندان در شرایطی که هنوز با عوارض بیماری و جراحی اخیرش درگیر است، چیزی جز به خطر انداختن جان این عضو کانون نویسندگان ایران نیست و مسئولیت هر گزندی به سلامت او متوجه حکومت و قوه قضاییه آن است.

خندان مهابادی از سال ۱۳۷۷ به عضویت کانون نویسندگان ایران در آمد و پنج دوره عضو هیئت دبیران آن بوده است.

بکتاش آبتین متولد سال ۱۳۵۳ بود و در سن ۴۷ سالگی درگذشت

بکتاش آبتین، به دلیل ابتلا به ویروس کرونا، در بیمارستان بستری شده بود. در روزهای نخست بستری شدن در بیمارستان با پابند به تخت بسته شده بود. هم‌چنین ماموران امنیتی از پذیرفتن مواد غذایی تهیه شده توسط خانواده وی، امتناع می‌کردند.

در روزهای دی ماه ۱۴۰۰، خبرهایی از وخامت حال آقای آبتین منتشر شده بود. در بیانیه پیشین کانون نویسندگان هم تاکید شده بود که او در کمای مصنوعی به سر می‌برد.

بکتاش آبتین در زندان برای دومین بار به بیماری کووید ۱۹ مبتلا شده بود.

خانواده آبتین در اطلاعیه‌ای که کانون نویسندگان عصر شنبه منتشر کرد نوشتند: «به اطلاع مردم عزیز و هنرمندان و یاران بکتاش آبتین می‌رسانیم که مراسم خاک‌سپاری شاعر و فیلم‌ساز عزیز ما روز دوشنبه ۲۰ دی ۱۴۰۰ انجام خواهد شد. متعاقباً ساعت و محل مراسم اعلام می‌شود.»

ساعاتی پس از بیانیه نخست، کانون نویسندگان با انتشار اطلاعیه‌ای جدید، جزییاتی بیش‌تر از شرایط بکتاش آبتین منتشر کرد.

در این بیانیه آمده است که به دلیل خودداری مقام‌های زندان از ارائه خدمات درمانی به این زندانی سیاسی، از زمانی که نشانه‌های بیماری کووید ۱۹ در او دیده شده، تا زمانی که خانواده آقای آبتین موفق شدند او را به بیمارستانی برای درمان منتقل کنند، «۱۰ روز حیاتی» سپری شده است.

در این بیانیه آمده است: «بکتاش آبتین، شاعری آزادی‌خواه و آزاداندیش بود که عمر کوتاه و پر بار خود را دست‌مایه شورانگیزترین سروده‌های خود کرد؛ از رنج و شادمانی مردم نوشت و سرود آزادی را با همه وجود خویش زیست و جان گرانبگر خود را فدای آزادی و آرمان‌های آزادی‌خواهانه کانون نویسندگان کرد.»

کانون نویسندگان در این بیانیه، هم‌چنین از «نهادهای مستقل همسو و مدافعان حقوق بشر» درخواست کرده که «چشم بر این جنایت نبندند و صدای اعتراض خود را رساتر کنند.»

کانون نویسندگان در ادامه برای وضعیت سه تن دیگر از اعضای این کانون و باقی زندانیان سیاسی و عقیدتی ابراز نگرانی کرده و تاکید کرده که هم‌اکنون، رضا خندان مهابادی، عضو دیگر این نهاد که با اتهاماتی مشابه بکتاش آبتین در زندان است، به بیماری کووید ۱۹ مبتلاست.

پیش‌تر خبرگزاری هرانا گزارش کرده بود که آقای آبتین به دلیل وخامت حالش، در روز ۱۵ آذرماه به بهداری زندان اوین و سپس به بیمارستان طالقانی تهران منتقل شد.

انتشار عکس‌های بکتاش آبتین که بر روی تخت بیمارستان پابند داشت، با واکنش‌های گسترده در شبکه‌های اجتماعی روبه‌رو شد.

هرانا نوشت: «نهایتاً عصر روز دوشنبه ۲۲ آذرماه، خانواده و وکیل آقای آبتین موفق به گرفتن مرخصی استعلاجی جهت انتقال او به بیمارستانی دیگر شدند.»

کانون نویسندگان ایران، پیش‌تر بارها از مسئولان زندان به دلیل تاخیر در انتقال آبتین به بیمارستان انتقاد کرده بود.

در بیانیه دیگر این کانون آمده است: «حاکمیت آزادی ستیز، بکتاش آبتین را به قتل رساند.»

سازمان گزارشگران بدون مرز هم در توییتی نوشت که این زندانی سیاسی از «حق درمان» محروم شده بود و این سازمان، مقام‌های حکومت اسلامی ایران را «مسئول مرگ او می‌داند.»

آیدا عمیدی، عضو هیئت مدیره کانون نویسندگان در این ارتباط به بی‌بی‌سی فارسی گفته بود که مقام‌های زندان اوین، با وجود اطلاع از پیشینه بیماری‌های آقای آبتین و خطرات ویروس کرونا برای او، هیچ اقدامی برای جلوگیری از ابتلای او به کووید ۱۹ انجام ندادند.

به گفته خانم عمیدی، بکتاش آبتین در روز ۱۲ آذرماه ۱۴۰۰ با علایم کرونا به بهداری زندان اوین مراجعه کرده، اما تا روز ۱۵ آذرماه از او تست کرونا گرفته نشد.

در بیانیه کانون نویسندگان آمده است: «بکتاش آبتین زنده است، چون روح آزادی‌خواهی و ستیز با پلشتی استبداد و ستم زنده است.»

سوزان نوسل مدیر انجمن قلم آمریکا (PEN) در بیانیه‌ای نوشت: «بدترین حالتی که بیم آن را داشتیم امروز به واقعیت پیوست و ما سوگوار مرگ کاملاً قابل پیش‌گیری بکتاش آبتین هستیم.»

«کووید یک عامل مرگبار طبیعی است، اما دولت ایران قدم به قدم به مرگ آبتین یاری رساند و راه آن را هموار کرد. زندان اوین تهران منبع دائمی یک ابرشیوع بود که حبس غیرعادلانه او از ماه سپتامبر سال پیش را عملاً به مجازات مرگ بدل می‌کرد.»

بکتاش آبتین از برندگان جایزه آزادی نوشتن این موسسه بود و خانم نوسل در بیانیه‌اش او را پرچمدار واقعی آزادی بیان توصیف کرد.

انجمن قلم در کنار ۱۸ سازمان حقوق بشری دیگر از جمله دیدبان حقوق بشر روز جمعه در نامه‌ای به رهبر حکومت اسلامی خواستار دسترسی آقای آبتین به بهترین مراقبت‌های پزشکی و آزادی او و سایر نویسندگان و زندانیان عقیده شده بود.

بکتاش آبتین در سال ۱۳۹۴ از بازجویی‌های مکرر در وزارت اطلاعات خبر داد. او گفت که علت این بازجویی‌ها، شعرهای او بوده است.

در سال ۱۳۹۵، ماموران امنیتی او و عده‌ای از شرکت‌کنندگان در مراسم یابود محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده را که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای کشته شدند، دستگیر کردند.

برای آبتین پرونده‌ای در دادگاه انقلاب کرج باز شد و او را به «تبلیغ علیه نظام» متهم کردند.

بعد از دو سال، در سال ۱۳۹۷ شعبه دو دادگاه انقلاب کرج او را به یک سال زندان محکوم کرد. این حکم در نهایت به پنج میلیون تومان جزای نقدی و سه ماه کار اجباری در سازمان بهزیستی تغییر کرد.

وی در آن زمان در واکنش به این حکم در صفحه فیس‌بوک کانون نویسندگان نوشت: «من این حکم را قبول ندارم. اصولاً محاکمه هیچ‌کس را به دلیل ابراز نظر و عقیده‌اش قبول ندارم. برای همین هم عضو کانون نویسندگان شده‌ام. مدافع آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا هستم و این فشارها در عزم من برای مبارزه با سانسور خللی وارد نمی‌کند. من به حکم صادر شده اعتراض می‌کنم.»

او در همین سال در دادگاه انقلاب تهران هم محاکمه شد و به دلیل عدم توانایی در پرداخت قرار وثیقه یک میلیارد تومانی، که قاضی محمد مقیسه برای او صادر کرده بود، مدتی راهی زندان شد.

بکتاش آبتین در نهایت با اتهامات «تبلیغ علیه نظام» و «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور» در دادگاه انقلاب تهران به شش سال زندان محکوم شد و از مهرماه سال ۱۳۹۹ دوران حبسش آغاز شد.

از بکتاش آبتین کتاب‌های «مژه‌ها، چشم‌هایم را بخیه کرده‌اند»، «شناسنامه خلوت»، «پتک» و «در میمون خودم پدربزرگم» منتشر شده‌اند.

وی همچنین سازنده فیلم‌های مستند «۱۳ اکتبر ۱۹۳۷» (درباره لوریس چکناوریان)، «آنسور» (درباره سانسور) و «همایون خرم» (موسیقی‌دان سرشناس) است که در جشنواره‌های مختلف به نمایش درآمده‌اند.

روی جلد کتاب در میمون خود پدربزرگم، یکی از مجموعه اشعار بکتاش آبتین:

کلاهی بر سر آزادی

(یکی از اشعار بکتاش آبتین)

کلاه را از سر آزادی برمی‌دارم

نگاه کن

کیست که این‌گونه جان خود را به بازی گرفته باشد؟

به آسمان و دریا نگاه می‌کنم

غم‌انگیز و جذاب است دنیا

با این همه آیا

اعتصاب شهاب‌سنگ‌ها و

زنجیرها

شجاعانه نیست؟

یاد بکتاش و همه جان باختگاه راه آزادی و برابری گرامی باد!

نشر کتابخانه ی گرایش مارکسی